

العنكبوت

ویدستینکه این مرد و سوزانده حشمشان عظیم مکان جیلمت بدانکه حوتی تم ختم نوا الفصص نوا بدانکه عدو و عید انشا جان سوز  
 کرد بند و تکلیف غیبی بود که **بسم الله الرحمن الرحيم** ایشا که در حق با الله و کلام بلطف میم محمد یعنی استه منور  
 بطاعت من بلطف هم اخلاص و رعایت من نود و مکار عیند هم بر کوی که از اسلام مداد و اشهر اشکال یعنی انا الله اعلم استه یعنی من خدا  
 که میدانم هر چه میازاد هیچ چیز از ایشا بر من پوشید و پنهان نماند از فساد و شعری که در کس اولی شود در حق جوی از اصل ایمان نازل شد که از  
 مکر بر قاصدند تا از انجا آمدند و هر چه نمایند مشرکان بر این مطلع شد پیش از ایشا که گفتند بعضی از ایشا بگفتند چه در بکر یا الفیروزه  
 بازگشتند مفاو دیکه نمودند حشمتا ایشا احسب الناس انهم لم یأذوا بشیئا الا انهم یؤذون و کذا شدت و ندان تصور  
 بانکه گویند اصنا ایمان آوردیم یعنی پیدا رند که بجز قول انما نؤمن با ایشا بدانند و هم لا یفتنون و حال انکه ایشا از مؤمن شوند  
 و مبتلا نکرند در نفس مال و با متحر نشوند در نفس شهوات و طایفه طاعت و انواع تصانیف و مالی نامتبر شو مؤمن مخلص از اشی  
 مقتدر و متداز ملوک تا بسا در غمگین دران تا بر بند و واسطه صبر شکیبایان بوالی در جا چه صبر ایمان و اگر چه در جهل و من اشدت  
 نمیکند بجز از خلاصه از خلوه در عذاب او در در دایره یکرا صد که ای در باره هیچ که مولا هم عمر بود و در نامه که بدو بدو بزم تیر عمارت شهید  
 شد او از اول شهید گاید بود در باره او از فوئا و بیجا جمع و فرغ میکند و پروا ایشا هیچ در حق عمارت با سزا شد که مشرکان در مکه  
 و پل با انواع ضرب اید می رسانید و عذاب میگردند عیاشی با سزا خود از ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 بر تو سبب کند و چون میبینی که ما نرا در قبول بیعت عیاشی که ایشا تا تو بیعت نوا شد که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 حق تم که ایشا احسب الناس انهم لم یأذوا بشیئا الا انهم یؤذون و کذا شدت و ندان تصور و در وقت انداختیم الی ذین هم  
 قتلیم انا انرا که پیش از این بودند از مؤمنان یعنی این سوز در هر ام واقع شد و فساد عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 توقع ندانند در عذاب انکه که پیش از شما بعضی از او بر سر میمانند و بدین میگردند تا از ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 همین پوست کوشن از استخوانها بر میگردند تا از ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 بیعت ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 معلوم تا ایشا و ایدانند او علی الشواست پس ما از علم لازم است که تمیز است میان حق و باطل یعنی با تمیز شاد و خدا مؤمن را از کافر مجازات  
 دهد هر یک از اینها و با معنی است که تا علم خدا بود مؤمن را کافر با حق کهیم و معاومت که خدا مقدم را بعنوان عدم دانند ناموجود  
 نشود و بر اینها و وجود ندانند احسب الناس انهم لم یأذوا بشیئا الا انهم یؤذون و کذا شدت و ندان تصور و ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 یسبب مؤمنان که پیش از ما و از عذاب او که زدند تا توانیم که ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 لاحق ایشا خواهد شد تا ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 نماید و خلاصه ناچار دانند در عقاب مسکه ما بحکمون با سزا که بجز یک حکم نمیکند که ان ظن نونا ایشا نشد و ما عدم نوا عذاب ایشا  
 بل ایشا من کان یجوهر که ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 عذاب جزا و عتاب و عیب پس اید که کسب تم که قبل از آمدن اجل فاق اجل الله پس بدستینکه مدینه که خدا مفر که برای سبب  
 بشوای عذاب و عتاب و عیب پس اید که کسب تم که قبل از آمدن اجل فاق اجل الله پس بدستینکه مدینه که خدا مفر که برای سبب  
 وهو السميع العليم و اوشنوا مکننا عیاشی و ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 ایشا میکند در جهاد نفس که مفضل طاعت و بگوید که ومن جاءهد و مکر جهاد که ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 از شهوات که جهاد ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 باولن الله لغنی بدستینکه خدا بیست است عن العالمین از طاعت و جهاد عالمنا و محتاج ان نیست بلکه تکلیف عباد  
 بعبادت و جهاد جهاد صلاح احوال ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 و عملوا الصالحات و که نیکو کنی که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 ایمان و طاعتان به جهنم که ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 احسن الذی نیکو تر عملی که ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 نزدیک افضل یا افضل یا ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 متعلق به قرآن سلام او در ما و شایسته است ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 نکه تا همین مرد تا ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 از ان سعادتمندان بمرضیت کوشش و سائیتان بر اید نازل شد و وصیتنا الانسان و ایشا که عیاشی و ایشا که عیاشی از ایشا که عیاشی با سزا شد که مشرکان در مکه  
 پذیرش حسنا نیکوئی که بفضل که محض جو باشد بهیچ فرط حسن کویا محض حسنی و ان جاهدک و اگر کوشش نمایند الی

وچنانکه خداوند باری تبارک و تعالی را از انبیا که درین عالم ما الفسک به حکم انجیل میفرستد خبر تورا با الوهیتان دانسته تغییر نموده  
از عقل الوهیت بنوعی علم بان بجهت اشتبا بانکه چیزی که معلوم نباشد سخن جانان است اتباع ان یعنی اگر تا در ویدیا شکلت کنند با نکرانیا  
که بر بنوی من چیز بزرگ الوهیتان در واقع الوهیت ثابت نیست جز از افلاک نظیر ما پس برایشان ذاک طاعت مخلوق در معصیت مخلوق  
جانان نیستند و شرح حکم بیست و چهار است باز گشت شما از مؤمن و کافر و بنوکا و ویدیا و قابتی که پس با کلمات شما از ان وقت تا کنون  
تخلی که در اینجهت است که میبیند یعنی غیر از ان بران هرگز حکم از پدید خود را فایده کرد و او از جد خود که گفت از پیغمبر پرست که بار سوا مقدم با که  
بنکونی کم فرموده ام که بعد از ان فرموده با که بید خود را لا قریب الا قریب بعد از ان بنکونی هرگز نزدیک تر باشد بقدر خویش  
اسرا ز پیغمبر و راهی که در آنحضرت فرمود که الحجه تحت اقدام الهمای یعنی هشتاد و نه قدمها دارد دانستند در حدیث قدوسی است که من رضی  
عنه قال انما ناعترضن بیه که پدید و ما در او خوشنویس باشد من را خوشنویس باشم و بیشتر نیست را نکه اطاعتها در چیز است که موافق امر  
باشد من موافقی و پس در آن امور مغرور صراطه ایشان نباید کرد بلکه در ترک عین ان امور مباح است با ایشان نباید شد و الذین امنوا  
طمانناکون و در دین بعد از کفر و عجا و الصالحات کردند کارها شایسته بعد از فساد شدند چنانکه هر چه در دین ایشان از ان فی الصالحات  
و در مشورت و کان و شایسته کان از دنیا و دنیا و شهادت و یا داخل سازیم ایشان از در مدخل جانان که در وصفاست چنانکه است و بعد از بیان  
ذکر اخبار مؤمنین در طول و مال اهل نفاق میفرماید که و من الناس ان مردمان من بقول کسیست که بنکون با امتنا برانکه کردیم  
بصافا از او فری پس چون ایضا کرده شود یعنی کفر او را عذاب کنند فی الله در ان معذبه یعنی بسبب ان او جعل کرد اندامی شمارد  
فانما الناس من عذاب مردمان که عذاب الله من ان عذاب عذاب یعنی ترسانان کند از خوف و با خلق چنانکه ترک کفر میباشد  
از خوف عذاب خدا و کفر من جاء نصر من ربک و اگر با پادشاهی نصر از ان نزد پروردگار تو یعنی فتنی و غنیمتی که بقولن هر چه بنویس  
را تا کنا معکم بدستیکه ما هستیم با شما درین و ملت پس از او درین بن مشرب خود سازید و کفر الله ایانیت خدا یعنی هست با علم  
صافا از هر دو تا مانان بیانی صفا فی العالمین با چهره در سینه با انان است از صفا و اخلاص که در وقت و نفاق و کذب شرک و اعجاب  
الله و هر چه بنویسد خدا الذین امنوا انانکه کردید و اندام بدلی بر وجه رسوخ و ثبات و کعبه من المنا فیین و هر چه بنویسد خدا  
و ایشان در دنیا متمیز خواهد ساخت با بتلا و امتحان و در بالا چه بخت و بلیته جوهر در شناخته میشود همچنانکه با تش عیار از رو  
معلوم میکند و بعد از امتیاز مؤمن و کافر هر یک فرخ خود جز او منرا خواهد داد و این ایرتد به منافقانست و دفع تو هم ایشان  
با نکه ایشان ناجی اند از ضرر بجهت اخفای کفر چهره و التبت برانکه کفر باطن ایشان ظاهر است بر کسیکه مالک جنانست و بجهت این عقوبت  
عظمی و منصفه کبری با ایشان خواهد رساند از این عتاس بر و بسند که برودشان کرده اند که مؤمنان ایشان را بنسب برده بودند چو صوفی  
قتل و شدت خوب بدیدند برتد شدند ایشان انانکه حقیقتا در حق ایشان فرموده الذین توفوا هم اللانکه ظالم انفسهم لایرود و بنا بر او  
که او سببا و امیر بر خلاف حضرت و مالک و اصحاب را که گفتند که از دین حدیث و عنبر بر کردید و طریقه قدیم با از فرستادید و در ان  
اناکا می بوده باشد تا در قیامت بر تقدیر وقوع ان شما از دین برانکه انکادیم حقیقتا بر فرستادید و قال الذین کفروا و کفند انانکه کردید  
لذین امنوا امر انانکه بر صدق کردید بخدا و رسول و اتبعوا سبیلنا پس در کینده ما از بعضی مشایخ کیش پیران ما باشد و تخلی  
و باید که ما بر دایم خطا پاک و کافران شما را حق تعالی تکذیب قول ایشان نموده و فرمود که و ما هم بی ایمان و بنسند انکادین برانکه  
من خطایا هم انکادین مؤمنان من شیء از هر چه با هم انکادینون بدستیکه ایشان در دعوی کوفانند سخن خود با چهره بنکونست مطابق  
واقع نیست که هرگز نتوانند و قادر نباشند بران و بجهت کوفی با کافران خود و بارانان که ایشان را کرده اند چنانکه منرا باید که و کفار  
انفا که هم و هر چه بر خواهد داشت و بیانات با کافران خود را و انفا که از دینهای کربان دیگر را مع انفا که با بارهای کربان خود یعنی  
و در و نال ناز انکه راه ساخته اند با نکل از و زو و بال کراشدگان چیزی که شود و کبستگن و هر چه بنسوال کرده خواهند شد  
متبوعان بوم لقیمه در روز و در سبب عجا کانا و بقضون انانچه هستند که بر میانند از باطل و جعل که بسبب اصلا خلق میکنند  
و از انرا و کذب بر خدا و رسولی بنسند حاصل است که اصل اصلا در ضلاله و ضلال ان هر دو بر طرفند بی نکل از و زو تا بدان که اصلا  
ایشان کرده اند چیزی که شود همچنانکه پیغمبر فرمود که هر که طریقه بدد رساند مردم بنهد که بران عمل کنند پس مردانست و در وقت  
هر که بران عمل تا در قیامت برانکه کم کنند از او روزی که مردمان با ن عمل کرده اند چیزی و نیز از آنحضرت مردی که هر که دعوت کند و هر چه  
مرا و با باشد مردانانکه عمل کرده باشند انکه از تو با ایشان چیزی کم کنند چون حق شد و ما نقتیم حال مجاهدان را بیان کرد و حال کسیکه  
برضالات در عقب ان ذکر فرمودیم بود بیان هر چه از آن قوم و تگن با ایشان و از درین مظاهر فرمود که و لقد ارسلنا نوحا الی قومه  
و بدستیکه ما فرستادیم نوح را و فرمودیم ان قلبت بینهم پس درینا که در میان ایشان بران دعوت بران دعوت هزار سال الا خبیثین  
عاما مکر بچاه سال جنی همصد بچاه سال دعوت ایشان کرد و در و پناشهر انست که در چهل سال که دعوت شد در قوم و عدت همصد  
بچاه سال خلفان را بخند دعوت فرمود و بعد از طوفان شصت سال بزیست پس شش بار و هزار و پنجاه سال بوده باشد در انفا  
او در مکر و هزار و چاه صد سال بود و صاف از المعانی کفر که بنسند همصد سال دعوت فرمود و در پنجاه سال بزیست و در پناشهر عتاس



العنقب

پهل سناکی مبعوث شد و هزار و پنجاه سال گذرانید و از طوفان دعوت کرده و از پیش طوفان چندان بر پیش که مردم از تنگ و تناسل او بپایانند  
و ابو جعفر باو بر کتاب نبوة آورده که فرخ بود در هزار و پنجاه سال عمر او بود چون وقت وفاتش نزدیک شد ملک الموت بوقت قبض روح از او  
پرسید یا شیخ الانبیاء دنیا را چگونه یافتی گفت مانند خانه که برین در در باشد یک در در دارد و در دیگر بیرون شد آنقدر نوح در زمین ماند  
شب در دعوت فرمود و اصلا قوم او را به تداوی نکرد و بدند و فرشتند و فاختهم اطوفان پس و زکرها مقوم طوفان عذاب  
فقط المون در عاقبت که ایشان ستم کار بودند بگردد که شکان از طریق حق که سلاست فاصحتنا پس ما ندیم نوح را و اصحا  
السفینة و باران کشته و ایمنه هر که راوی بودند از و شکان و هر چه راوی بودند از انواع جانوران و مرگت که کسا بکه باوی کردند  
بودند هشتاد و هفتاد و هشتاد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
بودند از اول نوح و در آن ایشان و بر ما بر دیگر مردی که پیغمبر بود که هشتاد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
جعلهنا هنا و کرناهم کسبا با با دفعه نوح و قصه ایشان را اینه للعالمین دلالتی برای عالمیان تا بدانستند که صدق نوح و  
کفر قوم او را با پند که بان متعظ شوند و مقبل قصبه نوح هم در سوت خود گذشت و ابراهیم و فرستادیم ابراهیم و خلیل را بس و قوم او  
اذا قال ناکر چون گفت لیسر مکر که خود را که عبد الله و الله پیر است خدا را بوحا ایت و اتقوه و بترسدان عذاب با و ذلکم این  
عبادت و ترسکار و تخیر لکم هر است مر شام از آنچه بر آیند از بین و این خود با کنتم تقلمون اگر هستید که میداریند جز از شر و  
نفع را از ضرر یعنی برست و این که در چیز شریک را یا اگر هستند که نظر کنند و امور بنظر علم و در این بنظر جعل معا هدر پس خواهد دانست که این  
است مر شام از کیش خود تا انما تعبکون جنابین نبت که برستند و دوران الله حیر از خدای و نا انابنا و میخاقون و  
میباشد و کفار روح اند و تهمتها با ما و در عاقبت ایشان ان الذین تعذرون بدر سیکدانان تا که پریش میکنند  
دوران الله حیر از خدای لا یملکون نمیتوانند قدرت ندارند که مر شام از روز قار و زندان و حکامینا ابد که از آن بندگان باشند چون  
سند اند که انواروت نمیتوانند بشمار ساند قاتقوا این مویهد حینما لله الرزق نزدیک عباد و تا که او توان است بر قدرت و ان همه  
بندگانی و اعبدوه و پیرستند و ایسکانی و اشکر و اله و شکر گویند و از که شکرتم و غما جلاست و صدق ما جلاست الیه  
ترجمون بسو جزای او باز که بد خواهد شد پس مستعد جزای او شود بیعت و شکر گذاری و ان تکدن با و اگر تکدن بکنند و  
در سالتی فقد کذبتم پس تحقیق که تکدن بکنند و اند و سولان خود را که همان من قبلکم پیش از شما بودند چون قوم نوح و شب  
و در پیش سالتی و از تکذیب ایشان سرتان پیروزان ناصر تر رسید بلکه در ضرر بخودشان راجع شده در دنیا و هم در عقیده پس از تکذیب  
شما نیز ضرر نخواهد رسید مگر شما و ما علی الرسول و نسبت بر فرشته الا البلاغ المبین مگر پیغام رسانیدن اشکارا که  
مزین شک باشد همین طریق حق و من این پیغام رسانند او که تر و ایاتی بینه حفص یا خوانند بصیغه عینیت بعبایانند پس  
امثالی که پیش از شما بودند تکذب بعت نمودند کیف یبدی الله الخلق چگونه سخت پیدا میکند خدا از بدگان را از زادن و غیر  
ماده و از نسبت هک میسازد تم تعبد پس از که از بنا باشد از جمیع عباد موت چنانکه اول باران دلالت بدرسهنگ اید و اغاره  
علا لله یسین بر خدا است هر که در فعلان محتاج هیچ چیز نیست و قادر مطلق است و هر که قادر باشد بر اید بدون ماده هر سینه  
خواهد بود بر اغاره که با ماده است و کفتم با برهم که قل سیر و ابو بقوم خود که سیر کنید فی الارض و نهین فانظروا این تکرید از  
راه تفکر و استدلال که بف بد الخلق چگونه فریبه است خدای مخلقان را بر اختلاف اشکال و اخوان هم الله یبدی الخلق فی الاخرة  
پس خدا بدیاد در و ظاهر سنان ظاهران دیگر را بعد از این اول که ان بدانست و چه اید و اغاره بر افزینند از حیثیت تکه هر باب  
اختر عکس استخراج از عدم پس هر گاه دیدند دانستید که خالف هر در این است مگر لازم شد بر شما در اغاره و بضر وود دانستند  
که اندک مبذول است بتوانند که میند ایشان شوان ان الله سیکند خدا علی کل شیخ بر هر چیز از ابدان اغاره و سایر امور مکنه قدر  
توان است چنانکه نسبت بجمع ممکنات علی السواء است پس چون بر تله اول قادر است بر نشاء او عاجز خواهد بود بعد ب  
من نشاء عذاب بکنند هر که میخواهد بر وجه عدل و پر حرم من نشاء و یجسد هر که میخواهد بخشش او را بتوبه باز روی بفضل  
و ایه تقلمون و بسو او باز کردید خواهد شد و در این اثنا از درخواست بر نشاء او عاجز خواهد بود بعد ب  
دوران الا و گویند عذاب تحمل است و خدا ندر حتم بود و با ایل و سیرکان و با مخرج و قاعة و با مضا بقره معصیت و ملازمة  
شریعت و با بقره ذل و جمعیت خواطر قشره کفر که عذاب باشد که بنده را با خود گذاشته شود و در حتم آنکه خود متولی کارا و شو و ما  
انتر و نیستند شما از سکران بعت مخرجی است عاجز کنندگان میرود کار خود را ان تقدیب کردن و شما را فی الارض در زمین یعنی  
خواهند که از حکم الله و عقابنا شاه بیگری بر زمین متولی شود و نتوانند و لا فی السماء و بنور انسان بعضی ضار است ما هم  
باشند عاجز کنندگان و نیستید این طاق از حکم خدا و قضای او نمیتواند که بچیت و ما لکم و نیست مر شام از من دوران الله حیران  
خدا من و لی هیچ دوستی که نگاه دارد شما را از بلا که در زمین حادث شود و با از آسمان نازل کرد و لا نصیر و نه یارید که دفع ان کند از  
شما پس مژ و شوید که بترساقه شما کنند و بگریه قوم خو گفت که حق تم مژا فرموده که بشما بگویند و الذین کفروا و انما نکر و بدند

یا یا الله یا یا خدا که دلالت و خدایتانند یا بکنایهها از و میخیزند و لقا می بینند و یعنی کبریا اثره و عشا و سکن کبر  
یکسو امن و رحمتی نا آیدند و امیدوارند و بیخشان در روز قیامت و اولیات و اگر که امر خدا را که مرا ایشانست عدل  
کردند که یعنی بسبب کفر با هم بعد از این عذاب هم گرفتار خواهند شد و فساد کنند حق تعالی و کفر بزرگش و امیدوار نیستند  
و گفته که ایشان بشوین رحمتی باینکه مشاؤون میخوانند و رعایت نمایند تا خدا چکند و احتمال دارد که از ایشان تکیه بوانا اینجا جامع بقدرش باشد  
بد که بپندارند و کثرت هم مدعیان باشد و عیبها که در ایشانست که اگر بپندارند که عیبهاست تکیه بکنند پس تحقیق  
که قوم از هم سبب سبب که قبل از ثبات بودند چون قوم نوح و هود و صالح تکیه بر سبب کردند و از تکیه بر سببها مناصد  
نرسید بلکه مغرب با ایشا عاید شد و همه مشاغل کشند بعد از این که سببها جنبه از این جهت باین که خطاب و دل  
سیرت از این جهت باینکه مشاغل ثبات توحید هم شرک و وصف قدر و قابلیتها و اینجا و اینجا و اینجا و اینجا و اینجا و اینجا  
حشر و ذل و ثواب عذاب بعد از این که مغرب از سببها بر هم رفتند و موکب چون بر هم رفتند و موکب که موکب بر هم رفتند و موکب  
توحید و استهوا و از عیاشا و تان همی و موکب کان جواب قوم برین توحید و او بعد از وضع اینجا از تکیه بر سببها که لا اله الا الله  
مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقلانوه بکنند و از او حرقوه یا بکنند و اینها در این خنای که او را در اقلانوه بکنند  
که در سوسا بقدر کور شد و باینکه الله پس بر مایند مثلا از اینها که لسان از ارض در اقلانوه و او را بر او کرد و با مسلامه کرد و اینها  
نجا داد از شیخ لک بدستیک در این زمانیکه لا یا قهرمانه نشانیها قدر است و حفظ بر هم و تکیه بر سببها و در سوسا کل و در سوسا  
از اقلانوه لیسون بگویند که سببها در این زمانیکه متصل از ان و تا در این زمان نفع میبکند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
و گفتند بر هم بعد از این که از اقلانوه بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
بکنند برای و سببها سببها یعنی سببها بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
بر مذهب سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها و سببها  
در دنیا کانی دنیا هم قوم القهر برین و در زمانیکه کافر شود و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
مگر بعضی که از اینها بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
و ما و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
آتش و درخ خلاص باینکه از اقلانوه بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
گفته تمام اخلاص بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
ملودا لوط که خواهر زاد و بقول برادری او بود و اول کینه تصدیق کرد او بود و قال گفتند بر هم ملودا و ساره که زن و دختر عم  
او بود و او کردی لوطی مهاجر بدستیک من هجرت کنند ام از این قوم لوطی بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
بدستیک او غلبت مر مغلوب تمامانند و منع ضرایفها از من کند الحکم و ما که امر کرد در اینها نیست مگر بعضی صلاح من در  
فوق حکم و مصلحت لوط و ساره با او اتفاق کرد از کوهینکه سو او کوه است بجزان و گفته که از اینها بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
فرمود و لوط بگویند که رفتن که انرا هم گویند و در کثافت او زد که بر هم رفت و وقت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت هجرت  
و او را از مهاجر که کینه نشا بود چون سببها که انرا بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
و او را اسحق نام نهادند که میفرماید و و هبتا که و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
او که یعقوب بود و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
اسرائیل و الکتاب که بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
که جمیع کتابها مذکور را بر اولاد او مندرج است و آیتنا هجره و ما بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
که فرمودند از این داستان از عیون عظیم با ذریه طیبه و عطا کردیم و کتب با ایشا که فرمودیم و با او دامه و خلق و عیون طیبه بکنند  
که فرمودیم تا ما اصل ملودا بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
و بدستیک از هم رفتن در آخره لکن الصالحین در آخر از جمله بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
ادم و نوح و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
ابا شما کتا تون الفاضله هر چه میباید بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
و کتا بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند  
جهنم که مباح از این عمل منقرض است نفوس از این کاره که کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
السبیل و سببها که در این راه کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
میباشد بدین سبب که شد و اثر کرد اند راه بند شد و با قطع میبکند سببها که ان ایشانست بزنان و در غیر این طریق سلوک

بکنند



العنقبون

میکنند که در این عمل اختیار بدان میکنند بر زمان و تا تو ن و میآید فی یازیکو المنکره در مجلس خود مفضل شد  
یعنی مشاهده یکدیگر بلواط مشغول میشوند و چون یکی سیدینند با در مجلس نماز میکنند نیز میگردند با با انواع قبیاح افشا میسازند  
کردن در آن وعقل اند و سر و سامان دادن و مزاج کردن بخوش و صفی و دست و پا کشیدن یکدیگر در آن و صبرها و ایرکان کردن  
برده کردن با انداختن و شرب و خور و غیر آن و در میان خود با مسخران و کشف و غور و بلواط و امثال آن از مکر و غیره دستگیر و مضطرب  
بودند و در میان اینها نیز هست کنند و انکه پیش از شکن و از ارکشادن و سرکشیدن بجایان و سیلی زدن و کمان کردن ممانعت  
و سنک زدن و بر یکدیگر ضرب کردن و صغیر و چو لوط قوم را از این قبیاح مگردنند و منع کرده تا گمان جواب قوم برین جواب  
قوم و سخن از راه الا ان قالوا موا که گفتند از راه و امثالها انما بعد الله فیما بعد خدا بمانان گفت من الصافی  
اگر هستی از راست گویان در اندک از فعلها قیمت است بسبب خدا بر ما نازل خواهد شد چو لوط از ایشان شنید دست بمنازل شد  
قال کف و بلوغی ای پسر زود کار من یاد کرده را بمانان غذا و قشایه و اسنیما علی القوم المضطربین بکره و ثلثه ان  
با بدخام مفسد کردن این طریقیه سینه بعد از خودت اگر افاضان اصل نشانی این امر بیخیزد بیشتر از یکستان اولاد ایشان از ایشان  
بانها افتادند و با عمل نمایند پس خصمانه اجازت ده تا او میتزاید و کتا جائت و سئلنا و انکم که آمدند فرستادن بانها  
جیر سئلنا من با جعفری و یک از فرستگان بمزهریم بل البشر بخواهیم بمجدی بشارت زدن ندیده؟ قالوا گفتند که ای برهیم انما هو انما  
بدستند که ما هلاک گفتند که اهل هذه القریه اهل این دینند که گشدم است چه ایشان بگویند زاده بود کردند و خود میدیدند  
گفتند ان اهلها بدستند که ما هلاک میمانیم که انو اطالین هستند که از ان بگردد انواع منکرات قال گفتن با ایشان که انما هلاک  
لوطا بدستند که از ان و بلوطی که ما دام که بنمبر که میماند باشد غذا بر ایشان نازل میشود پس چگونه مذاب ایشان فراید؟ قالوا  
گفتند و کف سخن اعلام ما از ان تو هم سخن فیها بکذاب و من و کاذبین از حال لوط غافل خواندند و آنکه لوطی است که هلاک بر هلاک  
و اهلک و کتا اولاد الا امرات مکرز و ادا کا و کانت من الغابره من مثل زانی مانان از غذا بپزد و بر صوفی لوط  
خواهیم گفت تا از مینا قوم خود پرین و در با گمانیکه با او کرده اند مکرزنا و کرده مینا قوم خواهی بود مکرز که سخن چنین با ایشان  
خواهد شد بعد از ان غذای ایشان نازل خواهد شد پس بریم و ادع کرده ضوجه مؤمنان شد و کتا ان جائت و انکم که  
آمد و سئلنا لوطا زنی تا ان مابشو لوط میبوی بمایم اند مناک شدند گفتن سبب ان یعنی چنان ترسید که بشاید قوم  
تصدایشان کنند عمل چو ایشان بود مردان بودند بنیکو بزم صوفی و لوط بیخ قوم را از جانی میدانست و صفاق مردم و نسلند  
با ایشانند پیرامان ایشان در نما از و کمان برین در شک شد بیطاعت گفتن و کار ایشان و دانست که چه بیا بر کنند و خط ایشان را در سفر  
قوم بدان ایشان بر شد که بنده لنتک شد بسبب قوم و بیکه دانست که غذای ایشان نازل خواهد گفت چون فرستگان از انده بر رسیدن لوط  
دیدند و اضطراب پیدا میسازند که بد بپز است لوطی را و قالوا لا تخف و گفتند برین که لا تخف و انده مذا در میان ایشانند  
نباشد بر اجبار و کون خدا نهد با هلاک ایشان و خورید انکه که نهایی کرد رفیق و طیب ایشانند تا مجول بدستند  
مادرها نشانم تو با و اهلک و کتا اولاد امرات مکرز تو با کانت من الغابره من باشند پس از مانان کمان و هلاک  
شد کتا انما من لوط بدستند که ما فرود آورند که علی اهل هذه القریه را هلاک برین و رحمت من السماء غذا را با ایشان  
یعنی سنک با ان ما کانوا یقتضون بسبب بودند که بوسه فتن میگردند پس لوط با ایشان از ان شهر پرین نامه خلاصه با  
و کفاد مؤمنکه هلاک شدند شهر خراب گشته ان تا ایشانکشانکه میباید که ولقت مرگنا من انما بدستند که ما گشیم  
و کفرا بی ندهم انما بینه نشان در و شن لقوق بعملون برای که میگردد قتل کند غیب کرد ان نشان حکایت شهر و طبا  
است با انار و مارهای ایشان و حاره من سبیل کرد ان زمین شیوا بافت و با ایشان که مومنند و لالی مدبن و فرستادیم پس  
امل مدین آگاه شغیباً بر او نشان زد که شیخ ز فقال بر کف با شما که با قوم اعدوا و الله انکو من پریشانند  
خدا بپز و ترک کرد و انجوا الیوم الاخر و امیدوار باشند ثواب قدسین را عملی کنند بدان آیند ثواب توان داشت که انما  
و عمل صالحت با بر سید از شد و زنیانه هر جا معنی خواهد و لا تقهوا او غایبه نباهی جوید فی الارض و زمین قد بنفس  
کی در دروغ بران مفضل من در حالیکه صدق با ایشان طالب اهل گفتن بوه پس بدوخ داشتند شغیب و زبوه و از نسا باز  
ندانستند تا حد تمهیم الوعظه پس فرما که نشانها و از لوله با صیحه از جی میل که مضا بان در منزل و اضطراب ایشان و صبحی پس  
بامداد آمدند با گشند فی ردهم و در بار خود جایشان برانود در مکان و درم کان چنانکه در سوخته اند کوشد و تمام او نمود  
با در کون قوم عمار و نمودا و قد تبیان لکم من مسا کفیم و بصیغ که در دشن شد ان نشانها را ای اهل منک منک با ایشان که بر روی سنو  
شاهین و تمام واقع است چه انار ساکنان را بر سید زحیم عبوران و زین که انما الشطان و بهار است برای ایشان بونگرش یعنی  
ایلیس احل لهم کردها انما انرا کرده و شرک و انواع معاف کند هم درش باز داشت لحن السبیل از راه دانست که انما انما با نچه  
خوانند و صغیر از ایشان سیکرند و کتا انما متبیین من و بر غیبنا بان عینها مکن بودند از نظر و فکر ما خطه بدید بصیرت انما بچه

فرطتكم ومناجاتكم تملكونكم بدمهم وفاروقون وفرعون وهامان وبأذن قصده قرون وفرعون وهامان ما زالوا وقد جاءهم موسى  
وخصيخو كما مد يد قسا موسى بل لبيتنا سر عجبها دشمن وبعبر ما هو با جو عشا بد بيضا فاستمكرن ايسر يكيشه كره ندني الا فرعون  
دون بين صخر تكبره تقم نودان واما كانوا سابقين ونبونديشي كه بدكان بر حکم خدا و نودن گشتان او بلکه عدل خدا بود  
ایشانرا فكلهم يريهم زانها كه نكره شده اخذ نابت نباه كه فهم بگاه ایشانرا و زعبله و عشا و نكال كشيده هم كنه هم بر صخره ایشان  
من ارسلنا على كني بو كه فرستاديم بر او خاصيا باادعفت كره در او سلك بر نوبو يعنى قوم لوط وهود و اوسم و اولاد ایشان  
من اخذته الصبحه كره بو كه بگفت اورا و از صبحه جو قوم شو و اصل مدین و منبر هم و بعضی دیگر از ایشان من خصمنا كره  
بو كه فرود برهم با و الارض اورا بد زمین جو نانو و منبر هم و برخا زایشان من اعزمتهم بو كه فرود ما خيم ایشانرا در ديار چو  
قوم نوح و فرعون و ما كانوا لله ليطهروا و نبوتها كه مستم كره باشد با ایشان بجهت عجزم انهارا عفو توكره باشد و لكن كانوا انفسهم  
يطغون و ليكن بوند كه بجهل عشا و جو بر نفسها خوشه ميگردند خود را بگره و عقيدت خدا بر عذاب ميسان مثل الذين اخذوا  
مثل و از انهارا نكده كه مستم دن و زان الله بجار عشا اولاد و نسايعى خدا بان كمثل العنكبوت فرمانند مثل ان اتصا عنبوك  
كه بگو عشا اتحدت ببتا ذكركم خانه يعنى مثل انها نسبت بنكوتت و انما ابدت كه در غايه ضعف نسبت مثل مومنان  
بكيست كه ذكركم خانه بكي و اجر و سلك هميشه و محكم بلکه كيش ایشانست تا زيبنت عنكبوتت بلکه در بخت عنكبوت حقيقت و انشايعى من  
بجلا فكثر دينها كه حقيقت نوبتينا نادره و متوقع منرات و لان اوهن البيوت و بديستيكه سنت ترا خاها كبتت العنكبوت  
هراينه خانه عنكبوتت كه نه سفت كره و نه ديوار و نه كوما باز دار و نه سمرها و بانك باد و نقي كه بان رسد رندا ميشود لو كانوا يعقلون  
اكر باشند كافرين كه مانند چيز پرايمر بمانندكان مثلث ما انا هم نرايشا بلکه دينها از ان اوهن مراتب بغير چنانكه خانه عنكبوتت  
و با غلبه است بهر چه بان مراتب ميشود دين ایشانرا و با غلبه است از ان يعنى صوت نه بديك بلکه منبج ضررات كه عقوبت و انبت  
و با مراد است كه اعتقاد كره ايشا كره اند و مذبح كره ذكركم خانه و من و ضعف خانه عنكبوت مانده كه بانك باد و رند و فاني كره دم  
چنانكه بانك دنبل منته و معتقد ايشا خراب كره صاحب بجا خطايق فرمود كه عنكبوت هر چند كه بر خوسيند ندان بر كس خوسيند و ميشود قيد  
و مرمت يا خوسيند پس او خانه از ندان او مشه و چنانكه كسانيكه بدين خدا اوليا كره يد يعنى بر نفس هوا و محبت نيا و منافقه شيطانه ميكنند  
بلاسل و اغلال و دند و وبال تصد كشته و ملا من نلارند تا فبت كه مهلكه نيران و در كه صلحها افتاد معتاد كره ندان الله  
يعلم بديستيكه حكما ميندان ما تدعون انهم يحجون بديعى بپرسيدن دن و نوبه بجار عشا من شيعى از هر چه چو بوند  
ملك و بشر و كوكب وهو العنبر او سفت نايك و ملك خود و محتاج شريك انبا زيبنتا حكره نخر كرد در جمع افعال دين بقوه  
ایشان بود چه حكما كره و نيك الا مثال و اين مثلها را يعنى مثلند كور و نظاير ان تصرفها اللناس من شما ميكنيم بر مراد من  
بجهت مد نظر انهارا بغير نرايند از عشا نام حسن و نفع و توحيد و ما يعقلها و در عشا ميند عجز و وجه حسن و فائده اين  
امثال لا اله الا العالمون مكر زمانيان كره نديگر كند ز حقايق اشياء على ما بنى بجا مثال و نسايعا و دلايل هر چند همعا همچو نالارند  
ان معانا نيك كشفان كند و كوران نمايند بر انهارا همچو نيكام مثل و نسايعى كور ميز و متوفرتست بيا حال مثل و حال موحد انهم  
مقصود است بر افعال و جهال بياين نمي رسند بر نيكه جمله و سست افروش نيكه نيكه خدا عجز مثل نيزند ممكن عنكبوت و از اين بغير نچندند و  
اشهها ميكنند عشا فرعون ما يعقها الا اله الملو بعد از ان در نيا الوقت مطلقه است و عشا عبيد خوسيند ما يدك خلق الله و زيد  
علا السموات والارض اسمانها و زمينها را بالحق بر من صيحه كره ان اذان حق است بر باطل و بار چه مقصود است از اذنين انهارا  
افاضه جرات دلا ليزان و سنا و نسايعا چنانكه نمي بايد از نيك ذكركم خانه و اين فرمايد كره ايتره هراينه نشانه ايشا و قدس  
الوثيقين مكر بديك نرايشا نيكه شمع با نر ميشود و با در خبر الا مثال بغير نسايعا مومنان كه بان راسع شوند بطاقت شعلو شاد  
مصيبت در شوند مثل جوان ما اوحى اليك اخبري كره ميشود تو و من لكما بان قران و نسايعا بهذا و حفظ الفانان و استكنا  
معا چه نادره مثل منگنه ميشود او را بتكرار نچو در اول بار اين منگنه نشد و با انرا بر مكا ما نارا و نسايعا و عمل بعضي مومنان كن و اقر  
الصلاة و بجا دار نماز يعنى بار بحقان كن در بواقيت معينه لان الصلاة بديستيكه نما قتمى باز مينداز من العشا  
او كاره كره عشا قتيق است قال المنكر و عليه شرها منهي است يعنى سبت را يستاميشو از حال اشغال بان و غير ان چه مذا و من  
بران موجب و ام ذكر خاشع و شكوا و خوف خشيت و نفس كه ملزم انباشت از مصيبت آورد آنكه جو انصاف نمازها در بغير  
لا با حصر ريشام كره و چه نوع از فواجر نوبه كه نيكبان نميشد چو حال او بجموع من سائيد كه هو ان الصلوة نهاره و و باشد  
كه نماز او از حشر باز دارد و از عباد الله مرسد كره و ان زمان و نيق نوبه بافت و از زما صاحبه شد و حسن و عشا و كنه اند  
كه مكره را كه صلوا و نهي كند او نيا شده از عشا و منكر بر صلوا او حقيقه صلوة نيست بلکه وبال است بر او و از جاب و نرسد كره بغير  
داكشتيكه فلان در روز نماز ميندازد و در شب در وقت اول الصلوة عذبه لسه نماز او را از ان باز دارد و از ابو عبيد الله منقول است كه  
مخوامند كه بمانند نماز او مقبول در خدا شده بايد كه نظر كند و انكارن نماز او بجا و منكر منع كره يا نسيده با نطقا كه نماز او را ان



الْعَنْكَبُوتُ

تصانع کرده معلوم که باه لطفی که در ترویج بی باطنی و بتلاش...
نخواند یا شنید آنچه عفت و تقوی و انانیت در نظر بی باطنی...
اکسیر برکت است از سایر مقامات و با اذن پروردگارش که بر صاحب خود موجه...
تجارت است یعنی ذکر یا بتلاش که از است و هم چنین هر از برکت که در طاعت است...
و با اذن پروردگارش که در ذکر یا بتلاش که از است و هم چنین هر از برکت که در طاعت است...
بند است از اینست باغراض ذکر خدا یا اوست که در اولی که خدا یا بتلاش...
التی معتبره و اولی است که ذکر او بر کفر است یعنی که تو او را با درنگی مگر...
شما او را در این وقت شنید ابو سعید ابوالخیر فرمود که در ذکر خدا یا بتلاش...
و کلمات استلکانی است که علی مرتضی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
و این نهد و ابو ذر اینها توانست و معنی این در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
که گفت هیچ عملی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
اگر در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
نه خدا یا بتلاش که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
بجز این گفتند با آنکه خدا یا بتلاش که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
فرمود که چه مینویسید در قول خدا یا بتلاش که در آنست که در آنست که در آنست...
این است که گفته در معصیت یا خدا که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
شما از این کفر است از این کفر است از این کفر است از این کفر است از این کفر است...
و این کفر است از این کفر است از این کفر است از این کفر است از این کفر است...
روایت کرد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
کنند اما اعلی ابو سعید ابوالخیر فرمود که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
این سال روایت کرد که ابو سعید ابوالخیر فرمود که در آنست که در آنست که در آنست...
کم که از این سوال کناد ابو ذر در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
جهان و صنایع و بیستم کشیدن که است گفت که در آنست که در آنست که در آنست...
ایچه میکنند از نماز و ذکر یا بتلاش که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
منها یاهل الکتاب یا اهل کتاب که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
و در وقت و لطف خست و ناگاه او شوخ و قی مضایقه کشید غضب ایشان را بجا و مشایه ایشان را بضر و اگر این فایده ندهد به جهانبندان کشید...
مقابل و داخل و است پس قبل از مقابل خشونته آنها را باین مقابل نماید الا الذین ظلموا انکرت کفری نه من از ایشان که عهد...
بشدند با این بیگانه کشیدند که فلانان اهل کتاب اند که تباها ولد میکنند خدا را و با او که در نماز و عبادت و ایمان و با اذن...
ایدا بخشنند که کشیدند بعد از آن در بیباختن آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
با اینجه که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
و عمادنا و لطفکم و عبادنا و اهل یکست و سخن له و ما من عبادنا خوراضیلهون که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
از باب لطفه مظهره میکنند و کذلت و همچنانکه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
که کتابت موافق کتاب مقدس است و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
چو این سلام و امثال تو مینویسند به میکروند بقران و با اذن آنها اند که پیش از بیعت بقران و با اذن آنها اند که پیش از بیعت بقران...
حفت بر آمد و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
بغیر از اهل کتاب تو را نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
الا الکافرین مونا که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
مانند بقران و این است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
بجز کتابی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست...
که این خط نوبت است و این کتاب را که جامع علوم شریف است و که عارف بقران و بیگانه باشد خلاق عادلان را خوانند و نویسنده بسیار را

بسم الله الرحمن الرحیم

افسکام لا زنا بل بطلون و در شکر خداوند که با کاران و کج و نافرمانی مشرکان عرب گفتند که جو میخوانند می نویسند پس قرآن را از کتب  
پیشینیا انقضا کرده بر ما میخواند و در شکر انوار تکوین گویند و خوانند اینم که بجز خدای عز و جل از ما انی باشد اینکس ناز و کانیست پس  
چون که است و اینهاست که مولد ملکات و عادت جار نیست تا که شخصی در میان قوم نشود و با ما باشد اینها از جنس منفرات کبر تن و دست  
حضر زین باشد که تعلیم مکرر در چهره خوانند و نوشته مع ذلك تا ناید بچیز که همراست از او زد مثل ان عاجب باشد پس از این من  
الله خوانند و از سینه رضی علم الهی که در دستک این لاله تمام میکند برینکه بیغیر از او نوشته قبل از نبوه اما بعد از نبوه بود که  
که فالرشد باشد بقرآن و کتابه چنانچه مقتضی فی اشدت بما قبل نبوه زیرا که از کتاب بطلین نبود مکرر نبوه او و بعد از آنکه کتابه  
و مع از کتابه است اما بعد از نبوه نبوه بیکت تا مدت بان متعلق نبود پس چنانچه باشد که بعد از ان از جبرئیل تعلیم گرفته باشد و پیش  
او زد که خط در نامه فضیلتست مریغی غیر از عدم فضل معجزه انحضرت بود و بجز معجزه ظاهر شد در اینها و شکر شکرمانا تمتم در این  
ع این فضیلت باو ندانی داشت تا این معجزه دیگرش باشد و اینج شیب در ضعیف خواند و نظر از نبوه بعید شد که فاما ان لبی حتی کتب  
و فرقه یعنی در خط غمزه و غیره زینا تا که خوانند و نویسنده نشا حاصل که حقیقتا بیغیر خود را انی باقر فرشتا نامی طلاق می کند و بجز  
او در قرآن چنانچه است از کتابه و کتب دیگر که بیغیر از قرآن انی خوانند پس کفرایش با حضرت شخص نماد و جو بود زیرا که در کتب مشکی در آن  
داشتند قبل هو بلکه قرآن انانک بدینانکه استیجار و شکر است فی صدق و الایمن در سینه انانکه او تو الاله که داشتند  
اندر اکثر یعنی مومنانا انانکه کتاب یا پیغمبر یا سایر چنانکه است که از ان یاد میکند بدینکس تحریف ان تواند که و معما انرا در دل خود انانکه  
از ابو جعفر مراد بود که الله منقوانست که هر لاله از من الحمد یعنی مراد با این اصل علی که حافظ قرآن است و مضمونین اند و صلوات الله علیهم  
اجین و در خبر آمده که در بعضی خط قرآنست یکی آنکه معجزات دوم آنکه حضور است در حدیث یعنی انرا تا اینکه یک از ان میخواند چه کتب  
شاید معجزه نبوه و همینکه از یاد میخواند که بیغیر از او و از ان تلاوت میکردند پس این معجزه مخصوص قرآن باشد که میندیم هر دو مع  
بعشر و است مسلم الله علیه الرمانکه انی است که میخواند می نویسد یا شکر و شکر است همه انها که در انند که در حق و واقعه است و انانکه  
خسوف سالک پناهی ما یحیی بل انانکه و شکر نشوند بیگانه از ان و انانکه استیصال الله علیه الاله الا الظالمون مکرر انانکه در نبوه  
در خط و بیرون زینکار از راه حق و معنوا که مدار میکند جو و غمزه میوزند با او و معنوا که لایب انانکه در جمیع کتب انانکه با حق و اولوا  
و کسند که قرآن کو لا انزل چنانچه فرشتا شد تا ما بر وجهی علی الله تعالی الودیم ایتم من و بیه نشا انها از پروردگار او مراد بان  
مقتضی است لغو له و قاله ان نبوه من یک حق بجز انانکه من لاریس نبوه ما انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
و معما هو و مائة یبیس قل انما الایات کبیرة انزینکنا انها و معجزها عند الله فی یک خدایست هر کجا که خواهد هر جا که اراد  
نماید هر که مسلمین است و در سینه انانکه انانکه انانکه موافق یکدیگر است که انانکه انانکه نبوه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
و معما انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
بمانی که شهادت با او من با انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
بیا انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
برایشا ظاهر است و تو تکبر کرده و کوه نام ترین شود در بر و قرآن از اینها که انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
پهرا زنده جو از این روشن تر که انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
مکابره باشد پس اگر حقیقتا انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
با حق او و بعد از انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
قد بگوانند و عینت نکند بچیز که نبی انانکه او در این ایام از انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
باید استیکر در این کتاب که حتما هر اینک بخشایش لغوی است بر ذرات کریمه که منافقان کند و کفر و پند و معجزی لغوی بود نبوه  
کوهی که انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
لغت و افتخار و انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
میکند باطن انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
عینی است من در عین انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
و انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
شیطان کرد انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
انکر و هم انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
کشت که گواهی میدهد که نور نبوه از حق تم این فرشتا که فلک می باشد شبها انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه  
انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه انانکه



العنكبوت

از تو کافران بر آید و نزول عذاب زرد و سحر و دعوات و انکار و دشمنی از ما نشانی است و خوارت و انبساط او که میگوید ما را عیب است از ما  
 و لولا اجل مسمى و اگر شد بنویس نام برده شایه و همین وقت که میفرموی کجا آمدیم العنکبوت مثل این است که مستحیلان غذا میخورند  
 کثرت آنها و بیشک خواهند آمد غذا برایشان افتد تا کامان نهی و علامت بر آید و در دنیا مانند واقعه بود و با عذاب بر آید و در دنیا  
 و هر که از چشم درون و حال نکند ایشانند مانند انرا یعنی تا که برایشان فرود آید که از آن چیزی باشد که بعد از آن بشامیند که غذا میخورند  
 افسر و اوزع است میفرماید کسین عجلون تک بالعناب طلب عجل می کنند از تو منزل عذاب بر آید و در دنیا و آن جهنم و حال آنکه  
 در دفع کجی خطای مال کافرین احاطه کنند ترا کینه است بنا که پندکان چه میباشند که کفر و معاصیست عجل است بد ایشان  
 البته دفع بدایشان احاطه کند کسین العناب زود که در پیوشده ایشان را عذاب من فوقهم از طریق آفرین تحت  
 آرجلهم و از زیر پای آنها آتش و قبول و کوی بد خدا یا فرشتگان بخندد و وقتها اما کسین عجلون که پیش از آن چیزی که بود میگویند  
 در دنیا از کفر و عبادت که جمعی از مؤمنان در مکافات کرده بجهنم فرود و که است بدانند و با بسبب عجل و با صاحب برادر و صاحبان هم  
 نمیکردند و از آن وقت که بر سرش عبادت میکردند و تقاضای این فرشتگان با عبادی می کردند که از آن وقت که در دنیا بودند  
 بو خدا نیت من کرد آید بر تو من کرد بدایا اهل شک کاره کینه صحنه مؤمنان طلبیدان ارضی و اوسعاه بدستند که زمین  
 من کشاد است هر یک که از موضع مؤمنان من فکر باقی و عباد و درین بر سرینند از این خداوند از حقش تو هم در دنیا که فرود آید  
 بجهنم من خود از زمین زمین دیگر اگر چه بقدر شایسته باشد و شویب باشد و زمین عجل و ابرهیم باشد و در دنیا از امام جعفر صادق  
 که فرود زمین می باشد که در میان انهمین نافرمانی خدا کنند از زمین را بگذار و زمین در بعد از آن تخویف بها اجرا میکند که تا برایشان  
 کرد و درینکه بد که اگر چه بجهنم دوستی اهل و ولد حق من در مصاحبت پاکست بدستگاه الله و در دنیا در واقع خواهد شد که کل  
 نفس ذائمه الموت هر نفسی چندان که کشد که هر کس خواهد سید در هر موضعی که باشد شکر است که ما پس بگویند و با دانش ما  
 بر جمیع بازم بد خواهد شد بجز او حسن عبادت می خواند یعنی تا بازم که بد خواهد شد بجز ما پس بدایا الله که امانت بر آید که در دنیا  
 امان یعنی پس با جزا از زمان بایز و در نادانجا نظر تمام بیانش ملک علام مشغول شد تا آخرت دنیا که در دنیا در قضا است عبادت بر آید  
 که همین مر جا که اظهار اشقا ایمان نوانید که واجبست که از آنجا نظر ببرد دیگر کنید که بد و خوفانجا اظهار توان کنه والدین اموات  
 امانا که که بیاند بندار و سوا و عملوا الصالحات که در دنیا کارها غایت از آن است که می شود که در هر مرتبه بجا می آید از آنجا  
 انبش عرفا بمنزله غرما از جهنم از برجه با قوت و در دلدونتره بحر می و در پیوسته من کجتها الاظهار از در انظرها  
 جوها حال بدین و با جا و بد باشند را نقرها یا در بهشت که هر که در سن فنا و زوال بدامن ایشانند نعم اجر العالمین بگو  
 هستند و نیکنی کنندگان بند از آن قدر و صفها ملان میفرماید که از بدین صبر و امانان تا آنکه شکستنی و در بند و از آن مشغول  
 هرگز از اوطان و غیر از آنستاد و دان و علی در پی هم و بر هر دو کار خود و غیره بگو کلون توکل کنند کار خود را بدست خدا و دانند که  
 مگر جو این را شایسته هم هر چه بدین می شوند و در آنستاد از ایشانرا بدستند که در بد که ما را انباشتند و ماها باشد چگونه  
 توان بود امد و کاپس من و اینه و بسا از جنبندگان که هیچ وجه لا تحمل رزقها برینند و در خود را یعنی طاعت و قوه بر داشتن  
 ان ندارد و بجهت ضعف با نچه نمیکند و در دستک غیر کنندگان از با توان همین در نیست موش و مور که نشاند که عقوق و خیر خدا را  
 کند و کس از بعضی مفسران نقل کرده که کی گفت بلیل را دیدم که خورد و در زهر با کما خود بنیامینگر حاصل کلام خدا میفرماید که بیسایا او  
 فتند از آب و خوش طیب و سباع و هوام و حیوانات ای چنین نهند حاصل در خود نمیشود الله روز و با خدا در رسیدند ایشانرا  
 و لانا کور و شامان برین اعدم استقامت و بلا و غیره از اندیشه میکنند و اب با ضعف توکل در شامان خود و جهاستار یکدیگر بدینا که  
 بعد نمیدانند ایشانرا و شمارا مکر او شامان را میباید استقامت است و غیر از این بجهت صبر من نهید و عیشت بدل توکل بلاه  
 شد که در متوجه بلا ما سلام شود و هو السامع و او نشنوا من قول شما که در روز از کجا خودم در بلاد همت العالم و انما فی القیوم  
 شما و بانکه در روز از کجا شما را عبادت الله کرده و از آنکه گفتند و از آنکه بیرون رفتیم با دسوسم تا آنکه بجای بی از انفساد را ملید کرد و زخان  
 خرماد از ابو سحر ماها ای که در زهر درختا افتاد بر میگردد و صیغ و در اکتیاب من عجم بمصود گفته تا و سوا انقاشها ان نذارم خسته  
 فرود من استقامت ان نارم جازین صبح چها منک صبح طعای میخندم یا بن عمر که من بخوام از خدا در خواهرها انانند ملک که در قیصر من عطا  
 نهاید و لیکن من بخوام که در روز شام و در روز که در کس گفت حال چگونه باشد که توانی مانی تا بر روز کار که اهل اند و کار در دنیا  
 زانها کنند و زهر منک صفت یقین ایشانرا بجز خدا بجز الله گفت بخاک که در آن خارط بیرون رفتیم تا که از این بیازانند که در کابن  
 من و اینه تا انرا بعبادان انما اهل ایمان نمیکند از حال مشکان که عسافنا صنام میکنند با آنکه معصومند که خصمانا خلق ما ایشانرا نمیکند  
 و ان من سئلتم و اگر چه سحر اهل مکرم من خلق السموات و الارض که در با زمینها و زمینها و سحر الشمس  
 الشمس و سحرها انان ما را در ملک خود میزند و با واحد کیقولن الله ما نیکویند خدا از بیانشان و از این سحر و سحر  
 قرار که منک واجبست شما مکان یکی که فاجد نوجو باشد و خواستار میاند که خالق از من شما اوست فانی بوفکون پس بازم که آید

در دنیا

نشو از نوحید یعنی این را میبندند پس چرا و کار از آن بر زمین است بسوگند بسبب باطل پیشگاه آن پرستید سنک و بسک که ضرر نفع  
از این کلوبت است که بیسطر الزون و مکنش کنند و نواح مینگردد و در آن کس نشاء پراقر که میگوید من عیار و از  
بندگند و در پیشگاه و ننگ پیشگاه مراد یعنی هر که میخواهد در جبهه ضلعه و مکنه لوق الله بدستند خدا بکلی شیء و هر چو از  
تجو و بسط علمت و انانیت مکنش کنند بدانند که در نحو نیست کس ستمگندم و اگر پیش از مشکان عرب که من منزل کردند  
در پیشگاه من الشاء و از انشا انما از انما انی را یعنی از ان قاضیایه پیش نه کرده و نادرش از ان با لا رص من بعد و هیان  
را از پس برکی و افترکه ان کیقولن الله هر چه گویند که خدا است که اینکار میکنند غیره یعنی مقررند که با نکه از نیک سوید  
مکنش از ان سو و نفع ان با و چون بعضی از مخلوقات را با و در بعضی شریک میکنند و قیل انجد و لله مکنش که خدا پرستانه که مراد  
تا بعد از ان صلا لک ما خدا شده با خدا کن بر نفعند و اولها جرح و اول اکثر هم بلکه بیشتر کافران که یقولون که نمیباشد  
امر معقول و ما هیه الحیوة الدنیا و نیست این زندگی دنیا الا مکنش که با باطل و لعین با و بجزر میباشند  
گویند و عملیست که جوانان میکنند از سر شمشیر افشا شمشیر و لعین بازی گوید که ان بیوقوف نیاید در ستم و انضاد و زوال با حق و بعد از ان  
و گوید که همانند که یکجا جمع شوند و ساعتی میبندد که ندانند زمانی حلول و ماند شود و لوق الدار الاخره و بدستند که اینکار  
لحق الحیوان است که شریکها بود است یعنی زندگی جاودانی در آخر خواهد بود بخلاف زندگی این سر که در همه من قنار و انست کوف  
کانونا تعقلون اگر باشند چنانکه بدانند چیزها را از طریق اختیار زندگی دنیا کنند بر سر جا و دانی و مشرکان هر طرفی شرک و عبادند  
قنار و کبیرا پس بخواهند فی القلک زکشی و بسبب ترک کرد باطل طلب کنند دعوا الله بخواهند خدا را مخصوص این  
خالتکه خالص کنند که ان الله بن بر خدا بن خود را یعنی حضور انا باشد که مخلصانند چه با نکهند که خدا پرورد در مع ان پناه  
جز بگویند بجهت علم انها با نکه کاشف شداید نیست مگر اولها بجهت هم پس انست که که در همانند خدا انوار از عرق و بسلا مشی بر نماند  
ایشان را علی البری بودت که خستگند و اهرم انگاه ایشانست کون لشرک ان یعنی باز کرده بدش خویش لیکمروا انما کاشف  
بجهت شرک شما اتینا هم با نچه داریم ایشان را از نیک و نجا و لیتمتعوا و باز خود را در شو با جماع بر عیاشان تمام و حمانه ایشان را و با  
بخوانند از زندگی اینها فانی فسوف یعلمون پس و در باشد که بدانند با نکه خود را بوم عقوبت بعد از این بسبب از نکه بر همه  
میفرماید که او کوبت و انانیت و ننگند صلیت که انا جعلنا انکه گردانیدیم شهر ایشانرا که مکه است حرم ما امنا حرمی با ایمنی یعنی  
بطریق که اصل انانیت از ننگ و نماند و نیتظف الناس و حال انکه در بود میبندد نما من حوالیم از کد که ایتا یعنی که  
کرد بداید شمارد ما ان میبندد اسیر میکنند عادت میکنند که منصرف و ایضا میبندد اقبال الباطل اینها پس با و چون بیاطل که نشانند  
و با شیاطین بومنون میگردند و یعنی اید و بفرخند یعنی چنین معنی ظاهر که تمکنت بر حرم و ایمنی از خود قتل و غارت اسیر  
نکمزون کاذب میشود بجهت نکه غیر او را با و مشرکان میبندد یعنی دینا که ایشان را این نمیشد ایشان و من اظلم و کینت هم کارتر  
پس افری ز کینکه بر نیک و بداند علی الله کن با بر خدا روغی و او کانه که او را شریکی هست او کذبت بل بحق یا نکه کینت یعنی  
که بجهت اینست ما قران کما جاءه افکنام که آمد بگو آلیس فی جهنم انانیت است تمام بر افتر و است یعنی ایتا هشتاد و پنج  
مشوی جا بجا است لکن افرین بر ناکه یگان یعنی ایتا مستوی جلونند بجهت شرک و کفران و بعد از ان وعید کافران در وعده و  
میفرماید که و الین جا هد و انا نکه که شر کرده ندیدند در حق ما و انا نکه درین ما بر همه خلاصی با نفس ما را که جفا انکه  
است با انکه که جفا انست که هدیتیم ما را انما نکه که ان جیر نفیستیر اجمار انا و اول و بجهت  
ماده که جفا اند کنند و انچه را نشاء از انما نکه که از سهل نشاء نیست که که شر کنند و انما نکه که انما نکه که از انما نکه که  
و هر که گوش کند طلب ما را از او و در با نکه که من طلبن شد و هر که ما را بگوید و ان الله بدستند خدا لکن الحسین  
هزار بار نیکو کار است یعنی با جفا خدا بنصر و اعانت در دنیا و با ثواب غفره و با نکه که سقا لری مکفر ای سقا لری که سقا لری  
و لکن علی الله علیه الروایت کرده که هر که سووم بخواند حق تم او داد حسرت بد و هر که شه که دستیا و ستم میکنند از انما و درین ثلاثه  
هر عمل کند که او دران روز و شبناج ساختن باشد بیخبر مطاعه که در آن وقت که باشد علی دران در با نکه که وضع بجا افتد در اول  
شو منکوت کنند که ابو جیرا ابو جیرا روایت کرده که انحضرت فرمود بنده ان سو کند هر که در شب بیست و نهم ما را منسو غنکوت  
و دوم بخواند و از اول هشت باشد چو غنکوت و با نکه که انما نکه که در ان سو تقصیل از انما نکه که  
که بسوا لله الرحمن الرحیم الهم ابو الجوزا از انما نکه که که حرف مفصله نشاء با نکه که در هر حرفی شارشست بیخبر  
که مکنش از انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که  
تمام جبرئیل و هم با نکه که یعنی الله بواسطه جبرئیل و حقیش است و باقی وجود در ما قدم مذکور شد بنا بر انکه این حرف مقصود باشد  
معنی انست که سو کند با نکه که معنی انما انما نکه که عملیست لوقوم که مغلوب شدند و مینا یعنی غارت یا با نکه که نعلی  
آفتی لا رصین در نیکترین زمین که شریکشان نیست زمین دوم و ان زمین از فلسطین و کنس که با نکه که انما نکه که انما نکه که انما نکه که  
تفسیر



### الرسم

این گفته بر قول منکر او متوجهان چنان است که در فارسی بی بود که در نداد او هر شیخ بودند و کسی که بر او بی نام داشتند پادشاهی بیع بود  
 متعلق بود و این و نرا بجوانند گفت من میخواهم که لشکر می بخارم بقصد روز و من ششم یکی از فرزندان تو را امیر بنام بگو که کدام پیش با این نام  
 من و او را من است زن گفت خدای در آنکه با حدیث است و آنکه که فرخان نام او است و کارها از شیخ و ستاد و نداد نام است تا پیش بگو که  
 نام او است شیخ تو از پیش ایند حلیم تو از او و با او در ترا که کوه کس که گفت من حلیم تو را اختیار کردم <sup>حلیم</sup> و با او را لشکر با و تقوی بود  
 و بجای تو و روانه ساخت شهر و این بالشکر تو به من روم در آمد و باقی قصه مقاتله عوفه خلفه باقت و شهر را از خاک کرد و این کار را در آرزو  
 و بر سر که در نیکو از شهر و کما شام به زمین عرب و بخت واقع شد چو خبر غایب فارس به روم بدو شد از نام از مکتب و غیره که رسیدند و لشکر  
 شد و مشرکان نشاندند برای آنکه در و پیشا اهل کتاب بودند و فارسیا بود بودند کتاب نداد شدند مشرکان از در و کشتن با اهل آنها میکنند  
 که شما و ترکان اهل کتاب پیدا ما و فارسیا امینانیم پس از غلبه فارس بر روم حال میکنیم که در این زمان احوالی خواهی یافت تا حق نعمت است با این  
 و اهل اینها این پیشا و پیشا فرمود که و هم در دنیا من بعد علیکم از پیشه بگو شد ای شایسته علی بن ابی طالب و با شما که غالب شوند  
 فی نضع سینین در آنکه سال که میسارند نباشد ابو نکر بن خاندان اهل شکر را که کشتن با این است با این چشم شما و حسن شما اینها  
 که اهل روم بر دم فارس غالب خواهند شد و وضع سنین کنندند چنین است تو این از کجا میگوئی گفتند و سوای حلیم با این است  
 و گفت که بت دروغ گفته گفتن بود که دروغ میگوئی بدشمن خدا بی گفتن که با این است میگوئی حق معین کن تا که در بنایم که این است  
 شو چنان باشد که تو میگوئی من که و میدهم پس که بستند بر شایده شکر بگو پیشا آمد رسول را از این سو و از آن سو فرموده و خطا کرد و در  
 که وضع زمینها سه نه است در دنیا این پیشا و مشرکان بخانه از کشت نامند سال و شد شکر به آن که در این صورت قبل از آن بود که در خلیف  
 شو چون این زمانه که از کوه کرد و این گفت فرارها نکر تا که چنان من ندی پیش شایسته پیشا بود ای قصه که که چنان احد و در عین است  
 نکرارم تا که ضامن بگای بی نه نامن بنا و بجنگ احد رفت بعد از واقعه احد مجروح تکلم کرد بان جراحه من ابو سعید خدر و واقعه کرد  
 که در بدو مسلمانان از طرف راستی مشرکان در همانجا خبر آمد که در میان فلبه کردند و در پیشا آمد تا پیشا شایسته شد این زمانه فرمودند  
 و نه مال رهانه از این است از و سو او در آنحضرت فرمودند و متصل نمود و سبب در میان بر فارس چنان بود که شهر بزرگان چو  
 بود و میان غالب شد و لایه ایشان را خلیف کرد و در مجلس شراب با او از خود فرخان شکر بود فرخان گفت من در خواب دیدم که در شهر  
 کس نشنیدم این سخن بگوئی کس و سید نامه نوشت شهرزان که در راه و فرخان را بگریزد کردن بزن و کس را نوزد من فرست شهر بزرگان چو  
 مطالب کرد و جواب نوشت که ایها الملک فرخان مرد شیخ است ما از در این زمین دشمنان نیست اندازم چو روی چادر نیست عیال  
 در مثل چو گفتی که در هر وقت که خواهی توانی کشت کس نامه محتای یکدیگر نوشت و در قتل او میماند و شهرش با او هر نو بود و در میان  
 انداخت جانان میکند کس در غضب با درجه نام نوشت بر سواد با کمال لشکر که من شهر بزرگان و از من در فرخان و او را میسارند  
 نامه که مشمل از انواع ایشان بود و در و کشت جو اما در نظر ایشان که این را بگویم و در سوخته شهر بزرگان آمد پیغام بگذراند شهر بزرگان  
 از سخن بوی آمد گفت نامم و طاهر فرخان را بجا خود بنشانند چو کار برادر کرد تا است ایشان نامه کس بود در اینجا نوشته بود که برادر خود  
 بکش و کس را نوزد من فرست فرخان هر چو تا شهر بزرگان را بگریزند تا بیغ را حاضر کردند خواست تا برادر خود را که در زند شهر بزرگان گفت بخیل  
 مکن تا من فراتر میرانگاه دهم پس شخصی را فرستاد و ان نامها کس را که در باب مثل او نوشته بود و فرخان عرض کرد که گفت من خبر  
 که در باب مثل تو نوشته اند کتتم تو بیک نامه که خواهد کشت فرخان در حال از گفت فرود آمد ملک و ایله از خود تو من بوی شهر بزرگان سو  
 بقصصی روم فرستاد که سر با تو شهین که مو بیلد و با و لشکر است سبب نعمت ملک شکر تا بجز شایسته است تا سید و منعی هر کس تا  
 که من و تو اینجا حاضر شویم با هر که پنجارد قیص چو بر مضاهو نامه اطلاع یافت موضعی معین بود یا تمام لشکر خود بخوارفت چنانکه انقضی  
 اندیش داشت شهر بزرگان با چاه در و مقابل او سپه زد و فرود آمد پس از آن موضع با هم نشستند من چنانی آورد نامضا و احوال را اعلام پیشا  
 نماید با هر طایفه ایشان کار بود شهر بزرگان گفت بدانکه کسی در شمن تو که این شهر را از تو گرفتند و ببرد من و کس با احکام و ملازم  
 تا برادر را بکش امر و واقعه نگردم او ببرد را بجا من نشاند و والی ساخت و بزرگوار نام را بکش تا کتون مرد و با او با هم مضامند و با هم  
 سوگندان غلاظ و خلع اطاعت او کردیم که او پیشا اثر اینها جان بشیام ما از لشکر و با با و مقاتله کنیم و هر حال که او را بقتل نبردیم  
 بعد از آن اشارت بقصر کرد که سردر بسیار و کس باشد چو سکس شید انگار که صلاح را نیکو شد که از بکتی قصر بکش من شهر بزرگان  
 کرد و لشکر بسیار و با و کار از کس فرستاد شهر بزرگان دو نامه ملک کس شد شهر بزرگان که میسرید میسرید میسرید و با کس متعلق شد بناچار  
 که بخت و ملک فارس همیشه روم متوجه کشت این غیر بود و این دیگر بود و در حدیث بر سووم رسید مسلمانان شایسته شد مشرکان منکوب مغلوب  
 کشتند با هر پیشا از سووم روایه کنند که فارس در این طریقه بود و نظیر روز و بود و بعد از آن یگوان ایشان را کولت بود و اهل روم و ان افتر شد  
 هرگاه فرزند در فرزند دیگر نباید تا آن روز که ادا قصه مد کرد و در این بعد از این شایسته شد و امیر که در دست قبیل فعل ایل این ارجله  
 اینجا فرستاد قبول تم الله اگر هر یک را از این شهر در دنیا من قبل پیش از طبعه فارس در موصی بعد و بعد از آن کس بود و در فارس  
 یعنی هر وقت قصدا و نداشت هر کار و در قبضه شد از او و شایسته و با و بخت غلبت هر یک را از این احوال و بخت شایسته





و صلت بر کسی جز در مقام روزه و چون از اول وقت صوم بجا آید از آن و نیز بر آن پس آن کس که از آن چنانچه بیند که در قاصداً از آن صوم  
 اما آنکه در میان او و عمل او الصائمان کما یکنون و شاید در وقت نماز و در غیر آن بر او واجب است  
 یحیی بن یوسف که در کتابش گفته است که اگر در نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد  
 بر او واجب است و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 سماع نباشد در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 نقل کرده که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 جوئیس که در کتابش گفته است که اگر در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 و این از جهت آنست که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 تعنی کنند و گویند که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 بسیار است و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 چون وحی کند در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 او را که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 خدا تعالی از هر چه در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 شود و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 و غنا کند بر او و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 او را که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 بخوان و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 بتسبیح ما بکتاب و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 اسرافیل نباشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 و لهذا بعضی متقدمین در تفسیر کرده اند باینکه در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 و کذب و ابله و نادانان را در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 قَدْ وَكَلْنَا لَيْلَىٰ نَكْرَهُ فِي الْعَذَابِ مَحْضَرُونَ در عذاب و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 در دنیا آنچه که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 پس چنین گفته اند که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 یعنی در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 بیاید و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 است و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 نیست و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 اینها که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 عصای نظیرین صلواتهم و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 که در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 نمایان نمیدانند و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 شود و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 میاید و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 یکجا بعد مویزها پس از آنکه در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 نیز تعقیب چو دست مؤمن را در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 مانا آنکه در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 تا و کند آنرا در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد که در وقت نماز باشد  
 هر

و نیز فرمود که هر که در عقیده خود تا در فضیلتی از این بخواهد بحد نظر این یاران و بزرگان و خاک در زمین او بر روی که حسنی و بدیست و عقاد  
و پایه کرده که هر که این را بخواهد یا این سخن را در کتاب آنرا بنویسد یا در کتابی که در دست باشد از او کرده باشد  
و حق تعالی بجز نبی نبوده که لایق توحید و عقاب برای فیضها باشد و من آیات و از جمله نشانهاست و خدا آن خالق است که بیافریند  
شما را از جنس ترا بیرون خاک یعنی اصل همه از خاک آفریده که آدم است که بدید هر شما است تا آنکه شما را از نطفه خلق کرد و نطفه را از غذا  
و غذا را از خاک آفرید و از آنکه پس آنکه شما آفریدید بجز تبارش کردن او میانید که با کف می شود و در زمین یعنی بیرون خاک که بیاید  
که در زمین بزرگوار شدید و در هر جا متفرق گشتید هر جا بر خود وطن ساختید بجز کسی که قدس را و با این تریبها شد که نتواند بر باره شما  
نبا شد مستحق عیاشه بنو و من آیات و از جمله علامات آن که در کتابهاست آن خالق لگو است که بیافریند شما را از نطفه  
از نطفه شما یعنی از جنس شما و شکل شما از اجازات آنرا لیسکت و الکیها نامید که با اینها بجز جنس است که جنس است بلیک و اولیها  
است عدم جنس است نطفه نطفه و من از نطفه و جعل بدینکه و ساخت یعنی بدید و در میان شما از اجازات شما بعد از آنکه ساخته می شود  
میتا شما مو ده روشنی و رحمت و مهر با واسطه از روح تا موجب نظام امر معاش شود و چون عیاش را تمام قوتش برود و مهر را از نطفه  
بعضی مو ده که از جمیع است رحمت کما یزول و رحمت است که در نزد یک سو آمد گفت با ن سو الله ملا از کار بعبت میاید و آن نیست که  
مرکز و زنی که مرکز یک مرکز اندید با شد چون می ایشان مناسکه واقع شود و هرگز با یک که حجتی که در نطفه است و میا ایضا مو ده پیدا شود  
که از آن عظیم تر نباشد و مو ابر از قبل حق تعالی است بجا که فرموده که من با ن آن خلق کردم از نطفه است که از اجازات است که اولیها و جعل بدینکه مو ده  
و در حد آن فی ذلک بدستینکه در افزینک از طبع و مناسکه و غایت آن در بیشتر آیات هر آنکه نشان است لقوم تفکرون  
مگر هر که با که تفکر کنند بر حکم این صورت مطلع شوند و من آیات و از جمله علامات آن خالق السوات و الارض آفریند  
اسما آنها و زمینها است آنچه در زمینها است از خلق و بدایع صنع دلایل حکم و قدرت کامله و اختلاف استینکه و مخالفت با آنها  
تمام در لغات چه هر صنف لغتی با صلیم فرمود و لطفاً ایشان مو ده صنعا را از عربی و ترکی و فارسی و هند و امثال آن و در کتاب و در ده  
اصول تمام زبانها مختلفه هستند و او است از جمله نو زد که اولیها است هفتاد در زمان اولیها و تمام سیر و شش و بی بافت و اگر این  
لغات مختلفه از قبل خلق است پس آن فاعل او شد و در کتابت آن نموده و اگر مواضع است از قبل بندهکان پس و تیسین فرمود و بر  
ایشان ساختن و الوانیک و دیگر اختلافی که ای شما در سفید و سرخ و سیا و زرد و با در نقطه اعضا و تشکیل آن چه صبح  
او می که هر چه در شبها بر او می که رنگ است چه با وجود توافق و مو است اینها البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود این نیست مگر بجهت  
ترا یک بدیعه لطیفه بجهت دلالت بر کمال قدرت او و اگر این نوع اختلاف نمی بود بلکه در میان موافق و مناسکه یکدیگر بدید می شوند و این  
موجب لباس میشود و بهم مانند می شود و اینها است اینها نمیشود و بجهت مصالح کثیره معطل می کشد آن فی ذلک بدستینکه  
مخالفت است و الوان میاید با آنکه از یک بلد و قار را برداشته آیات عالمین هر آنکه نشانهاست که در کتابهاست و اینها را یعنی  
بر هیچ مافلی از جنس و ملک و نسب پوشید نیستند همه میدانند که در آن حکمهای کلیه صانع است چه عدم امینان است اینها را و میاید  
و در زبان و الوان و اعضا قوت تعظیم بر آنها میشود و باعث نشا نظام عالم و در بعضی بجز کلیم میخوانند یعنی این ابان را مثل عالم را است که در  
نظر میکنند بنو ان برینند و من آیات و از جمله علامات آنکه شما آفریدید که خواب کرد شما است بل لیل و النهار در شب و روز  
بجهت آنرا خیر نشا و قوه عظیمه و ابغنا و کر و جنس شما از نطفه من فضل از بخشش از یعنی طلب معاش بر روز و شب نزد اکثر عقول  
مرا در تمام لیل نشا در نهار یعنی اول معصوا است شب تانی بر زمین و این تقدیم و تاخیر باشد بجهت معنی آن فی ذلک بدستینکه در خواب  
شب معیت در ذلک آیات دلالتها است غیرها لقوم یکسو چون بر اگر بدینکه نشا بگویند هوش و سماع تمام و استصباح حکم در او  
ظاهر با هر اشکارا و هویدا است و من آیات و از نشاها حکم از او است که هر یک از لریق میاید در تباریق و حقوق همه در شبها است  
از نطفه شما با اینها و طبعها و بجهت طبع جسمانی برینسان و با بجهت فرسید مطلق از میاید برینسان و با بجهت فرسید مطلق از میاید  
و نیز بل من السماء ماء و در زمین برسد از جانب سما یا البر یا انزل بجهت بله بین ندید میاید با الارض زمین را تا از آنجا  
بروز آید میاید بعد موطنها پس از آنکه در زمین کان لآن فی ذلک بدستینکه در برق و باران که آیات هر آنکه نشانهاست بجهت  
لحق لقوم یعقلون بر اگر هیکه تغزل کنند عمو خود را که در میاید و نشا است اینها است اینها است اینها است اینها است اینها است  
هر امر عادی و من آیات و از نشاها توائف و بر جمیع افعال ممکن آن تقویم السماء است که اینها است اینها است اینها است  
الارض و زمین را بر هر چه از او یعنی تمام لغات بکشد نشا و نشاها را بدین علامه و نشا شما را از او عا کویس و میاید شما را  
بواسطه این لیل یعنی بجهت و قوه خوانند نوع که کویس را بر زمین را بیاید زمین الارض زمین لغات آنهم سخن خون پس  
انگاه شما بر زمین را بیاید از قوه بر اینها که در زمین بکشد یعنی بجهت قوتها را که حفظ شما از زمین کند پس زمین قوتها را خارج بود  
از زمین چه غلظت بالذات دارد و نشا بهر مکان و له صوبی السماء و الارض ملو دانست آنچه در سماها و زمینها  
کل له قوتون هماغه را و در زمینها را نشا در موت میاید و بخت نشور و غیرها از افعال او در اینها و بجهت بر اینها

اختلاف





ذات مستقیم است که هر کس در آن نیست و لکن اکثر الناس لیکن بیشتر از آن که لا یعلمون نمیدانند مستقیم است لایب  
 که طبعی عدم تدبیر متکبران پس در آن دیدند اسلام و بر آن اقامه نمایند منینین در حالیکه باز کرده اند که لیت و بسوا و از غیر  
 در جوع نهایتان بسوا و واقعه و تبریکها و فواید مصیبت کنید واقیموا الصلوة و سبوا در بندها را با شریک و رکان و لا  
 تکونوا من المشرکین و مباحثه از شرک از رکان چه عبادت بدن خلاص از توحید هیچ توان نیست که سید مغیبت است که مباحثه از  
 شرک از رکان تبریک نماز متعبدان که در نیشخ عمداً مسلم طوسی منزل کرده که حدیث من رسید که هر چند از من و ذاب که کند من کینه  
 خدا اگر موافق بود قبول کند از من اینست که از من رکان الصلوة منع اندازد که خواستم که با بی از فرمان مطابق تمام سی و شصت اصل کردم تا  
 این را بزرگوارانم که واقعه و الصلوة و لا تکونوا من المشرکین و باجماع اهل البیت ترک صلوة متعبدان بوجه سبخلال گرفتار صلوة عقید  
 من البین مباحثه از آنکه فرمود آیه تم تفریق نمودند و بپاکند ساختند بن خود را مباحثه از ایشانست که آنچه در پیش  
 بر حسب اختلاف مواضع و کانونا شیعیان و کشته کرده که هر یک بر کیش مراد مشترکند که در اسلام با کذا شد و با پیشینند که در شیه  
 و یکی بنامه و بهی و نصاری که هر یک چند فرقه شدند و با خواجه و ابوامامه هم داد و این باب چه مرفوع است که کل حزب هم کرده من میا  
 لیدیم با آنچه در بیک ایشانست از من فرج خون شامانند بیجه که با ایشانست از خطایک و این که در سویم غایتی  
 کنت که ایشان اهل بدعتند از این امر و هر گاه که در توبه هکتار ایشانست که صنادید غنچه نایع هوا نفس خو من از ایشانست از این امر  
 و از اوست الناس چون برسد میانه صخره معنی از غیر اینها که با مطلق شده حواش و وقایع و یاد در مانند که عوا و جوانند بیخروج  
 ذاب و تمام بود که در خود میندین لیت در حالیکه باز گفتگان باشند بسوا و بر حسب خلاص از غیر و منقطع شوند هم  
 لا اذا اذ انهم پس چون پیشانند یعنی عطا در مباحثه از خدا مناه از من بن تو رحمت بخشیدن ایشانست با صحه بانوا نکر که باز مع حادثه  
 و بلیت و ایشان از آن شد مو بلیت باز دهند و آفرین میهم انگار و هم از ایشانست بر تمام کون پیروز در کار خود شرک از اند یعنی در مقابل  
 نگاه عو کنند بیضا غیر خدا که خلاف مقتضی عقلیت در مقابل ان شکر مغر باید که ایشانست که در شرک از اند چنانکه مینماید  
 بقره لیکفر فی ارضی غایت سر انجام بیجا ایشانست که در کفر شوند بهما آیتنا هم با آنچه عطا کردیم ایشانست از نهم غایت شکر  
 پس بر خود بد تمنع که نباید و در ضم و نبویه بان محاذ شود و بقره که بد قسوف تعلون زود باشند که میباید سر انجام تمنع خود  
 که عتوبه آخرت ام آنز کنا علیهم انا انما نرید انما نرید انما نرید سلطانا کذا فی جنتی را که بان مستطاب شو بقره غیب خود با پیغمبر باشد  
 واکه با او بر شای باشد و نبوی نکایه و دو وضوح لالت یار سو با ملک یتکلم و سخن کند بهما کانونا ایه یعنی کون بقره یعنی هستند  
 که بان شکر میارند از آنست که ایشانست که در نیشخند بیخروج بن خود بد بلیت جنتی که با نرید سلطانا شو ندرین زبان احوال شکران مینماید  
 که و لا اذا اذ قنا الناس چون پیشانند مشرکان را رحمة نعمتی از صخره و سعنا منینت مانند از آن فر خوا ایه ایشانست که میباشند  
 بان و لان نصیبهم را که برسد با ایشانست سیئه زحمتی شد از من منخط و نوب و امثال ان بما قد صنت آید بهما هم به نرا نرا نرید  
 فرشتگانست شکرها ایشانست بیجه شامه که در آنها ایشانست از کفر معلا اذ هم تعظون انکا ایشانست میباشند و نرا رحمة  
 و جوع و نوح و بیصبر مینکنند امید دارند باشند که خدا انرا بر حذر بد مینکند یعنی شکر مینکند از ندره غیر از ندره محنت نه امید بود  
 از نضر حضرت عرش بر رف بلیت و نر و ایا نماندند یعنی ندانند ان الله انکه خدا تسلط الورد کشا و فراخ مینماید و در  
 لمن یشاء بر امر که میخواهد بجز من مصلحه و یقبل و رنک مینکند و اند هر که میخواهد از در حکمت لمن فی ذلک بدستیکه در این  
 قبض بسل الا بان هر اینکه لیل جنت لقوق بو منون بر که مینکند بقد کند حکم خدا داد و بعضی ببط و شکر گویند در سواد  
 صبر کنند رضا و چه بشارت و من و ایا امر ایما بر این دو صفت است و بعد از ان پیچیده مینماید که دفع مصلحت است باعث تسلط و  
 مویله بقول نرسیدیت و مینگویند قاسم برین بدار محمد ذا الصر علی خلاصان قهر بر از بی هاشم حقه حق او از غنیمت که در  
 ان زبان صله در خمس دار مجاهد گفته که هر که از ان امر را بخلند از ان خمس است بقهر اهل البیت از سعید شدند و غیرها تور است  
 که بعد از نزل این ایضا حضرت و تمام باغ فدک را بجز شفا طه داد و این ذاب از ابو جعفر ابو عبد الله علیه السلام نیز نریدند و لیسکیز  
 و بدیدند حق منکینی را که زقون شده در بناتند و ابن السیمیل بدانکه در انرا از نرید معر بشده از ان ایضا خمس باز کوه با صخره  
 در ذلک این دادن حقوق بیجا مده که در خیر بنیست از امثال لکن بن برید و ن بزار انکه میخواهند وجه الله دان خدا بر یعنی  
 و سکا خدا بر مینماید با مراد ایشانست و چه تفریبست بحق تم میرجه و جرد بگو از اغراض و اعراض و اولکات و انکه و منفقها هم المصالح  
 ایشانست ننگاران و غیر ذلک با ننگان چه محصیل بعین مقیم که اند بلیط انفاذ اهل استحوا و ما اتتمت و با چه میدهند بن ربنا  
 از و با در هر دو معامله و با هادی و عطیه که بان توقع نرید مکافات و اینده نعمت بقره پس بو تا بنظر با آنچه در اموال الناس در  
 ماله آمد و مایه ایچیه از با ذات حرام در معاملات باز یاد در مال سو خواران بدیدند و در آنچه بکسی میدهند توقع انکه مالشان  
 از من کرد در کینه ماله ماله من با جانب خود لا تر بو کسین باز نمیشود مال عتدا الله نر خدا و بر که از او بر بجز و موجب شود  
 اجر نمیشود حق تعالی بجهت عدم قریه و اخلاص قول اول که مراد با امر مسکن است شیخ حسن و بیانی منقول است از قبیل این یعنی الله الی ربکم

بر غنچه

منفکان

القدر



الزُّمَر

الصلوات وقول ثانی که نماز هفتاد و یک بار است بطبع نادمه که پیش از این بنام من و طهارت و شایسته و از این جهت که در این سوره مجاهدین  
 که برادر با بن شخصیت که عطا می کند بطبع آنکه زیاد از این پیشا و این با خلالت صانعان را به نیت و با شکر و خلاقیت و در بند  
 مرتب شود و بجهت این رسوم انرا نمی نمود فرمود که شرافت نیست که شخصی یا بصدقه عظیمه کند چه ثواب بزرگ می نماید و چه عظیمه کند و چه عظیمه کند  
 تشکر در معنی است و ما ایتیم و آنچه میله من زکوٰه از زکوٰه و احسان من و صدقه عظیمه کند که در دادن مستحقان و  
 وجهه الله می نماید ثواب خدا و رضا او را بدو شبیه عرض عوض و تحویل و بار بار و صدقه عظیمه مکافات بادی قائل است پس آنکه  
 که زکوٰه و صدق و حسن بوجه الله دهند بصدقه بیک هم المضعفون ایشانند که خداوند از حق ثواب یک یک بدهد با مفضلانند  
 و با ایشان زیاد کنند تا ثوابها مساوی شود بزرگ زکوٰه و این آیه نیست که بگویند که زکوٰه و ایضا این بر سبب اطلاق از این شبیه  
 غرض دیگر از این غرض بعد از ذکر امری در باب اینها اموال باز شد مثنی کلام بیجا نیست که بیل فتن تو چند کشید زمین را یک آله  
 الذی خلقکم خدایم که است که از پیش شما را در وقتیکه معدوم بودید بدو تمیز کردیم پس در داد شما را ما را داد کردیم  
 ابد تمیزیم پس اینها شما را بوقت انقضای اجل تمیزیم پس ندانید که ما را در دو دنیا ما را جدا عمل هر من شکر کردیم  
 ایامک از اینها ان شما یعنی بنام شما شکر خداوند من ایضا که بکنند من در لکم از این خلق و در حق و امانه و ایضا هر  
 شیئی از هیچ چیز تا بدین سبب و ظاهر نیست توان کرد و بیجا از هیچ کدام اینکار نیاید پس اینها شکر که من خست و دستاورد منی آنکه با کسی  
 و من خست و مبر و تعالی بزرگتر است از آنچه شرک میارند بگو بعد از آن در دنیا شانه شرک و ترک تو خدایت میاید که طهر نفسا  
 اشکرا و شدت با همی فی البر در دنیا بان بخشک ملک و از ربع در ذراعات و موان و طامع و کثرة خدم و قلان و الی غیره و در ذراعات و  
 و عرق کشی هر مستحق با کثرت و کثرت مضامه و در بر و بحر ما کسبت بسبب آنچه کرده آید فی الناس و شما در مان یعنی بشو می  
 کسب معا و ظهور و باج از ایشان اغلب علم اینند که مراد از شما نا آمد با دانست چه وقتیکه با دان تبارد در دنیا بان نیانات نزد و در  
 لو و بخواهر منعقد شود و صاحب کثرت کند که با دان منقطع کرد و جانودا ای ناپیدا شود حاصل که خصما استناد و بیوار شما  
 زامهتیا که لیدن قهرم تا پیش اینها را بعضی از آنکه عملی از اینها کرده اند چه تمام آن در آخر خواهد بود و تعلیم  
 شاید که اینها بچندین نوع جزا باز گردند از شرک بگویند از معصیت بطاعتی باز گردند تا فاشیک بعد از اینها باشد  
 از معاصی و قبایحی که میکردند قبل بگویم که اینها که سیرانی در زمین آمد ماضیه قاضیه و کیف کان بین تکبیر  
 که چگونه میبود عاقبتش الدین من قبل و سراجام انانکه پیش از ایشان بودند که قصو ایشان بود شده و در دنیا و خصما ایشان باه اند  
 شان اکثر هم بود ندیدند ایشان انام که هلاک شدند مشرکین شرک از نیکان مراد با اکثر جمیع ایشانست همانست که اکثر و مقام جمیع  
 در کلام عرب شایع است یا انکه مراد از شما که اینها بجهت شرک و اقل ایشان بسبب آنکه هلاک شدند و بگویند که از اینها و عظیمه میاید  
 قافیه و جهلک پس است کردن در خود را یعنی من جمیع لوجه توجیه شما و مستقیم شویلد بن القیم بیکش دانست که نه تنها استقامت  
 رسید یعنی مجاهدت و بن اسلام تا بن قدم و نام خود باش من قبل آن یا فی پیش از آنکه بیاید بگویم که لا ربه که رود که باز گشتن  
 مرا من الله از نزد خدا یعنی رو که بیاید از هر حکا میبکس نتواند که باز گرداند بگویم مستد بصالح عون و دانند و در دنیا از هم جدا  
 شوند مشرق کردند فرقی بچند توجیه نماید که هر چه بدوخ همچنانکه میفرمایند من کفر مکه کافر شد فعلیه کفره پس بر او است  
 جای که از او خلوات در دوزخ و من عمل صالحا و هر که کار ستود و شایسته قل که نفسهم پس با نفس خود میگردون  
 میکنند یعنی مواضع خود را در بهشت نشویند تا بجز جنت را بخواهند تا آنچه منقص خواب کنند باشد از پلنگ و پی  
 و در شوی مکان از ابو عبد الله نقلت که عمل صالحی نسبت میاید به شایسته پس بر آن تمام مواضع و میکند همچنانکه بکار شما  
 که خادم فرشتگان و میکند اینها حاصل که امل بشت بوسیله عمل صالح بر خود در بهشت فرشتگان میکنند نشاید چیزی که از این اموال  
 تا جزاد همدانگانان که دیدند و عیالوا الصالحین و که اندکار هاشانست من فضیل از بعضی فضل خود یعنی با دانش همدانگان  
 ایشانرا بآنچه فضیل نماید که ایشانرا بعد از وفات با یک ثوابها و عمل صالحانند که لا یحییان لکما فترین بدستیکه خدا دوستیاید  
 تا که دیدن کار که ناموستاجع کند بلکه ایشانرا جدا ساختن بدوزخ فرستند و من یا یا یا و از شما هاند ز خدا آن هر سبب الراجح  
 است که مینه برسد با دها را یعنی شمال و جود اینها را باخ کنند اما در دوزخ خداست و در خدا آمد که اللهم اجعلها با حلالا علیها  
 و با پس اشغال باخ در جنت و در وقتا هبک شرب و در حالیکه ان با دها شکره دهند کان باشند شما و با با ان چه از اما را  
 با از انست پس این با دها را مینه هستند تا مرده دهند شما را و لیدن بکم و تا بچشاشا را من رحمتهم از دخت خود که تابع باخ است  
 و لیجری لفلک و بر آنکه در مکتبها در دوزخ با بر بیره بر همان خدا و لیدن عواد و بگویند در تجاره در باها من فضیل  
 از دور که خدا بخص فضل خود میدهد در تجاره و در باهیجانکه در خوشی بچند معاملات سهوا لکم تشکر و ن و تا شاید که شما  
 شکر گویند بر این نعمتها بعد از خدا نعمت و عدم تفکر تا بمرور تا آنکه گنار و باشند بدینسان میفرماید و لقد ارسلنا و طرین  
 فرستادیم من قبلک پیش از تو بجهت رسولان ما تا از میان انی قومها هم بسو کرده ایشانرا و هم پس آمدند سوگند







و درود است ملوک عمر نمیدهم و مضمون میگویم حقشما این ایضاً شک و در من الناس از من تیشین کس نیست که بفرموده خدا  
 مضمون نیاید که در من بیستید انا از ما بلز ما اند یعنی خاتون که اصله نذرند اما طریقه که اغیار در ان نیست مضمون و نطق و کلام و دیده مغنیست که  
 مضمون نیک هند و مشهورند و انشا الله و انما یمنه و بر مردم میخواند بقیصیل اگر خدا ایشا را بر من بسپارد ان الله یغفر الذنوب و انما یمنه و بر مردم  
 درین اسلام یعنی علم پیدایش یعنی علم ندادن بحال آنچه بیکه میزد و بیکه عاقبت ان فالرئیث و تحقیق ان عاودن و بیکه ها و فرامیگردن  
 خدا را خضر و انکور و حصر و حصر یعنی بافر که درین خدا را بسخن او کلمات که در عذاب مومنین انکو و در ایشا را  
 عذاب خود از کشته که مثل عذاب خدی و عذاب خدی و عذاب خدی با ایشا را باطل بران و اگر مضمون از انست که فرموده خداست  
 و اینست و این عیاش است و مضمون و مضمون از ابو جعفر و ایضاً الله و انما یمنه و بر مردم مضمون است این ایضاً الله که کینان  
 عیاش کوشید و اخریست که مردم را با اسماع الخاق و اصوات ایضا از نسیخه مضمون یعنی با از داشتند و ایشا را از انست که معاشیه کنند و ایضاً  
 که از ان اسلام کرده تا بجهت مشغولان با طمان لزمند ایشا از ان قصد کرده و در کشف او و در بعضی از ایشا مضمون را مضمون و بگویند  
 که قصد اسلام دارد و در ایشا مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 تا ایشا را از انست که مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 از او برین و عمل صالحه با از ایشا بعد از ان مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 بر او و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 الناس من تیشین ملوک عمر نمیدهم و مضمون میگویم حقشما این ایضاً شک و در من الناس از من تیشین کس نیست که بفرموده خدا  
 مضمون نیاید که در من بیستید انا از ما بلز ما اند یعنی خاتون که اصله نذرند اما طریقه که اغیار در ان نیست مضمون و نطق و کلام و دیده مغنیست که  
 مضمون نیک هند و مشهورند و انشا الله و انما یمنه و بر مردم میخواند بقیصیل اگر خدا ایشا را بر من بسپارد ان الله یغفر الذنوب و انما یمنه و بر مردم  
 درین اسلام یعنی علم پیدایش یعنی علم ندادن بحال آنچه بیکه میزد و بیکه عاقبت ان فالرئیث و تحقیق ان عاودن و بیکه ها و فرامیگردن  
 خدا را خضر و انکور و حصر و حصر یعنی بافر که درین خدا را بسخن او کلمات که در عذاب مومنین انکو و در ایشا را  
 عذاب خود از کشته که مثل عذاب خدی و عذاب خدی و عذاب خدی با ایشا را باطل بران و اگر مضمون از انست که فرموده خداست  
 و اینست و این عیاش است و مضمون و مضمون از ابو جعفر و ایضاً الله و انما یمنه و بر مردم مضمون است این ایضاً الله که کینان  
 عیاش کوشید و اخریست که مردم را با اسماع الخاق و اصوات ایضا از نسیخه مضمون یعنی با از داشتند و ایشا را از انست که معاشیه کنند و ایضاً  
 که از ان اسلام کرده تا بجهت مشغولان با طمان لزمند ایشا از ان قصد کرده و در کشف او و در بعضی از ایشا مضمون را مضمون و بگویند  
 که قصد اسلام دارد و در ایشا مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 تا ایشا را از انست که مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 از او برین و عمل صالحه با از ایشا بعد از ان مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 بر او و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 الناس من تیشین ملوک عمر نمیدهم و مضمون میگویم حقشما این ایضاً شک و در من الناس از من تیشین کس نیست که بفرموده خدا  
 مضمون نیاید که در من بیستید انا از ما بلز ما اند یعنی خاتون که اصله نذرند اما طریقه که اغیار در ان نیست مضمون و نطق و کلام و دیده مغنیست که  
 مضمون نیک هند و مشهورند و انشا الله و انما یمنه و بر مردم میخواند بقیصیل اگر خدا ایشا را بر من بسپارد ان الله یغفر الذنوب و انما یمنه و بر مردم  
 درین اسلام یعنی علم پیدایش یعنی علم ندادن بحال آنچه بیکه میزد و بیکه عاقبت ان فالرئیث و تحقیق ان عاودن و بیکه ها و فرامیگردن  
 خدا را خضر و انکور و حصر و حصر یعنی بافر که درین خدا را بسخن او کلمات که در عذاب مومنین انکو و در ایشا را  
 عذاب خود از کشته که مثل عذاب خدی و عذاب خدی و عذاب خدی با ایشا را باطل بران و اگر مضمون از انست که فرموده خداست  
 و اینست و این عیاش است و مضمون و مضمون از ابو جعفر و ایضاً الله و انما یمنه و بر مردم مضمون است این ایضاً الله که کینان  
 عیاش کوشید و اخریست که مردم را با اسماع الخاق و اصوات ایضا از نسیخه مضمون یعنی با از داشتند و ایشا را از انست که معاشیه کنند و ایضاً  
 که از ان اسلام کرده تا بجهت مشغولان با طمان لزمند ایشا از ان قصد کرده و در کشف او و در بعضی از ایشا مضمون را مضمون و بگویند  
 که قصد اسلام دارد و در ایشا مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 تا ایشا را از انست که مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 از او برین و عمل صالحه با از ایشا بعد از ان مضمون مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون  
 بر او و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون و مضمون

نکته





فون باشد و آن سیم آنکه عرض تو از موازات و موازنه باشد از آن پس در پنجام جرات بر مصیبت بندگان بر تو باشد از آن پس ششم هر که از او  
تأذیه ای مولا خود کنی قصد جان کنی که او نورانی بنده را بوجده خدا می دیند که گفت بخدا سوگند که گفتا از این جهت حقیقتی است  
در جهت جهالت حکم ندادند و لیکن او بر بوی راد برین خدا و متوجه در داد خدا و ساکن بسپار خود و عمیقاً نظر و تطویل و تفکر  
و بعد الجهد و وقت و ابرام کرد و در مجلس نیکه نامود و ایت هن در اب نیکه اخفی و بچه باز نکرد و هیچکس او را در حالت بول و غایت  
و غسل نندیدند چنانچه معانی که در سفر هموز و از هیچ چیز بخندید و غضب نکرد و بچه خوف نام زد و بن و مزاج با هیچکس نکرد و خوشحال نشد  
از دنیا که با او سید و اندام مکن نکتینه بچه که از او فوت شد و زمان بسیار در نکاح او و اولاد بسیار از ایشان آورد و اکثر ایشان  
فوت شدند پیش از او و بر فون هیچکس که بر نکرد و اگر در کس نزاع میکردند از ایشان جدا نمیشدند که بر جرح و صلح ایشان از هم جدا کرد  
و بی باع و بی اجار است میکرد و با آنها تفتیش تنایا مملوک و سلاطین میکرد پس آنکه کیه میکرد بر قضایا بچه بدین متعلق شد  
الله و در همه زمینها بر سلاطین و سلاطین و استغما میکرد بجا ایشان بچه در داد کشاید نیایا و با میگردانید نفس با اینها بر شیطا غایب میشد  
و با هو خود بر شایسته کرد و از سلطان خا را اخذ میکرد و شروع نمیکرد مگر در چیزی که او را نفع میرسانید بچه از اینها بچه بول بود  
و حکم بر کرد و کشاد ساخت و از او در زمان بچید با فرمود گفت که ما الفنا از حکم داریم و گفتیم او را که آن لشکر بلکه لشکر گوید  
خدا بر او نفع کرد و غیر آن کرد تو که از فرمودیم و من بیشتر و هر که لشکر گوید خدا بر او نفع کرد و آن لشکر بلکه لشکر گوید  
بر خود بوضع لشکر کرد و نام نغمه بر پادشاه استغما میشود در آخر با و میگرد و من گفت و هر که ناسپاسی کند بر نعمه فان الله یس  
بدستیکه عملاً غنی بیند از ایشان از لشکر که جمیع شرفا و خدمات و اگر چه کسی خدا و کند با خود است که هر کسان است با حال  
خامد خسته و بند را د قال لغنی و با د کن ایتم که بگو گفت لغنی لا ینیه مرین خودا انهم و گفتند نام او ما تان باشد از اناسلم  
یا لشکر بود و هر که بر شایسته کرد و هر که خالی که او بنده میداد او را با بنویسد که یابنی ای پسر که من تصغیر برای  
شنفتی که خدا است لا شکر له بل الله شکره میا از بخداست ان الشکر بدستیکه ترک او در کلام عظیم هر اینه شکر بدست  
و بنی از حد نکرستن از نظر حق چه میشود و میا کیست که هیچ نعمتی نا و صد او نشد و میا کیست که خالق جمیع کائنات است و بی غایب  
در خیر است که بجز وجه و کار بودند انما یوسس بینه و موعظه ایشان میفرمود تا که اسلام آوردند و بخدا تهنه حق تصدیق کرده اند چون  
حوقم تقدیم امر خود و شکر نعمه خود بر عقبان نبیند که بر و بگو شکر گذار بگری از این که حقوق نعمه ایشان بر دل بدینها است فرمود  
و صدقنا الانسان و وصیت کردیم یعنی فرمودیم از حق با هو الایه حسناً بنیکوی بد و مازاد و فرمان بردار ایشان و شکر و  
اختیار کردیم ایشان را و گویند نعمه شکر که از این بشکر خود انکه از خالق و منشی است و الدین واسطه اند و انشا و تربیت بعد از ان  
بنایان با نعمه ما میکند بجهت آنکه بر ما شکر را یعنی فرزند ما انما ماد او مدت بسیار است شده و رحل او و همانا است شد  
علی و من برست شد یعنی ضعیف بر بالای ضعیف مایین وضع و فیضاله بر خدا کرد و باز کردن او از شیرین عامان بر شد  
در سال بو یعنی بعد از ولادت فرزند او در عرض این مدت شکر داد پس حق هم چل و مضاع و تو بیت بر فرزند او داشته باشد مستحق شکر  
کنا و با خدا بود از این ایند نیست بلکه مد رضاع و سالت پس حدیث که فرمودند از ان شکر که بانکه شکر گوی را بچند نماند  
ولو الایه صریحاً و ما در خود را بر صله الی المصبر یسوخ حکم منک با زکشت هم بر شکر و کفران هر را بجز او ایم در مرتبت که شکر  
از حق رسالت بر سید که یا که نیکوی که فرمود ما ملنا ملنا هم انما الایه یعنی ما را خود ما در خود ما را خود بعد از ان بنیدند و ان جاهداک  
و اگر کوشش کنند بد و ما را با تو علی ان شکر بی برانکه شکر او بمن و اینا که ما لیس لک به اینچنینه که نیست از ان استغما  
شرب که فنرا و علم دانشی یعنی بر وجه تغلیب بعضی بدن دینی که در لا کند بر استغما ان بلکه در لایه است غم هم استغما ان بلکه  
تطعمهم ما ینرمهم ان بله فیاض از این و صاخیمها و حمتان با ایشان فی اللینا من ذکای فینا صغر قاصحانیکو که شد  
شع و مقتضای خود بود و ابع و بپر کن در دین سبیل من اناب الی ذاه کینه باز کشته است و من بتو چندان خلاصی در ظاهر که  
معدا است اتباع او که متصدق به تنیایا و اخلاص هم شکر الی دین سو منست میر جعیم با زکشت تو و بد و ما در تو یعنی هر چه شایان  
است بر جسم جانان فایده که پس گاه می خواهم در شمار اینها کنتم تعلون بانچه هستند که میکنند از خیر شکر که مجاز از ان خواهم  
داد ترا و اینها و صفا نیکو با ما در و بد و بنهرها و بد ترا بر که را یسا بعد از ان دیگر باره از وصیت که شکر کنید که بجز خودا که گفت یابنی  
ای پسر که من اینها بدستیکه خصلتی کرد و کردی باشد از خیر شکر ان ملک اگر باشد و خورد و صغیر هم فقط ال حبه منساجه  
صیر خود را بنیدند که استغما بودست فتکریه بجز خود را نشان دادند و من سک بخشند بر آن که برین آوردن بنیان و شویا  
با در هر صغره سیر که انرا صفا گویند در هر صغره زمین است او فی السموات و با در اسماها باشد با بود رفت و سفتان عین و اعلا  
مکان که محل است او فی الارضی با در زمین یعنی در افضل مکان که مقارن است با ان بها الله یبادد و حاضر کرد انرا بعد  
در دو حسنا و برا و حسنا کلفان الله لطیف بدستیکه خدایتعالی کلف با دینک و انش بجهت که علم او بجز خودا که بجز  
و انابکه هر چه از امام جعفر صادق فرمود بر شما باز که حد و کینه از گناهان چله نماز خداست تا جویند است بناید که یکی از شما



تفصیل

کو بد که گناه کم داشتند تا ایم از آن بزرگتر که حق تعالی از آن نیک تر تا آخر یا یعنی که بیشتر من آخر الصلوة بجا دانند با شرایط  
 و از کان و امرها المقروءین و امرکن یتکونن و انه عن المنکر و ما زادوا از آن ناشایست تا بدیکه از آن تو که ملشوند منور و خاسته که موق  
 شوع و عقل باشد منکر آنکه مخالفان باشد و اصبر شکیبا باش علی ما اصابتک بر اینچنینکه بود سنا از شداید بدیلتان ای ملک  
 بدستیکه صبر بجزایر با نام کریم من عزم الامور از منزه صفا اموات یعنی آنچه نیست که عزم و قطع فرمود بر سبیل ایجا و الزام کرد آن  
 چاره نیست هیچ وجه ترک او جایز نیست و لا تصغر و یکسو میل مد و مکران حدک رو خود را للناس همه در منافعی سخن  
 و چه خود را از ایضا مکران همچنانکه فصل متکبرانست بلکه در او برایشا بر چه تو اضع و لا تمشی فی الارض من در زمین مرجأ  
 در خالیتکه مافرج شدید و شاد و کرام باشی و خرامند تا از آن هر یکجا جاهلانند دنیا پریشا که میخرا مناد کنج ان الله لا یحب  
 بدستیکه خدا و تمیز دارد کل محتال هر خراشد که مانند متکبران رود و خود زینیا فخر نماید و نازش کند با سنا اتعبر  
 مرد ما و اقصی در حشیک و مینا باش در زمین خود یعنی مینا عرت و بطو میر که زود درین علامه خفت سبک دینت و یز  
 حرکت که کن نشانه تجریر کوه او بلکه مینا و باش که از علامه تو اضع کن بد بار شدیست که در جاهلیت مرد از در نشاط و تجریر مینا  
 تم زمین را امر کرد تا او را فرود برد تا فیما فرود میرد از سو و بر نیست که نشاندگی در زمین را بجا و جان در بند و انقضض و فرود آمد  
 که کران من صوتک از او از خود یعنی فریاد کنند نغمه زندگیا میناشد سخن آن آنکه الا صوات بدستیکه زشت تر بر آنند  
 لصوت کجیر هر ایند او از خراشت یعنی در ارتفاع صوت میناشد نیست بلکه موجب خفت است صوت جانها و جو بلند مکره کور  
 است موجب خفت در دستک متکبران عرب بر نغمه صوت تهاخر مینکردند خصم با این آیه ذکر در برایشا خراشتان را و خضر و شام و از  
 زخم زار و ششاشه و جرم شوراکاره بود و در انجیل مذکور است که ایعیسه بر ما بندهکان مرا که جو با من منا جان کنند و از جانها و از  
 فرود خوانا شد که من مینشوم و آنچه در دایشتان صدایم و ذکر آنکه کتبه صوت جانها با آنکه از او از حیوانان است که انکر است صوت حمار  
 بجهت افتد او از آن زخم عرب مثل است که کاهنت سفینا تور که فرمود که فریاد هر جو البتبع او من است که جانها که او از فریاد او اندیدن  
 شیطان است در وقت آمدن که جو او از دراز گوش بشنود پیشا که برینخوا و اینجا از شر شیطان داند شده از رجه خدا چه او را و بجهت  
 است که شیطان را دیده و سمع قاص از غیر کوه و آیه که که حق شد و از او از شمن دارد او از خرد او از سک و او از دن نو خرد و از  
 بعضی کابرا ن درین مرد پیشکها و از جانها از برای گاه و جوانی یا بجهت نغمه و با بخت دراز گوش بکرد صوتیکه از غلبه صفایه بی سبی  
 زاید شده برین صداها باشد بجهت نکرند و غلبه صفایه بی نفس او است که ذکر او نرد او با با بخت و از رو کاپه نام او میند  
 مانند از گوش و تضرع با هم او نمیکند بجهت سا برایشا مستفید که بطریق کنایه کرا و نمیکند بر وجه تضرع و از او صدای الله  
 مریست که مراد تضرع عظمه است با او از بلند رفیع صوتی که لام قبیح که مریضه الهی نباشد و اگر رفیع زد غا و قرآنه قرآن باشد مضموم نیست  
 و حق تعالی بعد از ذکر صفات الفتن بر اینجهت بندگان و افعال ایشان با آن که هم خود نمیکند با او بجهت کاینات نندیشا بر معرفه خود و وسیله  
 ان و میفرماید که الترتروا ایما تمیدای مردمان ان الله انرا که خدا است که از ام شایر برفع تمام ما فی السموات و الارض و انما  
 اسرار افانک ما که روشنی ان بهره منتد و شایگان نایر لقاده نماید از این بکاران که با آن منفع میشود و ما فی الارض و آنچه  
 در زمینست از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات نباتات معان و غیر اینها و ما نافع که در آن تضرع نمیکند بجهت چه که میخواهد و  
 استمع علیکم و فریح که بر تمام خشتا بر شما نعم ظاهره یعنی که اشکا و استیعنی از هر چه مکر نیستا نکار و جحوان از خلق  
 و احببوا ذرا شتا و خلق شهوا در شتا و غیر اینها از انواع نعم بودا و باطنه و نعمتی که پنهانست یعنی از هر چه از آن نشناسند مکران  
 کسی که امتنا نظر کند از آن مراد نعم محسوس و غیر محسوس است محسوس نعم منجوا اند بیعت جمع و اشکان بعضی نعمتها و استیعنا در عایتیکه  
 اشکارا و پنهانست علما را در نعم ظاهره و باطنه ششانیست است حسنا تیسر و در کتاب بحر العلوم نعمه را بر هیجده تفسیر کرده  
 مشهور است که نعم ظاهره تضرع بیعتا با او اما ملائکه و بعضی از اقوال فقهرین که مقصد علیها است اینجا او در میشود از این عباس  
 مریست که نعم ظاهره یعنی است که علم بندگان با آن تعلق گرفته باطنه و مصالح دین و دنیا که بجهت حسنا کسی نرا عالز نیست بر این عظامان از این علم  
 عباس نعم ظاهره و باطنه از اینجهت برینند و نعم ظاهره دین اسلامست بیاد از استن قانت بر جو جبر عتدال و اصل از ذوق و نوب و باطنه  
 سراغ حال تیسر و عدم فضیلت با آن بر عباس تضرع میفرماید که چند چیز با بریند مؤمن کرا و فرمودیم که هیچکس نداند ایم اول قبول نمود  
 دینا مؤمنین و در حق و بعد از انقطاع عمل او و ایم عطا کردیم ثلث مال را با او تا انرا در از من خصم کند من جنتا بر کتبه کتبه او کم  
 سیم پوشیدم علیها بد و او را رسوا نکردم و بگردن ما تضرع در بیع گفته که نعم ظاهره نعم جوارح است باطنه نعم قلب عقل و دین و نعم عطا  
 ظاهره تحقیق شرایع است باطنه شفا عجز حارت برسد بر است که نعم ظاهره نعم دنیا است و باطنه نعم آخره و نیز از خطا منتقولست که ظاهره  
 حسن صورت استقامت و دنیوی اعضا و باطنه معرفه حقیقتا و باطنه و دانش باطنه تا و بیل و نما او و از خشتا تمام محمد باقر نقلست که  
 ظاهره بیعتا اینجا و در اثر خدا مانند معرفه الله و توحید او و غیر اینها باطنه و شکی با آنکه اصل بیعت دین ترا عظیم است و با  
 ظاهره یعنی که منشاها باشد باطنه نکرانست و مکر بدلیل و باطنه و تضرع خواهر است باطنه تضرع علیه و ظاهره و عودت

که در الله بی‌عواملی داد السلام و باطنه هدایت و هدی من نیشا الی صراط مستقیم با ظاهر ذکر او نشانیان و باطنه ذکر او مدد و جان و جانان  
الوان عطا با و باطنه غفلت خطایا و باطنه کون خلق و حسن مانع و باطنه ارادتها و تصدیق بچنان و باطنه و عضل و باطنه اهل کمال و باطنه و باطنه  
و معز ملامت که اعلا و باطنه ابدان و معز ابدان باطنه بصیرت و باطنه منافع و دفع مضار باطنه و باطنه احوال باطنه و باطنه و باطنه  
این فریب قبول اسام محمد باطنه و در و باطنه مدد که موسی که حق تعالی که کسرا و غایب یعنی که بر بندگی است خطابا مدد که حق تعالی  
صده من باطنه نفس است و باطنی وجود حواله منج الصا قن است بداند که اولی حمل ایادت به تقیم بدین تخفیه صبران بعضی و بعضی  
اورواند که نضر خاوت منکته قران فتنای پیشین است حق تعالی فرستاده و من الناس من از مومنان من بجا اول کس منسکه  
جدال و خصومت بود که در کتاب خدا و میگوید که فایان از من خدا نازل شده بلکه از اساطیر لایق است که از آنرا تعلیم میگیرد  
و بعد از آن بر ما عطا میخواند و در عین المعنا اورد که بود انحضرت رسالت هم پر سید که حکما تو از چه چیز است فی الحال و در اوضاعه کون  
و اینرا میامد که با عبادت منکند در ذات خدای تعالی با مراد مطلق اهل شکر کند که جدال میکنند در توحید صفا او سبحان و انکاران میکنند  
یعنی علم بداند نشی مستغنا از دلیل و لا هک و بی شیا از نزد خدا و لا کتاب معتبره بی کتابی روشن بلکه محض جلال و تعالی و چنانکه  
میفرماید و لا تا قیل لهم و چون گویند برایشانرا که چنانچه نام اتبعوا ابروی کنید ما انزلنا الله آنچه را که در فرستاد است خدا  
یعنی قران و باطنه تصدیق نماید قالوا گویند و باطنه که غیبی و هم بدان و قبول میکنند از بل تبیح بلکه بر میکنیم ما و جلالنا عیلت باطنه  
که باطنه بران انما فایان خود را یعنی در طریق باطنه خود سلوک میکنند از منبع صریح است از انما و تعلقین را مودین و بعد از آن بسبب  
انکار میفرماید که او کون الشیطان ابا اگر بود و بر سر کش که بوسه و سر هواجس بدعو هم خوانند ایشانرا الی عذاب السعیرین  
بسی عذاب بود آن که آتش دوزخ است چنانکه بر روی کشید و در از نقلید و نکند در دبا مغنی است که اگر ایشان تابع بدو اند و اگر  
چه شیطان داعی با ای شایب بود بعد از آن که آتش سوزانست و من یسلم وجهه و هر که تقوی نباید و فاذا کرد او مومنان و باطنه  
توجه نماید الی الله بدو کائنات و هو محسن و حال آنکه او نیکو کار باشد در عمل و غیر مومنان باشد جهت آنکه نیکوئی عمل نوز تو خدایا  
و با عمل او بر وجه خلاص باشد فقد استمسک بر هر ایست است و او چنانچه با لغز و قرالو تقنی بدینست و بر شکم بغیر حکم  
توین چیزی که دست زان زنده او چنانچه شونند بر تشبیه شوقی است مشغول باطنه بکینکه از او که باشد که تر نماید که بلند که از باطنه  
چنانکه در بند حکم توین که در دنیا که از انما و چنانچه باشد باشد در دوزخ و ان بر شایب بر چه من و همچنین هر کاه کاه توحید باطنه  
دست و نوز خود سازد عروج نماید باطنه عالیه مرتبه فیعکه در وضعت جان علیا است و لی الله و دست و دست است راجع با عاقبت  
الاصور و باطنه که در عالم جهنم که عکس بران نفس نکند مکر او سبحان و باطنه که در خلاصت ثواب اعمال و باطنه که باطنه هر کس  
چیز بود او من و من کفر و هر که نکر در چنانکه در عهد الوتقی نهد فلا یخزیک یکن یا یلاند هناك نشاند ترا کفره ناکر بداند  
چه ضرر از درد دنیا و آخره با و رجوع خواهد شد قول لیسنا و جمعیم بسو جزای خدا است از کشتن باطنه باطنه بی کاه  
که باطنه خدا ایشانرا باطنه اعمالوا باطنه که انما تنبیه باطنه و عقوبت ایشانرا خواهد بود در دنیا و عقوبت ان الله علیهم بدینست  
خادانان است بذات لصد و باطنه در دنیا است زحیم شریک بر بندگی انرا باطنه خواهد بود چه باطنه ظاهر باشد انست که در  
به نوا عتقا و علی بنجر او سزا باشد سائید عتقی هم بر خورد در زمین باطنه ایشانرا بنوعی و سزا و عقوبت را و نوز از انرا که دنیا  
چنان و باطنه است نسبت باطنه چما و منما باشد هم قضی طهر هم پس صطر شایم و بر وجه بیاری پیام ایشانرا الی عذاب علیظ  
بسو عذاب توئی که ان که هر را کران باطنه و انست که باطنه غلیظ بر دوش بعد از ان بر طهر از ان جهت برایشان میفرماید که و کس سئلتم  
و اگر بر سبب جهنم کافر که من خلق السموات و الارض کشتگانند باطنه و زمینها و زمینها را کیقولن الله هل یترکون بندگی خدا  
تم است جهنم و جنوح و لا لهما من انشا از پیش ما و او ارض غیر او سبحان و چو این اعتراف کردند که موجب جلالا عتقا ایشانست  
از شکر که قل بگو ای محمد باطنه که الحمد لله شکر و سپاس از خدا بر است بر الزام شما و لجا شد شما باطنه منبطل عتقا شما است  
اکثر هم بلکه بیشتر ایشانرا لا یعلمون نمیدانند که بدین افراد ملوم اند لله من جلال پر است ما فی السموات و الارض آنچه در  
اسماها و زمینها است یعنی مخلوق و بندگی در است و زمین و ما بینها غیره و کشتگان نباشند ان الله هو الغنی  
بدینست که عا او است بی از هر چیز بداند خود قبل از خلق ایشانرا الحمد لله شود و هر چنانچه قبل از نطقه احیا پس غنی است شایب  
کنندگان و مشونند از رحمت که چه هیچ خامد نباشد در اخر سوره الکهف مذکور شد که بود ان اعتراض کردند بر قران که در  
موضع واقع شد که من بود الحکمة خدا و در چنانچه بگو گفته که و ما اوتینا من العلم الاقلیلا و حکم این همه فیض  
یکد است رسوم فرموده که هر چند علم بدانان بیجا باشد تا نسبت به نام خدا نیست انکست حق تعالی و باطنه که انرا باطنه  
انرا بر بیجا نیز بر اما کی ان خبر بدهد و لو ان و اگر آنکه بود ما فی الارض آنچه در زمینست من شجرة از درختان اقلام قلها  
و البخر المده و در باطنه باطنه مازاد از زمین بعد از پس کتاب مازاد ان سبغها آجر هفت و باطنه که ماند  
ان و بدان قلها و بنا باطنه که مازاد از زمین بعد از پس کتاب مازاد ان سبغها آجر هفت و باطنه که ماند



تفسیر

بنوشتران با این قلمها و ممالک ان عینا نشاء و معلوم شده و مقدور و ذائق تم که نامتناهی اند چون معلوم شود و مقدور نامتناهی اند پس گمان  
 که عینا از ان باشد نامتناهی باشند با مراد بکل اناتنا انچه در کفر افریدند و در دنیا و خواها در فرید و عقینا و با حکم و در دنیا او و با نصی  
 که در دنیا و عقینا یکسنگان میدانند و نشاء و ممالک ان عینا نشاء که قلم و ممالک متصف بتناهیست و کل ان عالمی متصف بتناهی  
**ان الله عزوجل یبدی لکم خلائق لیستین و حکم و ذمائی هایتی خود حکم** تا آنکه هیچ از علم و حکم او خارج نیست پس در بیان حال خود  
 که بجهت هر وقت نماید که ما خلائقکم و بنسبت خیر بد شما ای حال مگر کولا بعثکم و غیره انکمن شما بعد از انرا الا کفتمس واحد  
 مگر ما ننذا فرید و انکمن یکمن و بیکر و جو کل کافینست صلیق از اوده و اجبار و با اوده و ذمائیست و وجهه را بیکر کن از انرا میشا فرید و در  
 خلق لغیا بالاث و اذوا و امانه ماز کلا غناج نیست چه بیکر کن صدق را غلام ایجاد کند و در بحث موا ایترتیب مقدم تا الخیاب نذارد بلکه  
 انرا قیل را کو بد بیکر و خیر پای اصل قیور از غیرها خویش یکدیگر و او همه خلا بوا از قیر ما بیه و نایند ان الله سامیع بدستیکر  
 خدا تم شنواست همه مسموعا از بصیرت بیبا هم منبصر و اذراک او بعضی از بعضی بیکر از نما نند پس خلق او هر چند است چه تا  
 نایست و بجمع ممکنان علی السویه است پس جمله خلائق را بیکر عوز نده که با نده که یکی از دیگر و برامش و نکرانند خلائق کف کفنا  
 فریش میکند که حق هم ما را خلق فرموده با طوار منته و بر این متعاقبه که ان نطفه است خلق و مضموع پس چگونه و انرا در بیکانه  
 و بیکر قدره از نده و نایند که حتم بجهت و قول ایضا ایه مذکور تا نازک نشاء و بعد از ان سخن از نما نده که نایند بدلا بل فذذ خود که  
 مشاهد مگر است فرموده **الو تو انانید و نذلسوا ان الله انکد کلا یوجج الیکل** در مشاهد و نطفه نشاء فی النهار و در دوشی  
 و در و این وقتیکه شب زاید و یوجج النهار و داخل میشود در و شانی و در و فی الیکل در ناز یکی شب که روز بیداید نباد  
 مفاد بران که روز اده میکند و سخن **القمر و دمام** که با اختار او مازا که سبب منافع خلا یافتند کل بجزر می هر یک از شاهر  
 و تو می رود در فلك خود بر و فو حکم الی اجل مسامی ناز مایند که نام بر شده است یعنی متناهی معلوم شمسی انحر هسانست و متناهی  
 معلوم تر که در اخرها منصف با منقطع شود از جری که روز قیامتک و ان الله و ایا نذاشی که خلائقها تعالون با نیه و یکید  
 در همان فاشکارا حیی من داناست بکن ان ذلک انهم علم و شمول و فذذ و عجاب بدیع بر ان الله بسبب نشاء خدا که خود  
 او من ثابت در ذات خود و واجب و جمیع جهات الوهین خود و ان ما یکم خون و بسبب نشاء که شما میخوانید خصلت  
 بعبث میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپندند من و و نه بجزاز خلا الباطل باطل و ناطق است و ان الله و بهر  
 بسبب نشاء خدا هو العلی و اوست بر تو یعنی غالب بر همه الکبیر و بزرگکن که از او بزرگتر نیست مگر حق و مستطیر بر هر چیز انرا  
**تو انانید بکل ان القلک انک کشته بجزی فی الجرم** می رود در دنیا یعنی الله شمشاد است حق تم که او داد و روزی که میدارد و  
 با در با بران زمان میفرمند **لیرکم نایماید شما را من ایا نیه** بعضی از دلا بل قدر خود در حاکم گفته بوسینه نباد و بعضی از عجاب در با  
**لا ربه فی ذلک بدستیکر و امر گفته و در دلا آیات** هر اینه نشاء است نه مود و در و کمال حکم و و تو ننه خصلت فرشته است کل  
 صبار شکور و بیکر صبر کننده بر بلا و ای و و بر مشاق تکلیف ان تعالی نفس در امانی و اضرب و شکر گویند بر نعمها او و گویند مراد و مینماید  
 چه ایمان در وصف است نصفی صبر و نصفی شکر و بعد از ان از حال ساکنان کشتی خیر میداند و با نذاشی هم و بجزر و بیکر و بیوشد مثل  
 کشتی را در روز بر ایستاد و اید هوج کالظلم هوج بها که در بر یکی مانند سالیها است مثل کوهها یا البرها که کجخل اندازد و بی  
 و ذرا دعوا الله بخوانند خدا را بخلصین مذخائیکر بالذکک انند که الیه من یرا خلدین خدا و با خلدین بر خوانند  
 بدن شکر چه خوف نشاء با نده هوا و تقلید را که منازع فطر ناند زایل گردانید با شد و ایشان را عقاب فطر ان خیل رسانید  
**قلنا یحییهم پس منتکام که برهاند ایشان را و برسانند بساحل سلامه لی الین** بسوی با نذاشی خشکی قنهم پس بعضی از ایشان  
**مقتصدان است** نشاء اند و بطریق عدل که ان طریق بوجد است بعضی بیکر که در پیدانند ذواق و مصرند بر باطل یعنی مؤمنان  
 ثابت با شدن بزه تا و پیش خود و مشرکان جابج متکبر و مباحی بل ایا نیا و انکار نکنند نشاء شما فذذ ما دلا کل حشا و مگر  
 هر غدا و کنند شکند و عهد نظر اسلام و با نقض عهد که در دلا با عدا خود که با شدن کف و ناسیاس من هم و در دکار خود را  
 او و گماند که میل اسلام حکم بر نایمید اصلاح او بود خواندن خدا براد و حینا حاطه موجه در با بعد از ان خطاب بجمع ممکنان  
 که میفرماید که **یا ایها الناس ای هم ایمان اقصوا** بیکر که برینند از غم و برورد کار خود و نرا نشاء اینها کنید و انخسوا  
 و برینید **یوم الا بجزی والد** روز یکدیگر ان قصانکنند و نکرانند پند سخن و آید از پس بجزر چیزی و ان یعنی بعضی از  
 نرسانند و مع عذاب را و نکنند و داخل صبر نواند که و لا مولود و در فرزند ه و جا از او قصان نمانند یعنی نفع رسانند باز  
 دارند با شد سخن **والله شفاء** از بد و خور چیزها از یواث عذاب کنند که این مخصوص است بکفار چه با و اولاد مؤمنان  
 که در شفاء کنند ان **وعدا لله حوج** بدستیکر و عدا خدا شوایب عذاب داشت است در ان در دفع ممکن نیست **قلنا تقرنکم**  
 پس را بد که فریب ندهد شما را **الحیوة الدین** ان دکان دنیا یعنی منافعها و لذتها و ان **ولا یقرنکم** و با بد که فریب  
 مفر و نسا از شما **بل الله المرفور** و بجزر و کم خدا با مملکت شیطان فریبند با بجزر و اصل و در و در ان شما را بجزر و اموال

و بعضی شمانا امیدوار ساختن بر ما صی و بزرگوارانند باین مضمون که امری که کند کینک فرما تو بر کینک که هر چه که بکند نامش در سواد  
تا آنکه بعضی شمانا میل کند و نماند و امری نماید و امری راست خواهد شیطان باشد یا غیر آن آورد آنکه خارش یا وارث بن عمر و خوار و کینک  
اهل باد بپرویز پیغمبر کند کینک بجهت سماعه فیما بین که ظاهر شود و نحو که در زمین بپوشیدم در هر وقت بازان بپوشیدم که در  
دن من خاطر است مذکور مخلوق خواهد شد با مؤنث و میگرد که عمل من دیروز چه بوده و فردا بکدام عمل اشتغال خواهم داشت مع  
خود نماید که کینک است نغم من در کدام بقعه تغافل خواهد افتاد و خطا کند بیا ناینکه این بیخ علم در خاتم مشیت است و سنه  
که در آن آفتاب است که علم الساعه بدستیکه خدایتها فانه او است نشین قیام قیامه و تیزک الغیث و فری میفرستد باران  
در زمانی و مکانی که مقدر و مقرر کرده و بقیه ما فی الاصل و در زمینها انداخته و در هر جا است از زن و مرد و تمام خلقت ناقص  
و ما ندری نفس و نینداند هیچ نفسی نیکو کار و بدکارها را انگیزد خدا که چه چیز کسب کند و از غیره شره لطفنا پینار  
هست که از راه چینه میکند خلافتان بعضی میباید و کلام بلاغ از انجام حضرت شاه مردان سیرالو منین که عرفان الله نفسی العزیم  
اشاره باینست و ما ندری نفس و نینداند هیچ نفسی که در بار خلد رضی موت بکدام زمین میباید و بکدام وقت و کجا و چگونه  
بپذیرد بآن الله علیم بدستیکه خدایتها فانه است بهر چیزها که از آنجا علم او است و غیبا و هر کار که از راه او باشد شکار  
کند چینی آگاه بیاطن هر شیا همچنانکه زانا است بطهران عمر بر سعید روایت کند که من از حضرت و شام بر رسیدم که پارسو  
الله هیچ علی هست که فراندا و اندر خود که مرا علم بشینا و دانند و بشینا علم هست  
که در بآن واقف ساختند و عند مضاعف الغیث یصلها تا الخیریه و انلا و فرمود و از آنجا که منتقوانشک این بیخ چیزی  
سبیل تفصیل و تحقیق غیر از خدا کون نماید این عباس فرمود که هر که در محو یکی از این بیخ علم کند بجز آنکه در ذوق کوی کاذب است  
که علم باین اشیا مخصوص است بواجب کوی و وجه کوی با آن طالع نیست مگر با اعلام ملک علامه بواسطه بشری و انبیا با واسطه او  
چونما شد که پس حقیقت کینک این را بکشف کردی بجهت و وضع طالع و غیره و نینداند که باین مو عارف شود و این منافی آن نیست که  
با اعلام حضرت علام علم بعضی از آن حاصل شود مگر السجده ثلاثه و بی بی مکیه و بی بی کعبه و حضرت رسالت و این  
کره که هر که سوزا که تیز بیل و تبارک الله بید الملك بخواند چنانست که شب قدر را بخیر کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر  
جناب بفرست تا آنکه الروتبارک الله بید الملك و انلا و ت میفرمود لیث روایت میکند که من این سوره را بجا آوردم و باین اعلام کردم  
فرمود این سوره و سوره فضل را و ندر هر دوها که در قران است هر که این دو سوره را تلاوت کند شصت حسنه را او بیونست شصت  
سینه محو کند و شصت که در ذوق نمایند و پس بن علامه از ابو عبد الله نقل کرده که هر که از سوره را در هر شب بخواند شصت  
در روز قیامه نامها را از دست او برد و اینها را در دست او باشد حساب نکند و از دست او ببرد و اینها را از دست او باشد  
و نیز از پیغمبر روایت که هر که این سوره را بخواند شیطان تا سوزد و در آنخانه داخل نشود بداند که چون ختم شود لغتن نمود بدلیل  
در بویبتا فتاح این سوره نیز باین مضمون کرده و فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم** که از حضرت امیرالمؤمنین  
منقولست که هر کتاب را خلاصه کنی که خلاصه قران و وقت قطع است در آن که کند که الفاذا قصا طواید و ان اول خارج است  
لام از طرف لسان گفته میشود و ان اول که خارج است نیم از شفه و میخورد و ان اخر خارج است بپول بن شارحست باینکه باید  
که در میان او واسطه و اخر اقوال و افعال خود بداند که خصماست شانس باشد و اشهر اقوال بمعنی ان الله علم چنانکه مکر و مذکور  
شد و باقی اقوال بر تفسیر اینکه در مباد سورهها بیکه منقطع بجز من منقطع است که با فم و بیاید فانت که اگر اسم این سوره  
یا فراموشت معنی است که این سوره با قران تیز بیل **الکتاب** کتابت فرموده است شده از نزد بیله در باب **لا رب فیها** هیچ شک  
نیست در آن سوره بلا شبهه و ما مد من و تبارک لمن از نزد پروردگار عالمیان آم یقولون اقتریبها میگویدند اصل  
تکه که بجهت بر بافتا است از نزد خود یعنی نکار حقیقتان کرده اند و اشیا اقربا با خود اند چنانست که قران بر بافته باشد بل  
هو الحق بلکه ان من درشت راستست من ربک از نزد پروردگار تو بپند و تا بپیم که از غذا بلهی قوم ما اینهم  
قومی که بنامند است بدیشان من تبارک من هیچ بپیم کننده من قبک پیش از تو مراد زمان است که ما باین زمان عیسی  
خاتم الانبیا است لعلهم که ایشان بر بپیم کردن توانها را که تگرون راه یا بند بچو مراد بلعل ثبوتش معنی همتا شوند  
با این که در انصرا کوشا و جود نکند بعد از ان بیان صفا تمام خود میکند بپیم بندگان تا از ضلالت هدایت باز آیند الله  
خدا یحیی الذی خلق السموات والارض انکر انک انما انما و زمینها و ما بدینا ما و اینها انما این  
از حیوانات و نباتات و معان و غیر آن فی سوره آیات در مقلد زمان شش و زده نینا شمس است سوی پس شوشا علی الامر  
بر عرض که اعظم مخلوق است بعلیه و انبیا و تحقیق این معنی در سوره سابقه گذشت پس ای بندگان بدانو بگرد و از راه  
از سخن مشیو که در دنیا و عقبی ما لکم من دونه بجز آنکه من ولی هیچ دوستی که شما را ندارد و لا شقیع و نه هیچ  
درخواست کند که شما را مدد کار نماید یعنی که از دستا الهی و اطاعت او بگردد تا شاید هیچ ناصر حضرت شما نکند هیچ شفیعی شما



# التجدد

شما تا پیدا افکار متجدد کردن اینها پیدا پذیر می شود و بدان و خدای عز و جل و تفکر نمیکنید و مرا بچند گزیده شده است و اینها  
واضح شود یکبار لایق است و کار دنیا و با سببها سببها و غیر آن که نازل میشوند اما دانستن اینها و سببها و سببها و سببها  
انسان بسوی زمین هم میسر می شود پس عروج میکند آن را و چون گشته ساخته شده و صفتها و صفات و صفات و صفات  
شود در علم او و وقتیکه موجود میشود و متولد میشود و میماند بهر او و وجود و وقوع آن بی بوم کان و مقدار و درود که هست اندازه  
ان الف سنه هزار سال تمام است و آن از این شماره آن میکند به زمان منطوق است میماند بهر وقوع آن یعنی صفاتی  
ندید بر امر میکند که بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد و از عیاشی و لذت و حسن و عیاشی در تفسیر این گفتارند که حق تعالی  
و ندید بر همه او میکند حساب را و خود بنا به این شما و زمین پس میفرستد ملکی را که موکل با قافا انسان زمین پس صفت میکند آن ملک  
بعد از ساختن و گذاردن امر بشو مکان که بجانب آن صفت نماید در روزی که مقدار هزار سال را هست یعنی نملک در مبادی آن  
و با لایق در و آمدن که اگر در حق و دیگر از هزار سال بیشتر نشود زیرا که از زمین تا با انسان یا صد سال یا هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
هزار سال راه بود و خواهد بر این وجه تفسیر کرد که حضرت خداوند بفرمود که حکم هزار ساله صفت نماید از برای هر شیئی پس ملائکه آن نازل  
میشوند بجهت رسانیدن آن و صفتها و صفات و ثبوت و کتاب آن در صفت خود تا آنکه آن هزار سال صفت شود بعد از آن دیگر بایر حکم  
هزار ساله صفت نماید و بهمین دست و آنرا صفتها را پس الف سنه در هر روز و عروج است در دنیا و همین الف سنه که در ذاب و دیگر  
واقع شده از برای مدت دنیا است که آنرا میگویند که در هر روز صفت میکند بطریق مد کورعالم الغیب و الشهادت و در انای  
پوشیده و پیداست بدان و اشکاف یعنی با نلامورد دنیا و عقبتی را و با ناعالم را شایسته بود و با ناعالم را خواهد بود و دیگر در هر روز صفتها  
میکند بر وفق حکم و محله الغریب غالب است و تقدیرها را و سببها را و تقدیرها را و تقدیرها را و تقدیرها را و تقدیرها را و تقدیرها را  
که نیکو کرد کل شیئی خلقه هر چه که را که از این است یعنی با ناعالم را و سببها را و تقدیرها را و تقدیرها را و تقدیرها را و تقدیرها را  
حسن باشد و اگر چه متفاوت اند در حسن و کونین که حسن یعنی حکما عالم است که چگونه خلق میباشد که بر وجه احکام و  
اتقان و بیکر و آغاز که خلق انسان از هر آدمی را من چنین از کل ثم جمیع اینها در هر نفسی و در هر نفسی و در هر نفسی و در هر نفسی  
سلا لیه از خلاصه نگاه بیدار و در از منب من ماء مهین از این صفت خوار یعنی نطفه که در ظاهر است و خوار است و خوار است  
سوی پس سوپه نفوس فرموده او را به تصویبها عتقا و یعنی قائلان را بر این است و خوبتر و خوبی بسیار است و نفع فیه من دوحه  
و دریند را و از روح خویش اضافه روح بخود بجهت تشریف تکریم دست و اظهار آنکه وی مخلوق شریف است و او را شایسته است  
است که مناسب است بجهت بوییت و بجهت که حضرت امیر المؤمنین فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و جعلکم و التمسکم و کذب  
یعنی فرید از برای شما گوش را تا بشوید و الا بصا و رودید ما تا ببینید و الا فکرا و دلهما تا در باید قلبا لاهما شکر و در  
در زمانی آنکه سیاسی میکند و شکر میکند شکر که اندک بر چنین نعمتها یعنی چنانکه میباشد و سببها را و تقدیرها را و تقدیرها را و تقدیرها را  
نماینند و قالوا و گشتند منکران نعمه خویشانی بن خلفا و ماشا ان از روی نکار و جو آندا صلا لسانی لارضی با چون  
گر شویم در زمین یعنی خاک شویم و با زمین ایستاده کردیم چنانکه اعشمانا ان اجزای خاک فتمینها شد آتیا اما این حکام که  
با خاک بر او شده باشیم یعنی خلق جدید از فریبش تو خواهیم بود یعنی هر که ما بشویم بعد از آنکه خاک شده باشیم  
بنا هم بلکه ایشان با قاء و در تمام بر شکر بخاری پروردگار خود در آخره کافرون ناکر وید کاند بیعت نشود و عذاب ثواب  
و حساب قل بگویم که یقینا که بنام فرای خود روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرا یثیل است الذی و کل یکم  
ان فرشته که موکل برکت و کاشنه شده است بشما بقضای روح و عزت شما از این دنیا یعنی فانی شد و کل یکم ترجعون پس  
بسوی پروردگار خود باز که بد شوید بر حساب جزا و صاحب کثاف گفت که عزرا یثیل ارواح را بخواد پس جواب فندلیس اعوان خود  
با بقضای شما نماید و از شما نقلش که هر زمین نزد ملک الموت مانند طشتی است که از هر جا که خواهد نازل تواند نمود و در  
ابوالیث من کون است که ملک الموت از او نیست تا زانکه بدان روی که از آن ظاهر کرد و در روح ایشان را مضر کند و در او را  
خلک که بدان روح منافقان را فرای که در روح دارد و منافقان را در آریا که بدان روح را طاع مؤمنان توفیق کند و در او را از  
نور که بدان روح انبیا و شهدا و صدیقین نماید و اعوان او ملائکه و جن و غلایند که خیر است که رسوم فرمود که در شب  
معراج چون مر با انسان چندان فرشتگان بر روی خندیدند و اظهار داشتند که در هر فرشته که در دنیا ایشان با سببها و صفت  
تمام بود و روحی که در دنیا نگاه میکرد بر روی سلام کردیم جواب سلام من باز داد و در رو من نیت نکرد گفتیم آنچه از این فرشته  
چه گران است گفت ملک الموت تا خدای داد از اینها است هر که در او خندان بود من نزد و فرستد و گفتیم ای ملک الموت بکنایه چگونه  
بهر چه احوال شما می گفتیم بجهت آن که پیش چشم من مانند خانیست که در پیش گرانها را با شکر و شکر میفرستد و سببها را و تقدیرها را  
تو چه نیست گفت بر این نوع نام گران است که اجازت ایشان را در این سال بیغنی خواهد شد و من دانستم که تا هر که را وقت اجل نامند  
باشد بعضی روح او که از این مبتاس فرستند که در دنیا از ملک الموت مانند خانیست که کینه از هر جا که خواهد بفرستد و در هر چه که از این

و بنا بر این که ملک المون بر دارا از مشغولیت نامهربانان عینا نقل کرده که سپهر فرمود که همه را بجای و امر او که واقع شود  
 بیک مکنند و رسولان و دیگران اجل بنده منزه یک رسد ملک المون حاضر شود و او را گوید که بسا چه که بعد از خبر پیشه بنا  
 رسد که بعد از رسولیت بسا بر یک که بعد از بر بدیشک من خبری ام که بعد از خبری دیگر نخواهد بود و من رسول و بر یک ام که بعد  
 از من بر یک بود و بنا شد جان بر بود و کار خود که خواه بر عینت خواه بکاره و چون قبض روح او کند خویشان و صاحبان  
 او بفرماد و فرمان دز ایند که مباد بائس که مکرر فریاد میکنند بر که میکسید بیک که من بر خستیم نکریم در اجل یعنی قبل از اجل روح  
 او را قبض نکریم و در وقت او بخوردم بلکه خدا او و بر اینجوانند و او را جان بر دعوت و نمود پس باید که شما بر نفس خود بگریید و در وقت  
 بختی که مراد شما و روح و روح بسا خواهد بود تا از شما هیچکس را باقی نماند بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهند که گوئی  
 و اگر بر بنویسند از آنجا که مؤمن چون مشرکان که متوکلند در انواع معاصی که معظمان شرکت ناکسوار و نفسی هم نکند کان  
 باشند هر که خود را در پیش در روز قیامت از غایت خجالت و مذلت و شرمشای عینت و بر تمام زردی در کار خود یعنی در وقت عرض  
 خدا که حشمتا متوکل حشمتان باشد گویند و بنا بر این که در کار ما آنصورت نماندیم اینده عده کرد بود و تمام عینا و شنیدیم از نو  
 تصدیق بفرمان داری و با هر دو سخن و از صورت و شنیدیم فارجهنا فعل صالحا پس باز کردیم ما را بدینا تا بکنیم کار شایسته  
 از ما موقوفون پس بدستیکه ما بسا نایم و میتصفا بسا عقبا از هر که مشاهده کردیم از ما و ما را نشکر و دان نیست چون مشرکان از  
 بگویند حق تعالی که و گوئی شما و اگر میخواستیم که تینا هر چه میدادیم در دنیا کل نفس هداها نفسی را از راه  
 یافتن بوسیله ان بسوا ایمان و عمل صالح یعنی هر چه از جلال و اضطرار ایمان میدادیم تا ما خود تکلیف مقتضی اختیار داشته اجاد  
 چه مکتب باید که ملتظیا خود ایمان را در نامستی مدح و ثواب باشد تا آنچه از ایشرا ملجا ناسخیم بلکه تبیین امر ایمان و نوم و مقام  
 که در ایمان را در وقت نشا داریم که در من شاه فلیوم من و من شاه فلیکفر و ایشرا صلا در راه هداها تینا که در زمان مستحق خدا باشند  
 همچنانکه میفرماید و لکن حق القول یعنی و لیکن ثابت شد است این گفتار از من که لا ملأ من جهنم فراتر بر میسازم  
 و در حق را من ابی حننه و الناس از کفار دیو و ادعی جمعین در حالتیکه هر جمع باشند در آن و چون شما با اختیار یا اظلم  
 که کفر پروت نهادید و ایمان را از کذا شنید با وجود ظلم و حقیقت ایمان بر شما فتن و قوا اینچنین عذاب و در حق را ایمان شنیدیم  
 بسبب کفر موش نموید یعنی ترک کردید و فریاد کذا شنید متذکره منع نشد لقاء يومکم هداها بر شنید شما این روز بجهت  
 ترک ایمان با اختیار را تا فسیما کردید سینه کفر موش نموی یعنی ترک کردیم و فریاد کذا شنید شما از در عذاب بی واصل شما را با اختیار  
 هیچکس چیز را فراموش کنند بنیادینا و درند پس با شما معامله ناسخا کردیم و در وقت و قوا در پیشدا یشکران مکرر عذابا بخلد  
 عذابا و از آنجا که تم عملون بسا آنچه بود بلکه میگردید از کفر و تقوا کردیست که در وقت قیامت خود هر بنده کار در مقام سپاس  
 بداند و حشمتا بکنند اهل روح روانه و شاند فرشتگان بر خیزد و زبان شفاعت بکشاند حشمتا بعضی از ایشانرا بجهت شفاعت فرشتگان  
 از راه دوزخ باز آورد و کردی دیگر شفاعت بفرمان از اشی و در حق خلاصه یا بند جمعی نکر شفاعت شهیدان و فریاد دیگر شفاعت مومنانند  
 بعد از آن رحمت الهی بصورت خوب بر آید گوید با در خدا با ما شفاعت فرسید حشمتا فرماید که شفاعت کن در حق هر مومنی و مؤمنه که در راه  
 با ذکره باشد یا از من نه بید و یا امیدوار بود در راه هر چه بخوار از رو و خون با رخا خواهد پس شفاعت او هر مومنی و مؤمنه که  
 بود باشد از دوزخ بفرمانیند و راه هفتاد و اندر شوند در دوزخ تا اندم که کسی که خدا تینا بد مبالان نکند بجهت کفر و شرک استقامت  
 که نام دعا و در حق با بر و ایشان در بند بر هیچ حالت در آن در بناید هیچ و بعد از او بر من بناید فرشتگان بائس که گویند فد و قوا بما  
 فیسیم تا آخر و بعد از آن در کها قبل اهل شرک و طغیان و کفران و عصیان با حال مومنانا مومند میفرماید که تمام مومنین جز این  
 نیست که میگردند بل بائس بائس کلام ما الین من ما ذاکر کما انان که خود پنداره شوند بیایان بائس آخر و او بود در وقت عینا  
 سجد کنند کان همه خود از عذاب باقی و سیکو او سبیم و تنزیه کنندیم در کار خود از آنچه لا بق عطره و کبر باقی و باشد بسبب مقررین  
 و سجده و تمام بستای بر روی در کار خود یعنی از صفات نالایق او و تنزیه کنند بسا ایش و افاق و ایشنا اینده بجهت سسکار از عذاب و حشمتا  
 او را بر پیش نمایند بر آنچه توفیق داد ایشرا با ایمان و هدایت و شکر کثاری کنند و هم لا یستکبرون در حالیکه ایشرا سسکار کنند  
 از ایمان و سجود و طاعت بلکه رعیت تمام اطاعت او کنند بسا ایشرا و مشغول شوند بر سجده او لیست از سجده غرابیم از حج و باجماع اهل البیت  
 بر خوانند و نویسند و شنوند این معنی را بیک و این را بسجده نکر گویند چه باشد مشد کرد در نزد ملاوت این ایما بجز بر کار از آن  
 خالق شده و تصدیق کلا که کلا بل فکند و در حق و هدایت او بسا ایشرا و در هر ایشرا جا و رسد ایشرا و ایشرا است که منازل بعضی از ایشرا  
 در سجده است با بر آمد در دوزخ چون نماز تمام بان قدومه انام اذاکر تکفیرنا و سجده نا وقت و اعشا تو وقت نمود نماز کذا و در تک  
 و غیر خود در وقت کلا ناد و لایعنا و بعضی بنجامه با محض در کبابند حشمتا در شان ایشرا ایضا که تینا فی جنوهم هم هادوا ایشرا  
 عن المصالح از خواب گاههای دعوت بر تمام میخوانند و روزی در کار خود را خود تا بجهت بر انداختند و غضب و طعنا و بجا آمد  
 در دوزخ بود در راه فرمود که هر چه از شما جمعی است که نماز عشا و صبح را بجا نکرده اند و اکثر بر آنند که در شان تبصیران و شب



# التجديد

خبر است که چون برده شب فرود آید و جها نینال بر این غفلت خستد ایضا چهل و از بستر گرم و در پیش بر م بر آید و بیدار میباشند  
 و در شب از باخته کریم کارش و در جیم بیکه نواز از کوبند و اینفو حسن و مجاهد و عطا است و اگر از ابو عبد الله و او احکاماتنا  
 خود از معاین جبل نقل کرده که گفت با جمعی در سفر غزوه بودیم بار رسول و از خواران ما با فتاب بختنا شد و دیدیم در چینه ابن عمر  
 ملیحی موضعی شد و من بار رسول حکما در موضعی که ارباب بود فرمودند آمدیم بین خربک و فرمود گفتیم بار رسول الله ملاصلی تعلیم فرمای که مرا  
 بهشت دراز و در دوزخ دور که اند فرمود که از چیزی بزد سوال کرده و این سانس که کیست که خفتنا بر او ان که از ایند طریق انراوان  
 است که خدا بوحدایتش برشش کنی و باو شکر نیاورد و نماز بومیه را بپا داد و در کوه مرفوحه در آن کی و در دو ماه رمضان بدار صیدان  
 فرمود که اگر خواهی ترا با او ببخشند تا نام کهنم بی بار رسول سه فرموده سیرت از اتس و دوزخ و قتل و خشم خدا بر فرشتانند نماز شب  
 که در میان شب برای صفا خدا کرد شو بیکه از ان بنایه فلاوت فرمود و بطایف جنویم الایه گفت و خیر هم ترا بقوام اینجه کهنم بی خدا تو کریم  
 پس بان خود بدست گرفت و فرمود زبان خود که در من کهنم بار رسول الله ما ما یکفتار زبان مواخذ کشتند فرمود با مقامم در برورد و بدوزخ  
 نیتکنند الا بافر زبان ایضا استمانت عیسی از رسول و روایت کند که شنیدم انحضرت فرمود که هر روز قیامت باشد و خلافت داد و عرض  
 بدارند منادند که بیدار شوید و بیدارید که شب خیران در دنیا از جان خود بر خیزند و بیجا بیدار شوند و بعد از آن در خدا خلافت شروع کنند  
 و از بلال روایت کرده که فرمود که بر شما باد که نماز شب کنار بید چنان شعار صالحان است که پیش از شما بودند و بدستیکه بیا شب و وجب  
 نزدیکت بنما و نمی کنند صلح خود را از اقام و تکفیر بیثبات و وزانند در دوازده جسد هر وصیت نامه که امام حسن عسکری هم  
 بعلی بن الحسین با بوی نی روی نوشته مذکور است که بر تو باد که نماز شب بپا داری و تحقیق که پیغمبر خدام و وصیت که با میرا و امین  
 تا و گفت علیک صلو الیکل و من استغفرت بصلوات الیکل فلیس منایعنی به بار نکار فرمود که ای علی بر تو باد نماز شب و هر که استغفان  
 کند نماز شب پس از ما باشد از سهیل پاهن نمی یعنی انا و پس فرمود قدس سره منقولست که در شب گفت هذا لیله الیک و کوع ان شب  
 رکوع است بیک رکوع بر سر بر و در شب بکر میفرمود که هذا لیله التجو این شب سجواست بیک مسجد صبح میرسانا یکی گفت ای و چه  
 چو طاهر طاعه دار که ششها در این مدار و بیک حال میگردانی گفت بجا است شب از کاشکی از او بیک شب بود تا بیک سجود پس بر وی  
 و در آن ناطق را در و کجا بینشان کرد بیاینه مضمونیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و ما را در دالود و از پیغمبر  
 روایت کرده اند که قیام العید من الیک یعنی نماز با این قیام باشد از شبی ای طاعه و وظایف عثمان از حضرت رسالت مرویست که  
 چو روز قیامت باشد حلق اولین و آخرین را جمع کنند نماز با و از بلند بر جمعی که هر خلافتی شوند تا کند که زود باشد که بنا خدا صلح که  
 امر و کسنا اولی بکرم و احسان و باز ندا کند که با بیکه هر و پنجم جمعی که چلو و ساخو را از مضاحج دور کرده اند بجا عیان من پس  
 جمعی بر خیزند و ایضا بیا اندک باشند دیگر باره نذار سد که باید بر خیزند تا تا نکر نماز نشانی باشد ایضا از تجار و و سو او معامله  
 از ذکر خدا و ایضا نیز اندک باشند دیگر ندا کند که باید بر خیزند تا تا نکر حمد خدا کرده باشند چهار و ستر او ایضا نیز اندک باشند  
 پس را بچسبنا بهشت دانند و انکا خدا خلق کنند مالک بر نیار کوبد انفس بر مالک و از این آیه رسیدیم گفت نماز جماعتی اند  
 از اصطار رسول که میان نماز شام و خضن نماز کنار گفت و عبد الله عمر و آیه کرده که در سوم فرمود که هر که او میا نماز شام و خضن  
 بتعقیب مشغول شود حقتنا بر ان و دو کوسن که بهشت بیا کند هر یک سه ساله تا از فنا در نهر نریست که ایضا عه انانند که نماز  
 شام و خضن نماز که رند تا از نماز از این خوانند از این ساعه تا ساعه غفلت و هر غاکه میان نماز شام و خضن کنند خشیان  
 بو و هشام نیز نماز او بوجعتا و آیه کرده که هر که میان نماز شام و خضن دو رکعت نماز بکند و در رکعت اول فاتحه الکتاب آید و  
 تا التوراد و صیفا ضیانا نضی المؤمنین و در رکعت دوم فاتحه الکتاب آید و بعد منافع التبتک بصلها تا اخر بخواند در فون دست  
 بر آرد و بگوید اللهم انی استملک بمفاتیح الغیب یعلها الا ان ان تتسلی علی محمد و آل محمد علیه السلام وان تفعل فی ما ان افعل  
 ولا تفعل فی ما انا افعل الله انک و ل تعنی الفاد علی طلبتی تعلم حاجتی استملک بحق محمد و آل محمد ما تصیبتها باذرحم الراحمین برحمتک  
 هیچ حاجت نخواهد ماند مگر با اجازه مقرب که در حاصل که حقتنا و صفا صل انما میکند که ایشان از جمله شوق عثمان حضرت عثمان ترا باشد  
 نموناد و بخوانند و نماز قشاهم و آنچه در داو اهرم و عطا فرموده ایم ایشانرا بنصفه قون تصغر میکنند که جو خیر یعنی بیست نگاه  
 تا صحنی نیاز و کفاتی میکنند و در راه ما برود بفرهاد اهل بنا و کبابان میسند بعد از ان همه تر غیب بخوبی صل اهل ایمان در ظاهر بد  
 و در ای ایضا میکند فلا تعلم نفس پس نمیدانند هیچ نفسی بر ملک مصر و برقی بر سل ما انحفی که هم آنچه بپا داشته شد  
 برای پیالو می کنند که از خوابگاه اتفاق کنند که ان بوجه بر نماز الله من قمر قرآن از دوشن چشمها میسر چیزها بیکه بدان چشمها  
 روشن کرده و این مسعود و آیه کرده که در نور نماز است که حقتنا آماده کرد برای انما که چلو او نشین بدارند بصل صفا خدا آنچه هیچ چشم او را  
 ندید است هیچ گوش او را نشنید بر خاطر هیچ دید و نگذشت هیچ فرشته انرا ندانسته و در عهد دیگر ندی بر آرد شد که آماده کردیم  
 برای بندگانش تا آنچه هر چه چشم انرا ندیده باشد اهل ایمان که در شب و در بعبان شد و مالی مشغولند جز آد شوند جز آن  
 جزاد منی ما کانوا با بچه بودند که با خلاص نیت بیا کون عمل میکردند و در آنکه و لیدر عقیبه نیت صیط که براد عثمان بود

از جانب مادر با امیرالمؤمنین در مقام مغان خود و داماد کفای علی نو کوه و قوه جوانی من از تو بهر اشتهای با او و کس از تو پیشتر  
و شناسن از تو پیشتر و در میان لشکر از نو پایداری و پادشاهان تو امیرالمؤمنین علی در حق او انعام فرمود که خواهی باشی یا شایسته باشی یا با من  
چهارم از ای مکه مغان کن و چه در هر آنکه بخورد نماز حتما بصدقه امیرالمؤمنین علی فرستاد که آن کس که نماز را با او کند که هفت  
کردند بخدا و رسول یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که آن کس که نماز را با او کند که هفت کرد و کشتن بر آنها و کشتن بر آنها که  
گیتون و او بر نیتشند و شرف و تیر باد که جز او شوی و هم این ولید پدید است که عاقل او را بر کوه دالی ساخته و شوی جز خود  
بود با ملاد بمسجد رفت و مسکنه مامر کرد و نماز صبح را چهار رکعت بگذارد در میان نماز و بقیوم کرد و کشتن بر آنها و کشتن بر آنها که  
با دستاظم و شرفش در زمان بداند شنید که او منگت نامه نوشتند عثمان و اوقفا از این معنی فاضل ساختند عثمان کس فرستاد او را  
ملیک بعضی صلیح کوه نیز فرستاد و کوهی را دند بر او که جز خود و در وقت در نماز آمد و نماز با مداحها رکعت گذارد و کشتن از بد که  
فانی نشیط عثمان با امیرالمؤمنین مشورت کرد و حضرت فرمود که او را مشتاقان از پانصد تا صد عثمان حد زد و این حال در کوفه شایع  
و در زمان خلافت امیرالمؤمنین هم مهاجران و انصاریان حضرت بیعت کردند در آن و حکم و سفید خاص بیعت نکردند امیرالمؤمنین  
فرمود که چرا بیعت نمیکنید و این کشتن زیرا که تو را بفضیلت و در وقت خود داد کردل من بخار داد و بدید ترا و بدید سفید از در و دید  
کشته و چون عثمان مرغان را میدیدند و با او غلبه کرده که ما با تو این شرط بیعت میکنیم که ما را بود بکفران نیز ندهی چون از مؤمنان شوم  
بشام رویم و کشتن عثمان را بقتل آوردیم حضرت جواب داد که آنچه کشتی که ما را بفضیلت و در وقت و بیکت و ساختن این جمله فاضله را که  
و عدم تعطیل احکام الله و ترویج دین رسول الله پس کینه شما خصیصه با خدا و رسول باشد بر ما من و اما اینکه کشتی ما را از بیعت باشد  
شما را از غیر شیخ مجبور کند چگونگی من از دایره شیخ قدم بپوشانم و آنچه بر خسته شما باشد عمل تمام و اما من شما از من میگویم که شما را نیز  
که نام و بدندان که از شما معصیت ظاهر شود که موجب حد و تعزیر باشد اید و از هر نام و اما کشتن عثمان را آنچه در شیخ جاهل باشد  
که انانیت خون او است بپندید بایضا عمل کنم کشتن که تو بیعت نکنی چه خواهی کرد فرمود شما را آنچه میسازم تا بیعت کنید بر ایشان  
بالضروه بحسب ظاهری بیعت کردند با اهل ایمان مسأله کشتن حاصل که حتما این فرمایند که مؤمنان و منافقان مسأله کشتن باشد چه  
منزله مؤمن در جان جنایت منکر فاسق در کان بپوشانم و در فضیلت امیرالمؤمنین فرمایند که اما الذین آمنوا اما انانیت که در بد  
بجدا و رسول و عملوا الصالحات و کرمند کارها شایسته قلنا هم جناتنا المأوی بین ما قیامنا است بوسننا که کوه او ای  
حقیقی است چه نیامر نیست که ناچار از آن ز حال باید که بظلمت عقوبی که در خلوات است و گویند جناتنا المأوی جناتی است از جان بر زمین  
عرش رحمن و این عتاس فرمود که شایسته ان ثماری بکشتن است که ادواح شهیدان وصلح از آن جا که کشتن است و در زمان امیرالمؤمنین خالص  
الغیثه و خلص العمل هدی فو که در حالتیکه پیش کشته باشد ملاحظه که بر ما ما او که در و پس از دخول بر هشت نعم کلمه که بکفران  
نتوان رسید بدایضا از آنی دارد و اما کاتوا الیماون بسببک بودند که میگردند علی که مستحق این کرامت و عطا باشند و اما  
الذین فسقوا و اما انانیت که بیرون رفتند از راه دین و بر طبقی که در ضلالت راه شدند و اما الذین فسقوا و اما انانیت که بیرون  
اقتس دوزخ است یعنی بجای جناتنا و که نامزد مؤمنان است ایشان را دوزخ و دوزخ ما و آمدند کاتوا الیماون و اما انانیت که بیرون  
یخرجوا منها انکه بیرون آیند و اقتس دوزخ بجهنم بدست از باب قتل و عذاب است عیب و اینها با دوزخ میگردند و در آن  
مراد خلوات ایشان است و در جناتنا که هرگاه اقتس بوقت جو شتر ایشان را بالا افکند تا نزد یک در هاد دوزخ رسد نوع بیعت  
آمد کشته و دوزخ بکرمها است این ایشان را بزنند بقره دوزخ در اندازند و قبل کرم و کشته شو یعنی خون کوبند بر ایشان  
و وجهها نوزد با غیظ که ذوق و بچشید عذاب لکن عذاب تشبیه الذی کنتم به انصاری که بگوید که بگوید  
تکذیب میگردید و باور میداشتید بکلام دالست بر آنکه مزه بفا سق کافراست چه خبر کافر در دوزخ محفل خواهد بود و کندی بقتل  
و هر یک بچشایم اهل تکذیب من العذاب لکن الذی از عذاب نیز بکفر و خود نزد دنیا که قتل است و اسر و خط بچشایم که مدت  
هفت سال بان مبتلا بود و کوشش و سک بچشید دوزخ العذاب لکن الذی بجز از عذاب بکشتن که عذاب خلوات است بر اقتس  
دوزخ کلمه که شاید که اینها یعنی جناتی که باقیه اند از ایشان بر جوعون باز کردند براه حق و از کفر توبه کردند حضرت امام عجلت فرام  
فرمود که فراد بعد از کس خروج مهتدا الیماون است که بر کافران بپوشاید و مستصفا هم ایشان را مستصفا او باشد و در باب دوزخ نیز از  
تفسیر نقاش نقل کرده که در دوزخ عذاب است که خروج مهتدا بشارت بدار و من اظلم و کشتن هم کاتر من دگر از کشتن بید  
داد شو بل و انور به با بشارت و در کلام یعنی بلان با حج و اخضر ثم اعرض عنهما پس و بگرداند از آن و فکر نکند و ان بلان من  
الجزیرین بدستیکه ما از مشرکان منقذون انتقام کشتن کاتر بکشتن و عذاب چه جانک کشتن که او ظالم تر از هر ظالمی باشد چه  
هرگاه حقیقی از جمیع مشرکان انتقام کشد پس کیست که اظلم از ایشان باشد نصیب انتقام آن بر چه دافرا تم باشد و مشرکان فریبند و جو  
ایمان را ضربه تکذیب بچشم میگردند و انحضرت بهمان دیننا معوم میشد حتما بچشمی خواهر رسید عاقر و وعید مکنان و بل  
انقصه موسی قوم او را بد که ولقتا یدنا موسی الکتاب بقیق که در موسی نور چنانچه در این بر اهلان فلا تکن





حکم کند و بگویند با حال و مصالح و بفاسد حکم نمایند با آنچه عقلا حکم کنند پس آنچه فرمودند که بعضی منکر است و گویند بگویند  
مدینه از قریبه و نصیر و قینقاع بعضی ایشان از وفاق با حضرت مبالغه کردند و حضرت بجهت شوق بسیار که بر اسلام ایشان داشت بصغر  
و کبر ایشان ملامت میفرمود و اگر قبیله ایشان در پیشگاه او حاضر میبودند حضرت با ایشان از آن فرمود و نیز بعضی دیگر اهل بک حضرت را  
گفتند که اگر از این خود رجوع کنی ما ضعیفی از ما نخواهیم بود و هم و شینیه و بعضی معتقد شدند که من و دختر خود را بکاح خود در آورم منافقان مدینه  
تخوف حضرت میکردند که اگر اطاعت اهل بک نکنی ترا قتل و درند حقیقتاً فرمود که ای پیغمبر هرگز بده زمان گفتار و منافقان را جمع و پیر و کفر را  
الذات که بگوید که میباید و تو حق بابت از زبرد و در کار تو چو اهل اطاعت ایشان و عزیزان آن الله کان بدست که حضرت  
بما تعاقبون با آنچه شما می کنید از جنه و من و صلاح فشاء خیر ادا ناپس حق فرستاد بتو آنچه صلاح بود در آنست و اهل می کنند از استماع  
گفته که موجب نما است و توکل علی الله و توکل کن بر خدا یعنی کار خود را با وی گذار که هر چه کند بر تو حاکم و مصلحت کند و لذت جز او ندارد  
مکن و کفی بالله و کفلاً و پسندید است حکم کار ساز هم گذارد نگاه بان جمع او و کفایت کند هر شایسته و صلاح تو قیام نماید و  
حافظ و ناصر تو باشد و دفع اغدا نماید او در ماند که ای محمد چیل بر او پس هر گاه بدست فهم و ادب بود بارها گفتی که مراد و دلست که بیک از  
فهم میکنند زیاد از لیس محمد فهم میکنند هر چه در ذات القلوب است که در بودند و وقتیکه از بد کردی بختیکه هر وقت بگو از غلبن در دست تو بگری  
در کار او شایسته است و پسند که بعضی معتقد شدند بر حق میزد او بسفیان گفت غلبن تو چه حال دارد که بگری و پیاوی در دست  
نگریست بدان اطلاع یافته گفت ظن من نبود مگر اینکه این هر دو در پنا داشته باشد معلوم در مان شد که او را در اول نیست و در حق  
کاذب است و حقیقتاً نگریستی کرد در دعای ذوالقلمین و در این باب آنکه ما جعل الله بنا فی هذا الرجل من قلبین هر  
مرکز او در دل بی خودی و در روز او هر چه در قلب معنی روح حیوانیست و منجم قوی پس یکی پیش نشاید در زندگانی او که منافقان  
میکنند که نفسش در دل دارد یکی با ما و یکی با خدا حق تعالی فرمود که در روغ میگویند که با هیچکس عدل بنا نرود و بیرون بگری که از آن چون  
که علم و حفظ رسول بدانستند آنچه ده گفتند همانا او را در اولت که بنیان این استقامت است و معنی اینست که ممکن نیست جمع میان  
اتباع متضاین که یکی اتباع وحی و قرآن باشد دیگری اتباع اهل کفر و طغیان و از ابو عبد الله هم نیز روایت است که حق تعالی در دل از برای هر کس نیاید  
که میان دل و سنی با تو میکنند یکی بگری و شینه با دشمنان ایشان همچنانکه مخالف است که یک شخص هر زن کسی باشد هم مادرش و یا یک شخص  
بگری باشد هم پسر یکی چنانکه پسر باید که و ما جعل نکرانند است خدا از ارجح الامور زمان شانه که ظاهر وقت منتهی  
ظهار میکنند اینها امها یک ماد را شما یعنی حق تعالی را که با او گفته باشند علی که هر چه تو بر من هر دشت مادر و من مادرش بناخته  
و نیز که در جبهه بعضی خادمت است امور مقتضای هر یک از جمع نشود و ما جعل نکرانند خدا او عیاء که بر جوانان که شانه  
آنشاء که در این صفتی شانه بنویسد اصل و در صورتی غرضی پس با یکدیگر جمع نشوند لکن اینکه بکس را در اول باشد  
مظاهر هم چه ماد و حقیقتی پس خوانند چون بچهره قولیم یا فوا هم سخن بد و شانه یعنی از باها خود میگویند و حضرت فرمود  
و حقیقتی نه در و الله یقول الحق و خدا میگوید سخن راست را که مطابق واقعست و هو طیب لری التبیان و از راه بنیاد طرف  
حقایق اول روح و این اصنامند که زن خود بدست خوله بدست تعلیم ظاهر که گفت عبادت عربان بود که زن مظاهر را مطلقه میدانستند  
و اصلاح رجوع با و نمیکردند و تفصیل این در سوره الجاده مذکور است و آنچه در این باره از کتب معتبره میگویند حال آنکه مالک خود بچهره بود  
خدا بخواهد و اقبل از وحی حضرت بچهره بود و حضرت او را از کرده و چون میدادند خود زینت بخش است که اطلاق گفت و رسول  
بکاح خود در آورده همچون منافقان طعن کردند گفتند که محمد را نمیکنند از نکران پس خود را بکاح خود در دنیا و بدست خود زینت  
پس خود را خلق مستحق تم فروز که زن پس خوانند حقیقتی پس خوانند و در گفتار شما اصل نکرانند و مطابق واقع نیست و قول حق و  
نیست که حق تعالی میگوید و زاده نماید و عوهم بخوبی فرزند نکرانند نیست هید لا باء هم مریدان ایشان را هو اقطر عند الله  
ان خوانند است و نسبت در ظاهر صد و زانی نزدیک حق تعالی و در صحیح بخاری مذکور است که ما نکتیم او را از زینت محمد تا این یا بد ما او را  
و بدین خارش گفتیم فان لم یعلو اهل کربانند باء هم پدیدان ایشان را باها فاجوا انکم پس ایشان بر داند شما اندکی از کربان  
در دین اسلام و موالیکم و در دست شما در بین بعضی بر داند شما و در میان شما اند در دین پس در خطاب ایشان بگویند یا اخی  
و یا مولای یا ایشان بی علم شما اند بی چونکه شما با پدر ایشان برادر دینی بگردید پس ایشان پس بر داند شما باشند ولی بعضی از هم در کلام  
عرب شایع است و لیس علیکم جناح و نسبت شما گاهی فیما الخطایم به در آنچه بکخطا کردید بان و جاهل بودید بقیع  
چون گفتن نیک محمد قبل از روز قیامت بعد از آن بر طریق نسیان و لکن و لیکن کلامت ما تعذرت قلوبکم در آنچه قصد  
نکاشان عملگویی نسبت بفرموده و بعد از علم نهی آن و عدم نسیان و کان الله و همتا و حقوق را از زنده گاه آنرا که  
خطا کند چنانچه هر بان بر ضاعت چون تو ببندی و بدانند که چو انداز اصلار است و نسبت نیست بطعام اهل بیت و چنانچه اهل بیت  
که موجب حق اهل ملک است ثبوت نسبت گاهی که بگویند نسبت شده و دیده اند که حضرت سالت چو بفرموده ببول عربت فرموده هر سال از آن بچ  
نموی بفرموده گفتند از یک و یاد خود کسوی طلبم از پدر یعنی اولی بالمؤمنین پیغمبر کردی منرا از لرتش بگری و بدکان من انفسهم

لله  
لله  
لله  
لله  
لله





که ندیدند ایشانرا بیضا ملائکه که فریاد کند بوندایشان را فریاد میکنند و کان الله و هست عباد الله اقربون  
با چه میکنند از دنیا بیرون صلاح و دایه و باب بن سلام و عمل صالح بچهره اینها و بران شهادت و اجازة خواهد داد تا بیاید و آنچه بعد از اینست  
در بیان غزوه انحراب است تفصیل قصص و بیا بویجیه بود بعد از آنکه پیغمبر کبری صلی الله علیه و آله از آنجا خوششان جلا فرمود و بطرف شام رفتند و در شام  
سلام بلیح الحقیق و حق بن علی بن خلیف بن کثاب بن ریح با جوی از بنی نضیر و بنی کلبه آمدند و ابوسفیان را که حضرت فرمودش بودند و با ایشان  
اتباع او بر مقامی پیغمبر کبری صلی الله علیه و آله که ندیدند بیا شد تا همه متفق الکل جمع شده و عهده و قوم او را دستاویز کردند و از آن عهده و از آن عهده  
قریش گفتند با معاشره ایشانرا اصل کتابت تحقیق امور کرد و ایضا گویند که درین زمانها بنی نضیر از بنی کلبه که شدند بنی شامه را نشان ایشانرا از بنی نضیر  
خوشحال شده بلیح و در باب مقاتله با حضرت هم عهد شدند پس از آنکه بنی نضیر و عطفان رفتند ایشانرا بر حرب سوم و غوث نمودند ایشانرا  
و غوث نمودند با اصل قریش متفق شدند و بر همین منوال هر یک از قبایل عرب را بر مقاتله پیغمبر کبری صلی الله علیه و آله اجابت کردند تا بیدار شد قریش با بنی نضیر  
بوی و فایده عطفان عینت بر حصین و فایده بوی هر چهار تن غوث و فایده شامه و جلا و فایده بنی کلبه و فایده بنی سلم و فایده بنی غوث و فایده بنی نضیر  
عامن طفیل همه متفق شدند و هم عهد کشیدند بنی نضیر متوجه شدند چون پیغمبر کبری صلی الله علیه و آله رسید که در هزار کس از جهود قریش و عزم حرب  
بند می آیند حضرت با هزار کس از مینه بیرون آمدند و پیش جبل سلع فرود آمدند و کوه سلع رسیدند و درین پشته ایشانرا بود و قریش و احزاب جمع  
الاستیبار کنار و از فرود آمدند بنی عطفان که هزار کس بودند و جانبیل حد منزل ساختند و سوم زنان و کودکان خود را از میان  
بهر نادره و بختا فرستادند که آن حد بود و حق بن علی بن خلیف که در این حدن کشتن فرستادند میساکت و سوم عهد کردند و کشت  
ای کعبت و بکشای نامحسوس بود و در این حای قوی باشیم و ترا از فتنه نگاه داشتیم کعبت کشت تو مژگ شو و میساکت و عهد عهدیست که من  
عهد دانستم حق و در این باب بیضا ملائکه که فایده ندادند که کشت که نور و حصن را بچهره بنی نضیر و کشتای نامانرا از کشتای شریک بنا بیدار  
کعبت و حقیقت ایشانرا در بکشای و بکشای و در حصن و دامان کشتی کعبت که بیدار نشدند که فایده با ما مقادمتا تواند کرد و خدا  
انکه جمیع اصل مکه و عطفان و بنی کنانه و بنی فرار و غیرهم ما که اصل کلبه متفق شد پس از آنکه او با هم عهد نمودند و این امر را سنیضال و  
چگونه در این باب ما متفق میشویم از این نوع سخن میگویند اول کعبت از پیغمبر کبری صلی الله علیه و آله و عهده و اول کعبت با او عهد کردند که  
نصرت عهده را باشد من با خود کلمه متحصن شوم تا آنچه بتورسد با بنی نضیر و سوم این خبر را شنیدند بعد از آنکه بنی نضیر را از آن خبر که  
سید و کس بود و گفتند عینا که سید خویج بود و بعد از آنکه بنی نضیر را فرستادند تا تحقیق اینصورت نمایند باز آیند اگر کعبت عهد باشند  
باشد اشکارا نکرانند تا موثرا شکست خاطر نشوند و اگر بر خلاف آن باشد اشکارا نکرانند تا موثرا شکست خاطر نشوند و اگر کعبت عهد باشند  
از اشکور سو را خبر دادند و در آن مختصر بکبر کرد و در حساب پنداشتند که نقص عهد نشد پس خوشحال شدند و چون خبر تقصیر بود از قوه شکران نمودند  
شد مسلمانان غایت عمیقین شد ندو سوم و در سیکل ایشانرا گویند عهد و نصرت و نظر میساکت مسلمان در سیه از وضع کشتای که در بلادیم  
سپاس شکر بگویند عرض سائید رای حضرت بر آن قرار کشت شریف بیدار زانی فرموده بنی نضیر خطاب بقریش کرد و بگفتند عهد  
ایشان فرمود صحابه بران کار شدند حضرت بیض بنی نضیر را شکر کفایت بالا آورد از معان کشت و با از انزل و عهد نظر میساکت  
کلبانان العیش عیش الاخرة فاغفر لنا و الغافل انصا و المهاجیرین بر زمان حضرت نشان میزند و حافظ ابو عبید الله با نشان خود از کشتی بجهاد الله بن عمر  
عمر خیره روایت کرده که در یکم عهده که بعد از این خود کرد و سوم رای مسلمانان را در باب کعبت عهد کردند و احاطا و پراختن کردند ایشانرا  
گفتند مسلمانان و مهاجرین گفتند مسلمانان و سوم فرمود مسلمانان اصل البیت و از سکنان در سیه که در بیت که من و جدی بگفته بانی و معاشره  
و عمر با شش تن دیگر از انصاریان کعبت کردند و انصاریان و احاطا نیز بودند که حضرت و سوم قدمت بایشان فرمود که بود میکند ندو و انصاریان کعبت  
خند سکی و غایت صلابه بیدار آمدند که در پیش بر او کار میگرد و سوم و از این خبر که در عهد حضرت بیا رفتند مسلمانان عهد حضرت کلنک بد  
گرفتند و بیستم الله کو با بران کشتند در وقت آنکه از آن کشتند و در آن زمان بیست و دو روز مشق نظر انور سید عالم و حضرت  
شام افتاد فرمود که الله اگر مفاتیح شام بمن دادند مسلمانان نیز بکبر گفتند نو بودیم حضرت فرمود که در وقت آنکه بکبر گفتند  
از آن ظاهر کشتند قصه بمن بنظر اشرف حضرت و دامان کشت الله اگر مفاتیح بمن دادند انصاریان از آنکه اسلام نیر الله اگر کعبت نمودند  
بیم بار تمام سنگا و در هم شکستند نو و از آن در وقت شام کوشها کس بر حضرت مشاهده نمودند الله اگر مفاتیح مالک فارس بقبضه غلند  
من رسیدم و مشاخر باره با الله کبر بگفتند و خوشحال شدند از این وقت و منافقان نیز میگویند که عهد ما از آنکه کعبت و قصه سید  
و حال آنکه امر و خوف تر بنی نضیر است که بنی نضیر با حضرت حاجت رویم و ذلك قوله قم ما وعدنا الله ورسوله و اعطانا ابو عبید الله  
عبد الوعد ایمن خردی و ایضا که در جابز عید الله گفتند و در عهد حضرت و سوم از غایت جوع سنگ بر شکم بسته بود و بنی نضیر را نشد  
و حضرت که پنداشتند بوی مانند پشته در یک ساختن من بمنزل قدم و بقیه تمام طعام مهینا ساختند و ما دم و پیغمبر کبری صلی الله علیه و آله و  
مانند طعامی هست که سر چها کس را و فاکند فرمود که چه مقدار داشت گفتند عیاش از جوی و بنی نضیر حضرت با هر احتیاطا و با هر حال اسلام بخانه من آمدند  
و از انظام مجوزند میرشدند همتو نور و دیار از آن و کوشش بر بوالفضله صحابه جن سنگ خاک کشتند بکار و دیگر متفق شدند عهد  
انجام خدایها لشکر دشمن ظاهر شد مالک عوف و غلبه با بنی نضیر عطفان و قراره و جودان در جوار کعبت حضرت مدینه را شد و دامان





نیم کرد و چون نزدیک شد آمد و محضت و بوا افرین کرد و در میان کشتن غره و کزوا بر ضربی که علی بن عمر و بنو عبد و ذر و هبل است از قواب عبان جن و بشر  
اصحاب کشتند ای علی خادع عمرو را باز بگردد که در میان ایل عرب هیچکس در عین پیمان ندارد و فرستاد که خواندم که کشتن غره و ذرا و بنو عباس است  
که در اسلام در وضو بن بود که یکی شتر غره اسلام شد و دیگر سبب هم در کن این امر را اول خبری علی بن عمر و بنو عبد و ذرا که اسلام بران عرب یافت خود  
گرفت و دیگر خبر این مسلم علیه اللغه را امیر اوسین که از ان شوم تر خبری که از جهان نبوی و سبب ضربت مشرکان در غره و کشتن امیر اوسین را  
بود که عمرو و نوفل را بکشتن و فرستاد که مشرکان چقدر عمر و ابدا فرار می نمایند و در سو ندازد و در مو می خورد همواره کار را به حساب آن  
بنی چند را بن باب کشته مضامون که این کار را انصاف نکرده اند از کشتن انصاف نکرده اند بلکه علی ما شایان در کوه و در مو می خورد که کشته شدند  
او بخوابان و در سبب کشتن که بود که در این دلیلی که کشتن علی بن اریطال است کشته که در دست کوه که بود که بنو نازند و بنو شحان را می کشند و  
کشتن مرد سگ کرم بود اله نصر بعد از قتل عمرو و نوفل چنانکه سنک خلاف و قهر و در مساعطفا و بنی لشخیر و مشرکان را فکند بر تقصیلی که  
در صبح الصفا بن محمد شد پس نزع و عافیت که می آید اتفاق شده در دای ندره فیض یک که می کشند عهد و عافیت که با یکدیگر می کردند  
بنحاله می کشند و باد که می نماند سر و سخت بود با کشتن شانا خاک و خاشاک در چشمها از کشتن آنها اینها از کشتن آنها در کجای  
طعام را نشان نمی نگویند و چه می آید نشانرا بکنند و طبا به کجایی و هم کشته می کشند که در دست با و در صبا بوجه پنجم فرمود که نصر  
بالصبا و اهلک با که بود و در صبا با دیدن که چو در وقت کشتن را بر وجهه بود که از پس کشتن یک چو این خاد و در کشتن اینها واقع  
شد ترس و هم عظیم در دلا کشتن انصاف و فرستاد که از جلوس لشکر گاه از از یکدیگر داشتند ترس اینها ترسید که می نماند هر چه قوم خود را  
کشت که از ترس دور نشود و مرا که در این با و در صبا با و اینحال را بدید کشتن می عشت در پیش ما در این سر جلد بر قتل و طوا املا املا  
و چنانچه با بان ماسط شدند بنو فریض بنو الخیر و عذ که با ما کرده بودند خلاف کرده من مردم پس بر خوانست از غانه و کشتن ترسیدند  
که عقاب را نکشند بودند و شتر را بر اینکشت هر چند از ایند نیست و چون گاه کرد و یکدیگر عقاب دارد پس از یک کشتن و در سر غانه تمام شود  
مکشد و اهل فریض را کشته اند بنی عطفنا چو دیدند که قریب فرار کردند اینها نیز فرار بفرار و کشتن که در دست صبا بنی انصاف را  
شاخ و وعده نصر سخت رسالت پیام که در روز و در غره خندق داده بود و بنو و رسیدن صبا بنان از دروغ میدانشند می کشند که کشته با  
و عده اصحاب خود را فریب میدهند همچنان که حق تعالی می فرماید و ازین خبر میدهد و لایق قول المنا فقون و یاد کن و قوی با کشتن  
مناضان و الذین فی قلوبهم مرض و انانکه در طبا اینها را کشتن بنو ضعفنا و عده ما و عده نا الله و عده نداد عده  
ما را در سوله و پیچید و در نصر و اعلامی برین اسلام و فتح شام و یمن و بلاد کفر و قیصر لا غرور و امر و عده برین یعنی سخن  
که مردم را با و عده و لاد قالت و یاد کن اینها نیز که چو کشتن طبا کشتن مردم که در صبا منا قفا چون او من قبطی ابو نزار در بنی کانه  
و انبای اهل اهل کربت اهل کربت نام مقد طینه است لا مقام لکم موضع قیام و قرار شما نیست در لشکر گاه عده و حضور  
بفرستیم میخوانند که اسم مکانست با مضمده می بنی کجا بود نیست شما را قارجعوا یعنی باز گردید بنترها خود که در قتل دارند و از لشکر گاه  
بگریزد و با باز گردید بدیدان خود عهد را با دشمنان بگذارید که با و بنی و انبای او سید و کشتن ازین و دستور می طلبند فریق  
صبر کرده ای ایضا النبي از پیچید خود یعنی بنی خازنه بنی سلمه از پیچید طلب دن میکنند که رجوع کنند بی خود از دو جهان جوی  
یقولون میگویند ان بنو تنابند سینه خاها ما در قتل عوره خلل دارد یعنی در دیوار از استیجابی ندارد و ما را اجازه ده  
تا برویم و خلل ما را اصلاح کنیم و نگاه داریم اما از دشمنان شنبون نکند و ما همی عوره و حال آنکه عده آنها ایضا خللی ندارد  
بلکه مستحکم است فیج بعد از ان و ذریع الملیا و امکان ان برید و بنی عده بد استیدان لا فیرا و امر که بنی انصاف از جلد  
یعنی غرض اینها را بنی قول ما را استیجاب ما و لو و جلت و اگر داند شود در قتل یا بیون اهل بفاق یعنی لشکر کند و داد  
علیهم بر منافقان یعنی در انجا هم کشتن اینها من اقطارها از جوانان یعنی بنیکار در وقت که در انجا کشتن فرستاد  
تم سئلوا الفتنه پس خوانست شانه که یعنی اینها را دعوت کنند بشک او در و منافقان مسلانان لا توها هراش بدیند اینها  
ان فتنه را یعنی جاهت کنند سخن اینها و مشرک کشته در مقابله اهل اسلام منافقان را از کشتن و ما نلبثوا بها و در ان کشته فتنه  
و اجابتان در قتل بعد از مرتد شد لا کیسیرا مکرر ما اندک بلکه در وقت کشتن و با اهل اسلام خار می کشند که بنده غیر است  
که کشت نکند مگر اندک زمانی و همه مشتام که در قتل کافران و بدستیکه بنو خاند و بنو سلمه از و انابها هدا الله  
عهد که در نطقا من قتل پیش از این و ذی یعنی و زاح که بیجه قول قتل قصد فرار کرده بودند و بعد از ان از ان فادام کشته عهد کردند  
که هر که لا یوکون الا و بنا و پیشها از نکرانند و کارزارها بلکه در جمیع مواضع قتال ثابت قدم باشند و انحر فرار نمایند و کار  
عهد الله و هست عهد که با عده کرده اید سسوا که برینیدند یعنی از و بان سوال خواهند که بر نفیض ان چرا خواهند  
بافت حق تم ندانید عهد اینها نمود بنی انصاف او در ما انرا فر نکرانند بان و ناکند قل بکوا یهد منافقانرا و صفت اهل اسلام را  
که هیچ وجه کن یففعکم الی ارض او نمیدهند شما را کویچن من فرستم اگر بگریزد من انوینا از ان او اکتفان از کشتن یعنی خواه  
بوزن که بگریزد و خود او قتل که فایده بلان مرتب نخواهد شد چه هر شخصی را لا بد است بنو با قتل و قهر معین که موافق حکم قضا است





اورا و تسلیم کرد و زن نهادن با او امر مقدس و بجا بود با احکام حضرت رسالت که سعادته دارین در آن مستدرج است بعد از آن  
 تخصیص میکند بعضی مؤمنان را بخدمت که در ایشان بود و میفرماید که من المؤمنین از کفینید کذلک رجال صدقوا ما  
 انکذرتهم و ما عاهدوا الله الا نجره و انکم عهدت با خدا می علیهم بر آن چیز که ان شهادت برتعالی و مقاتله  
 و صفای سبب زلال اینها بود که جمعی از صحابه چون حمزه و مصعب و انس از صفین امثال ایشان نذر کرده بودند  
 که در جریکاهی که ملازم حضرت رسالت با باشند ثبات قدم و زنده گویانند که مفاصله شما جلا بندند تا شهادت بخشدند و امام  
 نیکند حقیقتی در صفین ایشان فرمود که این مؤمنان راست گفتار بودند در عهد کرده بودند که هم پس بعضی از ایشان من  
 قضی کنست که بگذارید نمودیم که کفر نکرده اند و خود را و کارزار کرده اند شهادت داده و مصعب انس و اصحاب نجیب  
 بودند و نذر واجب میگویند چنانکه مانده و ثبات لازم است بر رفیق انسان و منتهای بعضی بگو از ایشان بید نظیر  
 کسی هست که انتظار شهادت میکشد چون سایر مؤمنان حقیقی که متصفند با عقائد ثابت جازم و مانع و مایه لواء  
 تغییر نماند عهد را تبدیل بکلی تغییر دینی یعنی بیعت و عهد را متغیر و متبدل نمانند بلکه بان وفا نمودند یعنی ای الله  
 تا با داشتند خدای الصادقین داشت که با این معنی و ناکند کار بصدیقیم بر بسته یعنی وفا نمودن ایشان و رعایت  
 المناقضین و تا عذاب کند منافقان را ان شاء الله اگر خواهد یعنی قتی که ایشان را بیعتی بپذیرند و یا در دنیا انرا معتد سازد  
 و بیایند بگردانند او بتوب علیهم با باز کرده در ایشان بشود و منصرف اگر ایشان باز کرده نماند نفاق و توبه کنند از ان  
 الله کان بدستیکه عتاهست غفور و ارحم الراحمین که توبه کند و حکیمانه بران بکنی که بر توبه بپذیرد خلاصه معنی  
 انست که مؤمنان مخلص بجهاد و وفای نمایند تا جسد ایشان حق تعالی مجازات و شوق بر ایشان دهد و منافقان را معتد سازد  
 بنقض عهد ایشان در آخره گاهی که بر صفت نفاق بپذیرند و یا در دنیا ایشان را بیعتی بپذیرد و یا در دنیا انرا معتد سازد  
 ابو القاسم خنکائی باستان خود از عمر بن ثابت نقل کرده که ابی اسحق رواه کرده از امیر المؤمنین که انحضرت فرمود که فینا نزلت  
 من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فانا و الله المنتظر یعنی ای رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و حق ما نازل شد  
 پس بخدا سوگند که منم که منتظر شهادتیم و جوه و معتزین و اصحابی که با اینند که بر در شان عالی نشان حضرت امیر المؤمنین نازل  
 شد عید شهادت کرد و در بدنه شهادت شد و حمزه بن عبد المطلب که در جنگ احد بدرجه شهادت رسید چنانکه در دعوی ان عذران گذشت  
 و حضرت زین العابدین که در مویله شهادت شد و اینچنان بود که حضرت رسالت از امیر لشکر گردانیده بغزای فرستاد و از ابنته و  
 احتیاط و خراسان لشکر و صیبه بر کارزار و وصیت فرمود جعفر با کفار کارزار کرده و دشمنان بیداد و مبارزه بسیار حال شیر انداخته  
 اخر ملعونی بیامد یعنی نزد دست داشت و با بیفکند و وایه بدست چپ گرفت ملعون و دیگر صریحه دست چپش بیفکند و طمع از خود  
 برداشت و در کمر بند کرد و کهنه السلام علیه یا رسول الله سلام مودع اسلام را از پیش کرد و در آمدند و او را شهادت کردند  
 در بنه از زمینش برآشفتند و در هوا بردند حق تعالی بر سر نیزه و براننده گردانید و بجای دستها و براد و بال و بال سبز داد و از نیزه  
 پرواز کرد و با منارنت و در هشت با فرشتگان پرواز میکند و میخیزد و بر جعفر طیار میخوانند پس قول فتم من قضی بحب انشاء جعفر  
 و حمزه بن عبد المطلب عید شهادت و مراد بقوله و منهم من نینظر امیر المؤمنین است که همیشه منتظر شهادت میشو و هرگاه دلالت  
 شد کفنی چه چیز باز میدارد بد بجز این است که این بجهاد چون سر من خضاب نمیکند بعد از ان عبد الرحمن بن سلم علیه  
 اللغه او را شهادت کرد و دستیکه جو عید داد و بدنه شهادت کرد و حمزه داد واحد و جعفر داد و مودع و مودع و مودع با امرانها که  
 بشهادت عید داد و حمزه در احد و شهادت شد جعفر و مودع و خدا و نذا این علی بن ابی طالب پس برانها مگذار و پیش از حق  
 من او را از دنیا برین مهربانستیکه تو پیشترین ذاتی پس و ذوالی عهد و خلیفه و وصی من گردانی القصد حقیقتا در غزه خند  
 اجازت عا خود نمودی عذره و قد بوش فقال ابواب فتح و نصرت و اقبال منسوح او کشت و رقا الله و باز گردانید خدا از مدینه  
 الذین کفروا انانرا که نکریدند بوی یعنی خراب بعیطی بختیم ایضا یعنی در طالت که ختمنا را بودند که متال لخصرا  
 نیانند غیبه و نصرت را در حینی که ظفر نیافتگان بودند و ترسیدگان بنصرت و غیبت و کفنی الله و کفانی که خدا است المؤمنین  
 القتال مؤمنان را مقاتله کردن یعنی بسبب نادسیا و ملائکه ایشان انصر داد بر کفار و با اختیار و کفانی که خدا است  
 خدای قوی تا توانا با حلات هر چه خواهد عزیرا غالب به ایشان تو نیست در ملک و سلطنت غیر از حق و انتقام و انحضرت ابو عبد  
 الله مرید است که کفنی الله المؤمنین القتال علی بن ابی طالب و نقل عمر بن عبدود و کان ذلک سبب منتهای القوم یعنی کفانی که  
 خدای مؤمنان را مقاتله کردن یا ممداد علی بن ابی طالب و کشتن او عمر بن عبدود و با این سبب فرستاد کفار شدند و در کفنی الله عبا  
 و عبد الله مسعود نیز واقع شد که کفنی الله المؤمنین القتال علی بن ابی طالب و بعینه تومسه که چون رسول الله از جنگ خراب  
 بازگشت با همه اصحاب بدین ممداد سلاحها را دندند و پیشین رسول در حمزه و زینب را باران بود ای شست و هنوز نیزه  
 نشسته بود که جنی شیل امین از حضرت رسالت لعین نازل شد عمار از دنیا بر سر بسته بود و صلاح در کفنی یا رسول الله حکم الهی چنان

کرد در همین



گردد بهین ساعه شوی و غیره بنویسند و بنام ایشان برکنم و دروغهای خصمها ایشان را بکشاید و ایشان از  
خوف مضطرب و پریشانند و سرانجام حیران و سولم بنویسند و نامش را بکشاید که نامش که مطیع امر خدا و مولاست باید که نماز عصر  
نگذارد مگر در بنی قریظ بجز این باقی را مینماید که توجیه نه بود و او را مقدمه اشکر ساخت بان صوب روان ساخت و خود با سایر اصحاب بر  
اثرا و روان مشا چون میرا مومنین بر حصن ایشان رسیدند بدان زبان بخش و ناسرا کشیدند و از بنی قریظ فرود آمدند و حضرت امیر  
بگشت و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله! بر حصن منوره که صلاح در او نیست حضرت فرمود که یا علی مگر مستحق شستی که از ناخوش آمد  
فرمودم یا رسول الله! فرمود که چون مرا ببینند تو انانگه از این مقول چیزی گویند پس بر حصن آمد و گفت یا انوار انوار و الخاز  
انا اذ انزلنا بسا حرفنا صباح المنذرين ای برادر تو زینکان و خوکان ما چون فرزد ایمیم بموضع دشمن پس بدباشید هیچ کس در بنیم  
مشکان گفتند یا ابا القاسم تو هر که حاضر و دشنام و نبود رسول از ایشان اعراض فرمود و گفت در راه گشتی را دیدید که بر شما بگذشت گفتند  
اری در حیل الکلی بر شتر شویان نشسته بود و قلیعه از دینار و دینار و بر ما بگذشت فرمودان جبرئیل است مدنا حصن ایشان منزلت  
گرداند و خوف و ترس ردل ایشان اندازد و بر سر جاهای زجاجه ها بنویسند و فرمودند و اخبار متعاقب بر سر بند و فرمودند و تمام شد تا آنکه  
جامع حصن بعد از نماز آخرین خود را با بخار نمایند و نماز صیوم ناکرد و میگویند که بر ما حرجی نیست زیرا که حضرت ما را فرمود بود که نماز  
پسین را مکنار بید مگرد و بنی قریظ پس این نماز را مضا که مدحی تم در این امر ایشان را معذور داشت و رسول فرمود بیست و پنج روز  
ایشان را در آن حصن بداشت تا کار برایشان سخت گشت حتی بر خطبایشان گفت که ای قوم بر سر بید که محنت و بلیه شما را نداشت و شما  
را ناچار است که یکی از این سرکار بکنید یکی آنکه با این مرد ایمان آرید و صدق دعوتی که کنید بر شما واضح شد که او پیغمبر خداست  
در توره و وصف و را دیدید اید و شنیدید یا صحاب و گفتند که ما هرگز بگویم و از دین خود بر نکریم گفت یکی دیگر آنکه از آن و فرمای  
خود را بدست خود بکشیم و از حصن بیرون رویم و قتال کنیم اگر کفر ما را نماندند و نه نماندیم که بماندند و اگر ایشان را بودید نامی و بی  
ناموسی نباید کشید گفتند ما این بیکانها را چگونه بکشیم و بجز در طایفه آن داشتیم که زن و فرزند را بدست خود بکشیم گفت  
امر پیم است که شب شب شب است و محمد و اصحاب او میدانند که او در شب شب پیغمبر امر بکشد و بجز این را ما غافل شد  
و ما بجز این بر سر ایشان نایم شاید که کاری از پیش برود که گفتند ما هنک ختمه شب نیکم و خلاف طریقتا نا و اجناد سلوک نیکم پیو  
گفتند مشب با احتیاط باشید تا فرماییم که صلاح چیست و در بگو فاصدک رسول فرستادند که ای لبا که از بنی عمرو است نزد ظاهر شد  
تا سخن چند با او بگویم و صلاح بر بنیم رسول اجازه داد و چون او لباب در حصن در آمدن زمان و کودکان فرمود آمدند بسیار  
بگریستند و جریع و فریاد کردند و او برایشان بیخون گفتند و صلحت با شد که ما بر حکم خدا از حصن بر پر ایمیم گفت و را باشد بدست  
امشاده که بگلو که اگر بر ما بید شما را بکشند و او لباب که بید که چون این حیانه کردم پیشما شدیم و نزد رسول فرمود و خود را در شوی  
صیحه بستم و گفته خود را نکشایم تا که رسول بکشاید چون نزد حرف حضرت از احوال او پرسید صورت حال بعضی سائیدند فرمود  
اگر نزد من آمد برای استغفا کردی کون و بر انکشایم ناخدای تو بود و اقول کند و بعد از فتح خلا فویله او را قبول کرد و جبرئیل  
صحرای امده و رسول را از این خبر را حضرت در جوه ام سلمه و ام سلمه را و آید کند که در انوقت رسول خدا را دیدم که بخندید گفت  
رسول الله هم همیشه ندانست خلاف با دسیب خند در این وقت چیست فرمود جبرئیل آمد و فرمود که حضرت خلیفای تو بود و لباب را قبول  
کرد گفتیم رخصت با شد که بروم و او را از این بشارت دهم و این سوره پیش از نزول این حجاب بود و گفت و را باشد پس بدست مسجد رفتم که  
بود در جوه من بود از او دیدم که با ابا لباب بشارت باد که حق تم توبه ترا قبول کرد و جیسکه در مسجد بودند خوا منشد که بر لبکشایند  
گفت سو کند خور نام که کسی غیر از رسول خدا را از این بند نکند و چون آنحضرت نماز صبح آمد و در آنجا که بکشاد انصرون روز شد  
بنی قریظ حکم رسول خدا فرمایند آمدند و گفتند یا رسول الله! اینها موالی و خلفای ما اند و توقع ما است که با ایشان همان معامله  
کنی که با خلفا و موالی خویش کردی قبل از این رسولم بنی قینقاع را حاضر کرده بود بشما عبد الله بنی سلول و او سر را از آنحضرت بر  
همین چنین داشت بود فرمود را ضی میشوید بجز حکم سعد ما را که پیشگوا شما است گفتند بی ایچرای سعد باشد بران را ضی میشویم سعد  
در این وقت بجز ج بود از پسر که بر کحل و امده بود و بر پده بود در فرزه اعزاب او در مسجد چهار زده بود و زنی رفیقید بسلام او مشغول  
بود پس او را سوار کردند و هر راه با او میگویند که رسول خدا را حاکم کرده در بنی قریظ ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن  
و چون در این باب میان لغب طنائان مایند جوابی که سعد شخصی نیست که بر ملا میگویند کان جانب خدا را حرج بگذارند و  
چون سعد فرمود رسول امدا و فرمود و رفتند و گفتند رسول خدا را حاکم کرده در بنی قریظ که موالی تواند سعد بنی قریظ گفت  
عهد خدا و رسول خدا بر شما است که از حکم من باز نگرید گفتند چنین باشد پس سعد گفت چون من حاکم من است که در آن ایشان  
بکشید و زنان و کودکان ایشان را است بکشید سوز فرمود و بخدا سو کند که حکم کرده ای را ایشان بجز حکم خدا از  
بالای فضل سائین فرمود تا زنان ایشان را اسیر کنند ما ایشان قنعت کنند رسول فرمود بخدا سو کند که نماز نا نشان را  
در سار از بنی انبار باز داشتند هم موضوعی که اکنون با او مدینه است چند خندق بکنند و در آنرا ایشان که شمشیر بود

در این مختصر حاضر ساختند و امیر المؤمنین و زبیر با طیب فرمودند ای ایستادگان که در این مختصر حاضر ساختند و زبیر با طیب  
 حاکم که پوشید بود بر تن خود پاره کرد تا کسی از ایشان بر نکند و رسول با ایشان گفت نفس خود را در دستان تو ملامت نیکم و لیکن  
 هر که از خدا فرود آید و در کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود پس با قوم خود گفت که این بلا و سختی هر کس که از من استراحت نگاه پیش  
 رفت و ترک کند و خدا با ایشان تا اگر دشمن بود و بعد از کشتن هر عاملی از آن فرود آید و در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود  
 مستحق آن کشته شود و پیغمبر از آن ایستادگان بجز من فرستاد تا بفرستند و با آنرا استیلا و سلاح خود را در دسترس او در دست  
 بعد از آن تمام کارهای قریشی بعد از آنکه در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود  
 من الجهر حق تعالی بر پیشانی خداوند و امثال آن سید عالمی را از من فرستیدند و آنرا که از آن ایستادگان فرود آمدند  
 ظاهر بود که یا در آنجا فرود آمدند و فرستادند من اهل الکتاب را از اهل توره یعنی بود و بنی قریظه را فرود آورد من  
 صیبا چشم از فضلای ایشان و گفت فی قلوبهم الرعب و آنکه در مطای ایشان ترس از پیغمبر قریباً و قریباً و قریباً و قریباً  
 که هر که از ایشان فرود آمدند و در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود  
 خدا شما را آرزویم زمین ایشان یعنی بار خدای و در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود و در سوا کف او کشته شود  
 ملامت ایشان از نفوذ و امتعه و خواستی و آرزو که تظلمها و زمینهای کام نهادند و فرستادند و آنرا با مالکان بنور ما اند  
 مراد ملک خیر است با مکه و با فارس روم و عکرمه که هر زمین که بود استلام در آید تا قیامت در این داخلست و کان الله علی  
 کل شیء قدير و مکتب خدا و هر چه ما توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و نیکی برای ملازمان سید کاینان و از وجوه  
 ظاهرات هر که نمودند ایلاف و پیغمبر سوگند خورد که نگاه با ایشان تا آنکه نکند سبیل آن بود که از وی فقیر و کسوف زیاد از مقدار  
 میطلبیدند و چون ما در بکر از کلمه میگردند که در تصرف آنحضرت نبود ام سلمه از او پرسید که خواست میمونه خلد و زینب بر بانی  
 و ام حبیبه جامه محولی و حفصه جامه مصری و جوهر بر چادر و سواد کلیدی در این وقت آنحضرت را از زن بود عایشه حفصه  
 و ام حبیبه بنشانی سفید و سوده بنفشه معرام سلمه بنت ابی قحیفه از فریش بودند و صفت بنشانی خطیبی و مویز  
 بنشانی شامی و زینب بنت جحش سده و جوهر بنشانی و مصطفی و واحد با شما خود از سینه جبره زاینه کرده که  
 این عباس فرمود که رسول خدا را روزی با حفصه نشسته بود و میان ایشان منازعه واقع شد چنانکه حفصه از آنحضرت زیاد از  
 فقیر میطلبید آنحضرت را مقدر و بود فرمود که من آن خود و تو تعیین کن تا حکم باشد حفصه گفتا که پس عمر را حاضر ساخت  
 و گفت میامن و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را گفت تو سخن کن و مکه مگر آنچه حق باشد عمر  
 بلا و در نا بود و زینب پیغمبر فرمود دست از بازو او بر کن عمر گفت ای تن من خدا پیغمبر خدا بفرز سخن حق میگوید حق آنکه  
 در برابر حق ساخت که اگر در مجلس او میبود دست از تو بر میآید تا میمونه خلد و زینب بنشانی که خانه او بود و زینب  
 فرمود و بگماهد در آنجا مکتب نمود و اینها در زمان نیامد و نگذاشت که کسی از ایشان فرود آید بعد از اینست مردوز که انما بدان  
 عدد تمام شد جبره بنشانی مد و اینها میباید و در کف با آنها التبیان پیغمبر خبر داده با بر کفیه قل لا و احکم بکم مردان  
 خود را از آن گفتن ترس از آنکه مستی شما که میخواستید از دنیا از دنیا کانی دنیا را یعنی تنم در آن و زیاد طلبندان  
 و زینبها و ادایش از چون تیاب فخر و بپراهی بگفت فتعالین اذنتکم پس بپایید که متعطلان در هم شما را چنانچه  
 مطلقاً یاد هند سوگند یعنی چیزی که مطلقاً در آن مانع میشود شما را از آن تمام سازم و تحقیق متعطلان مطلقاً در آن  
 اندرسو البقره مرقوم شده و گویند تمام مهرانست یعنی هر مهرها را بشاد هم و استرخکن و درها که شما را سراجا جملدا  
 درها که میگویند مطلقاً در هم شما را بدین خاصه منازعه که میثاقان و شوهر با شدی که امر و کد و زنت و آن گفتن ترس از  
 الله و اگر مستی که میخواهند شما را در رسوله و خشنود رسول و اذنا و الاخره و غیر شما و دیگران الله  
 پس بدستیکه گفتا اعانت آماده کرده است لکن استیجاب من نیکو کارانرا منکن از شما یعنی آنها که انجیاشق شاد و انداجرا  
 عظیمی از بزرگ کرد خارق بنیاد در جسدان حقیر و مختصرا شد از امام جعفر شواقی مریدست که پیغمبر چون غنایم جبره تصدیق  
 نمود زانرا آنحضرت گفتند از این غنایم ما را چه میدهد حضرت فرمود انرا صفت کردم میامست تا بفرمود حق تعالی یکبار و محض  
 شده گفتند کان نوانست که اگر تو ما را اطلاق دهی نیایم شوهر ما از قوم خود غیر از تو حضرتعالی آنحضرت را امر کرد که از زانرا مغفل  
 شود و در مشرق ام ابرهیم نا حیضی طهر میبینند پس ایام کوه نازل شد در روزی آمده که بعد از نزول این ایام حضرت  
 از فاجح را طلبید این ایام را ایشان خوانند مختصرا خلفا را بر مقدار و بقاها انجیاشا آنحضرت کردند که چون آنحضرت این ایام را برایشان  
 خواند فرمود که شتاب مکنند با پدیدان خود در این باب شورش کنید گفتند بار رسول الله ما از این باب با کسی مشورت  
 نیاید که حضرتعالی ما را از حقیر کرده اند و شایسته نیاید که از خدا و رسول و سزاخره را ملامت سا خدا و رسول و سزاخره را  
 انجیاشا که هم رسول شاد شد حق تعالی این امر فرستاد که لا یعمل لک النساء من قبل الا بهن چون ترا انجیاشا کردند و تنه ناز دید که برایشان



الأخرب

اختیار مکن بعد از آن تهدید و عید ازواج پیغمبر با خطاب میکنند یا فیساء النبی من زمان پیغمبر تا من یا شوهر که نباید  
 منکر از شما بیاخته بخت و ناپسندید بیستین پیدا و روشن کرده شد و حفص یکی یا مینو اند یعنی حشده  
 مبین داشتکارا که آن عدم اطاعت خدا و رسولت و مستلزم خطیه کبیره یجناحت لها العذاب و چندانگوه شود  
 مراد از عذاب ضعیفین در برابر و انکه زنان دیگر انرا باشد زیرا که وقوع نگاه از شما اجتناب و فضل شما منزه است چون زنان  
 پیغمبر منزه فضل و اندر زنان دیگر چه مکانه و مرتبه حضرت رساله منزل و حوی ربیون ایشان پس عذاب مصیبت ایشان بجز این  
 بیشتر باشد طمناحدر و مقابل حد عید است و معاینه میشوند اندیا با پیغمبر ایشان بان مغایرت میشوند نیز پیغمبر ایشان که  
 عقوبت و مشورتی ما شتم ضعف عقوبت غیر ایشانست چنانکه ابو حره ثمالی از زید بن علی تریح طالت روایت کرده که انحضرت فرمود  
 که من امتدادم که از برای نیکوکاران ما و او را می باشد بیشترم که بر دیگران ما که عذاب و در چندان عذاب یکران باشد چنانکه  
 ازواج پیغمبر بان موعود شده اند و محکم عمل از ابراهیم بن عبدالمجید روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسن از پدر خود نقل کرده که  
 شخصی علی بن الحسین زین العابدین را گفت شما که اهل بیت پیغمبرید معقوبید و حق نعم مؤاخذ نکند شما را انحضرت در غضب  
 شد و فرمود که ما سزاوار تویم بانکه جاز شود در ما آنچه جاز شد در زمان پیغمبر از انکه با شتم همچنانکه تو میگوئی بدرستی که ما  
 میبینیم نیکوکاران از خود را دو مقدار اجر و ثواب از برای بدکاران دو مقدار عذاب بعد از ان این امر مذکور اند و انکه فرمود  
 که ان شاء الله من ثبات منکر بیاخته میبندد بیضا عفت لها العذاب ضعیفین و کان ذلک و هست این تضعیف عذاب علی الله  
 تسبیح بر خدا انسان و اینکه ایشان ازواج پیغمبرند مافع تضعیف عذاب ایشان خواهد شد و بعد از ان این را اول فرمود که  
 و من یفنت منکر و هر که مداوم کند بر طاعت خدا که ازواج پیغمبرید لله و رسول مر خدا و رسول او را و تعالی ما لیا  
 و بکند کارها شایسته و پسندید فوینا بدیم او را اجر همانند او را مترتین دو باره یعنی و باره مثل عذاب غیر از یکبار بر  
 طاعت خدا و یکبار از خست و پیغمبر با و بجهت حسن میا شرفی با انحضرت و اعتدنا لها و اما در سان هم بجز ان زنان در وقتا  
 که هماد و نیکو در هشت زبانه از مرد او و بعد از ذکر خسانه ثواب عقاب برای زواج ان قدر و احنا اظهار فضیلت ایشان  
 میکند پس از زنان بقول ان شاء الله ای زنان پیغمبر ان مقدار استن کا حد من النساء نیتند شما یکی از زنان  
 امت چه شما منزه فضل و اربد ایشان همچنانکه مردان شما و مردان ایشان فضل و اربد استن اگر چنانچه مترسید از خالف  
 خدا و فرمان بر او و پید و رسول او قلا تخضعن پس زنی میکند فرقی نمائید بل القول یعنی گفتن یعنی چون یا کسی سخن  
 گوید سخن نوم مگوید همچنانکه شما در زمان است که را غیبتان بیکانه اند و از حیاتی بهر اند فیقطع الذی فی قلبه مرض  
 پس طمع انکس که در دل او و بیادینت بدیدار یعنی بواسطه سخن نوم گفتن با او نفس او طمع کند دل او در شکافتن و قلن قولا  
 قهر و قار و بگوید که نیکو و پسندید و در دوزخ و تهمت یعنی باخست و ولینت و در خبر است که چون این امر مدعیان  
 زنان چون در سر ایشان کسی از داد و مردی بود که جواب هدا نکشت در خانه او و با او از منکر و خشن جواب داد و قرن  
 فی بیوتکن و قرار که در در خانه او خود مریشست که سوود و جرم رسول را گفتند چرا حج و عمره نکنی چنانکه دیگران میکنند انحضرت  
 یکبار که واجب بود بیجا او دم بعد از ان حج و عمره من اینست که از خانه بیرون نیام چنانکه عدا فرموده و قرن فی بیوتکن و عمره من  
 است که از حجه که رسول خدا مراد از ان نشاند بیرون نهم تا بیکم پس بیرون نیامد تا اجازه اش بیرون آوردند و در حضور او  
 ترضی نیز هست که عایشه خاتون انرا مر کرده از خانه بیرون آمد و شش سوار شد بالشکره عظیم عجمار برای المؤمنین ثم اعد  
 و لا تیرجن و اظهار میکند پیرایه ای بود تا تیرج الجاهلیة الاولى ما نسا اظهار زنان در زمان جاهلیت نخستین  
 که انرا جاهلیت جهلا گویند و ان زمان در ریه بود تا بوقت نوح که مدت هفتصد سال بود و انرا نیکو کرد و کار داد و ستم  
 بود که در ان دور کار زنان جاهله ناد و خیره پوشیدند و انحضرت ایشان بجهت ان ظاهر شد و بر او تیر کلین مانا بر همیم بود که زنان  
 لباسها نمد اوید بافته بودند و پیوسته شدند بر نوزان عمر میگردند و جاهلیت آخری میا عیسی بود و رسید انبیاء و گویند  
 جاهلیت اول جاهلیت که است قبل از اسلام و جاهلیت آخری شوق در اسلام و اوقن الصلوة و بیاد اوید تا از او فراق شد  
 ان که اصل عبادان بدنیت و ایتین الوکوة و بدیند کوه نا که اشرف عبادان مالیت و اطعن الله و فرمان بر بدخلاب  
 در جمیع فرایض احکام و رسوله و پیغمبر او را در سنن ان قدر انام و با الطاهر خدا و رسوله تا بعد در سایر اخبار و فی کرم ان  
 لا تمایر بهد الله جز این نیست که خدا میخواهد لید هیت عنکم و الرخص تا میر از شما پلنگ گاه دا اهل البیت علی  
 بیت پیغمبر و بطهر کرم و پاک که دانند شما را از سعاصی از جاس طهرین پاک که بایندهی خلاصه معنی است که اهل بیت  
 پیغمبر از او الهی تعلق گرفته باینکه خطیئات و سیئات و انام را از شما دور و در ان زمان نامن عصمت شما بیکر عصمت الوده و  
 انحضرت نشود از پیغمبر و کبیره منزه و معصوم باشد از حد و سزا و عطا بی نواح فضل کرده که ام سلف فرمودند که خطه  
 در امر طعمای پیغمبر بود و در یک کلین بر رسید عالمین او را در نوز و سید میا و درین دو خانه من بود چون نامها نظام را حاضر

کرد این خضر فرمود ای نور دیده من علی را یاد فرزند من بخوان تا با من از این طعام بخورند چون ایشان حاضر شدند  
 هر از این طعام بنوشیدند جبرئیل از نزد ملک جلیل بگوشید و این ایله بود که انما یرید الله تا اخرین از سر و روین و مریه  
 ذابره یقین کنائی و ابرایشان انداخت و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی خاصتی اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا پس چون من  
 ان دعا را از آنحضرت بشنیدم گفتم یا رسول الله انا معکم من یا شما ام فرمود انک علی بن ابی طالب و اهل بیته من نذرت انما ان یسئروا  
 و یصفتا حمید و خصال پسندیده موصوفه و موصوفه این سخن از ابو الحسن اندلسی که جامع صحاح مشتمل است و جامع او کرد و عبد الله محمد  
 ابن عمران که یکی از فضلای اهل سمرقند و او نیز میگوید از ابی حمزه که در زمان ما ملازم حضرت رسالت بودم هر روز میدیدم که از سر و  
 روین پروردگار وقت بخدمت میآمد دست مبارک بر سر شاه او بنا و فاطمه زهرا را میبوسید و میبوسید و کرامت سلام علیه و روحه الله و  
 بر کانه و ایشان در جواب میفرمودند که و علیک السلام یا رسول الله در حق الله و بر کانه و میبوسیدها را جواب ایشان میشد میفرمود  
 که انما یرید الله لیتدبیرکم الرجس اهل البیت طهرهم تطهیرا و بعد از آن فرمود این را بر ایشان مراجعت میفرمود و بمصلحت خود میرفت  
 و مشغول نماز میشد شبته زینت که کذب در جبر است و خلاف نیست که امیر المؤمنین علی م دعوی ما تکرره و احسان غافلانه او  
 نموده اند یکی از دین و صداق باشد و احتیاطا غافلانه بود باشند و در مجمع نیز از ابو سعید خدری و انس بن مالک اثنا عشر الاصحیح  
 و عایشه ام سلمه روایت میکنند که ما به مخصوص انبیا و اولاد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ابوهزه غمنا لی نیز در تفسیر خود و فضل کرده که در این  
 شان از اهل بیت کلمی نیز با شاخه و از مجمع روایت کرده که در وقت من با ماد و خود نزد عایشه روایت نمودم او را گفت که دیدم که در روزی  
 خروج کرده و از مرا می که فرمود و درین فی بیوت کن یا بیرون نهاد گفتن او قضا و قدر حق بود پس و از حال امیر المؤمنین علی پرسید  
 گفت پس کی از دست من از دست من ما بر رسول خدا و از شوهر و دست برین ما و بخدا شوکت که من دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین  
 که پیغمبر ایشان را در ذریه جمع کرد و انجام داد پس ایشان گفتند فرمود یا رسول الله یا ایها اهل بیت و خویشان گفتند پس بجز اینها  
 در وقت و ایشان را پاک و پاکیزه که از آن اشوب مصیبت بعد از آن عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من اهل بیت تو ام فرمود که در وقت  
 که از اهل من نیستی چه اهل من اینها اند و ابو سعید خدری از پیغمبر روایت کرده که فرمود این آیه و حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین  
 نازل شد صاحب طهر در جمع با سائید قبل از جابر بن عبد الله که آیه انما یرید الله تا اخر که پیغمبر خدا م نازل شده و حال حق بود  
 که در خانه و غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین کسی نیکو نیویس فرمود یا رسول الله یا ایها اهل بیت مندید و میبوسیدها را با سائید صحیح  
 امام حسن نقل کرده که بعد از نزول آیه تطهیر رسول خدا ما را از خود نادر در زیر کسان خیر جمع کرد و فرمود یا رسول الله یا ایها اهل بیت  
 مندید و عترت طیبه من و روایان و این باب از طاهره و خاصه بر وجهی است که از هر دو جیل طناب این کتاب میشود پس بواقی اخاد و  
 آثار و در آن خواتم و عترت الصالحین است و خصوصا بعد از ذکر عصمت اهل بیت از آنجا که این آیه را با ایشان خطاب بازواج پیغمبر کرده  
 میفرمایند که و از کتب و روایان که در کتب ما استلی آنچه خوانده میشود بر شما بی بیوت کن در خانه شما من یا رسول الله  
 از اینها کتاب حضرت عزت و الحکمه و از سخنان مشتمل بر حکم و صلح یعنی از کتبیکه مشتمل جامع این دو امر است از این کلام الله  
 است و با از سخنان پیغمبر که محض حکمت است بان تعقل شوید پس بگردد بان لان الله کان بدستیکه خدای تعالی است لطیفنا  
 تجسسنا ذانا تا احوال و افعال شما و حال و مدار ما را آنچه صلاح شما در آنست از امور دینیة از مقادیر جنان فریست که در وقتیکه اسمای  
 بخت عیسی از عیسه بازوج خود خضر بلوطی طالب را جت کرد و نماز و واج سبیل را آمد و گفت و باره من خبر از قرآن نازل شد گفتند  
 بخت خیر بر و ایندی که در آن رسول گشتند حق تعالی در قرآن ذکر مردان کرده و ما را که در زمان ما در قرآن مذکور نشده اند و قرآن  
 طاعت و ما مقبوله خدای این نهش ان المسلمین بدستیکه مردان که منقاد حکم الهی اند و المسلمات و زنان و منته که در زمان  
 رنده اویند و المؤمنین و المؤمنات و زنان با و در آورنده و کردند بخدا و رسول و القانتین و القانتین  
 و رجال و نسا که ثبات و درنده اند و وظایف طاهره و مداومت نمایند با انواع عبادات و الصالحات و الصادقات و  
 نسا کوبان مذکور و نسا که در آن در عمل از زن و مرد و الصالحات و الصالحات و صبر کنندگان بر طاعتها و عبادتها و با از  
 معصیتها و ناشایستهها از مردان و زنان و الخاشعین و الخاشعات و تواضع کنندگان از بر خدا و ترسگازان بقلوب جوان از  
 ذکوردانات و المؤمنین و المؤمنات و صدقه دهندگان از هر چه کرده با پند و اجتناب و اموال ایشان از صدق  
 ذکوره منفرد خسر و الصائمین و الصائمات و روز دوازده از بر خداوند بفرستد خدای از جان و نسا را در صوم نه جده است  
 و الخاشعین فرجه و الخاشعات و در آن نگاه دارند فرجه خود را از خواج یعنی بشاخصه نفس و از در رهوان نموند  
 و الذاکرین الله کثیرا و ذکر کوبیند نه خدا بزرگه بسیار از زمان بسیار بعد و جان و زبان و الذاکرین و زنان یاد کنند  
 مراد بر طبق مذکور و قرآن خواندن و اشتغال نمودن بعلم از جمله ذکر است اعدا الله که هر آماده کرده است خدا را ایشان را از  
 ذکوردانات معصومه امر در شان کاهان و اجر عظیم و مراد بزرگ بر طاعت ایشان از عبد الله عباسی و این است که در وقتیکه تیل

این کلام از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است





عالمیان ناشی بوده و خوف و خشیت و بیشتر در حدیث آمده که الخوف رفیق و چون تقوا و خشیت حضرت بخداد و نهانیه مرتبه بود  
پس مراد بخشیت است یا شاید چه بسیار باشد حضرت غالب بود که قال الله تعالی ان ذلکم کان یؤذی لنبی فیسخیه منکم علم الحدیث  
در تیره لایبیا آورده که عربیة و عینا و انزل منزل اولاد میدانستند و جمیع احکام و بیعتی و طلاقها از اب تکاح و نیاوردند  
پس پیغمبر از او فرمود که بجهت ترویج او و نزدیک بعد از طلاق با کلیت این حکم را باطل گردانند و نسخ سنت جاهلیت نماید و اما  
لغضای این معنی میفرمود و چنانکه در زمان کوفیند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود پس خود را خواسته و طلاق بفرمود که گفت ای  
علیک زوجات و اتق الله و مویدانیه معنی است قوله قل ان قضی فی ذلک بکرم حکام که کلا در ذلک عینها از ذلک و طکر آنچه  
و اگر با وظایف تکاح و مباشرت و بعد از آنکه از اولاد کمالات ترفع و تعظم او از وی هیچ از حاجت او باقی نماند و طلاق گفتند  
و زینب عده را تمام کرد و در موضع گفته که گفتا و طکر کنایه است از طلاق یعنی چون مراد خود را از او یافت که ان طلاق است و چون  
عده ان بسلامت و رجعتها ترویج نمودیم تو با او و او را بتو داریم لیکلا یکنون نانی باشد بعد از تو علی المؤمنین  
حق بر مؤمنان شکی با اثنی و دوا لنبی ان و اوج ادعیای هم در خواستن زنان پس خواندگان خود را از اقصوا فیهن  
و طکر یعنی وقتیکه گذارده باشند طاعت خود را که تکاح است طلاق و انقضای عده یعنی بجهت آنکه مؤمنان از اقصا تو که زوجه  
مطلقه او عینا خود را بنکاح در آن روز زینب را بتو ترویج کردیم و در جاهلیت و در هم شکستیم و کان امر الله و مستکاری که  
خدای خواسته معصوم که کرده شد یعنی هر امر که از او الهی تعلق بان که با شک گذارده شود و وقوع ای که چنانکه ترویج سید عالم  
باز زینب را از هر مالک مرید است که چون عده زینب منقضی شد رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را گفت بر و زینب برای من  
خواستگار کن که مرا با کسی اعتماد نیستند بد و او آید کند که من بخانه زینب هم از خویش میگرد چون او را دیدم در چشم من بر نیاید  
بزرگ و عظیم الشان نمود که طاهران ندانند که در روز نگاه کنم بجهت حرمت و مرتبه ایشان رسول پس پیش بر او کردم و گفته ایشان  
با دترائی زینب که رسول خدام تو را خواستگار میکند خوشحال شد و گفت من هیچ کاری ندارم تا که با او ورد کار خود متشاور  
کم پس برخواست بمصلا خود رفت و با خدای خود مناجات که مصمتعالی آید مذکوره تا انزال نمود و در روایت آمده که بعد  
از نزول این آیه دستور بخانه زینب آمد فیهن آمدن زینب گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله بی خطبه تکاح چرا آمد حضرت فرمود الله  
المزوج و جبرئیل الشاهد خدا ترویج کنند من است تو و جبرئیل کواستب بران بعد از آن بجهت این بر سایر زنان پیغمبر تفریح  
کرد و میگفت حتمتالی ما ترویج پیغمبر کرده و رسول ترویج شما اولیای شما بودند و در آنکه حضرت رسالت هم برای عده صی  
زینب لیمه مهیا کرد و مهتانی مرتبه ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نشاخه بود چه در این روز که سفند بگشت زنان و  
گوشت را اطعام کردن مینمود تا بفریب و از شعور فریست که زینب پیغمبر گفت که من مرتبه زینب و مرتبه تو دارم نسبت بران  
دیگر پس چنانکه هیچ زن از زنان مؤمنان موضوع نیست جدم و بعد تو یکیش که عبدالمطلب است حق تمام مراد انسان بنو تکاح  
بش و جبرئیل شاهد معتمد من بود و بدانکه بعضی از اهل خلافت بر قصه زینب و جبرئیل از کرده اند که عقل و شرع منکر است  
که از جمله ان عاشق شدن پیغمبر است باز زینب دو چشمی که زوجه زینب بوده و شبهه نیست که این متضمن فوق و معصیت است  
و حال آنکه انبیا از صفایر معصومند و میر از منقر طباع ایشان چنانکه در کتب کلامیه میبین شد و بیان مرتبه این صحبت  
در منهاج الصادقین است بجز مرتبه زینب و حتمتالی بعد از ذکر قصه ترویج زینب حضرت رسالت هم بیان پاک دامنی و مینفرماید  
که ما کان علی النبی نیست بر پیغمبر حق هیچ شکی و زرد و دالی فیما قرص الله در آنچه قسمت کرده و نقدیه خود  
خدای بر پیغمبر یعنی حلال گردانید مراد از ان ترویج زنان پس خواندگان و این صورت مختص با حضرت نیست بلکه سنت  
الله است فلما خدای شفی زانی الذین خلوا اذ انکسایک که نشاندند از پیغمبر من قبل پیش از عهد مراد انبیا و دیگرند  
که خدای حق حج کرد از انبیا را آنچه مباح کرده بود بر ایشان از ترویج از و اوج از عینا و غیر از ایشان از سایر انبیا چنانکه در  
که صد زن داشت و سیلها بر سیصد زن و هفتصد هزار و هرگاه ما انبیا سابق را که از انبیا مطلقا ظاهر بود باشد بدین حج  
پس و عهدیم که سید انبیا است نیز حرمی نباشد و تکاح آنچه خواهد از زوجه پس خواند خود و غیران و کان امر الله دست  
امر تکاح قدر او مقتدر و را حکمی گذارده شده و نافذ یعنی امری که بر انبیا نازل ساختن بود حکمی بود مقصود و گذارده شده و البته  
واقع شد و با جاد که مقتدر که موافق بود و تفاوتی و خلی در آن راه ندانند بقولنا الذین یسألون انانی که که شنیدند  
کسانی بودند که میزبانند و سید انبیا را پیغام ماحذیرا با مشایق که از انبیا در هر زمان و جانشینان و غیره و سید انبیا را و اولاد ایشان  
احدا و غیره نبندادند و آنچه متعلق بود بر انبیا و تبلیغ رسول الله مکران خدای هم و کفری بر الله و پسندیدند ما استعجابا  
کفایه کنند مفاصله سید کان از او و با شمار کنند اعمال بندگان و چون که از انبیا و خستاد در سید است پس باید که از او پرسند و  
غیر و این آیه نیست بلکه انبیا را تمسح بر نیست در تبلیغ احکام و نشان در غیران پس شما عشق انبیا نباشد چه و حضرت جبرئیل  
قبیله بود که منافقان در حق او کینه عاقل هم چنانکه ملاحظه میکنید از معانی میسوزانید و قول حق و هیچکدام از این معانی

مکن









الاحزاب

اور ویدله ذانکمن المؤمنان جو نکاح کنند نان کریدند انتم طلقتموهن پیر چو ملا و بیضا ایشا من قبل ان  
 تمسوهن پیش از انکه مس کنید یعنی قبل از واقع شدن نکاح پیر نیست نه از علیهم بر نان مطلقه من عیدت تعتدونها  
 هیچ عقد که شمارند یا نام یعنی عید برایشان نیست بلکه بعد از طلاق بدانستیم عید بشوهر میخوانند و اگر در عقد نکاح گوهر  
 نکرده باشند یعنی عید پیر و عید یعنی پیر و عید از ساز بدایشان آنچه و متعبر بر و شرح مذکور است که اول علی الموسع تده و علی  
 المصرفه و نیز علیهای ما و جو بیعتی که عقد نیست که ذکر مهند شده در عقد که در ضمن مهر شده و سر جو هون و درها کنید بگذارد  
 ایشا من صراحا جیدلارها کردنی و بگذاشتنی نیکو یعنی بد نان ضرار و ایذا و منع حق ایشا از امثال خود پیرن کنند چه  
 شما و قبل از مساعده نیست نادره منل خود نشان عید تفصیل اینصورت بیاضا منصرف بران در منج ایشا من مذکور شده با ایشا  
 النبي ای پیغمبر که بگردد انا احللتناک بدستیکه ما احلال کردیم بر تو از واجات و نان تو را از کلامی ایتد ناما که  
 داده اجور هون نه و ما ایشا من تفصیلا احلال باعطای هر چه از حیاطها تفصیلا تفصیلا برای توقف حل بران همچنانکه تفصیلا احلال بمال  
 و عیسیت بقوله و ما ملکک یمینک و احلال ما خیریم بر تو اینچنین بر آنکه مالک شد است من تو یعنی کینان تو را ما انا الله عید  
 از آنچه که با ایشا من خدایه عید بر تو از غنایم شرکان چو صقیه که از غنایم خیر است و چنانکه از غنایم بی غیره است اما ایشا از ما پیر  
 جو پیر و منافع عید و احلال که با ایشا من براد خیران نمون و بنات عیدانک و خیران عیدها تو از اولاد عبد المملک از ایشا من پیرند  
 و بنات خالک و دختران خال تو و بنات خالک و دختران خال تو از اولاد عبد المملک ایلانے هاجر من معک از نانیکه  
 هجرت کردند بانو و امراه مؤمنه و زنان کردند بخدا و رسولان و هیت نفسها ان بچشد نفس خود را لیس پیغمبر  
 ان اراد النبي ان خواهد پیغمبر آن نیست که با انکه طلب نکاح کند اولاد خالصه ان خالصه که شده است احلال ان زن مؤمنه  
 بر طریق مذکور و احلال برای نفس خود من دون مال و منباین بجز از مؤمنان یعنی ان مخصوص است که زنی را بجز از هبه که هر صیغه  
 نکاح کنی و مؤمنان را جایز نیست مگر بیعت عقد یا مالک عدول از خطاب جیبت بلقظنی تکرار ان و بعد از ان رجوع بخطایه احلال  
 بانکه این مخصوص است باحضرت پیغمبر شرف و نبوه و علم و اخلاصت و وقوع اینصورت و ایشا من که از هبه واقع شده از ذیبت  
 حرم هم رضایت به کل و انا ام المساکین گویند ایندمون در زمان خدای بود در شبایم از هجرت و هشت ما در حرم محترم امم حضرت بود  
 ربیع الاخر در سال چهارم و وفات کرده و امام زین العابدین فرمود که و ایشا من شریک بنت جابر است پیر و نزدیکه میمون بنت حارث  
 و بر پایه عروه زینب حوله بنت حکیم و در دنیا گفته که ام سهل بود از زینب است نزد اهل بیرونه از ام شریک واقع شده دولت عقد در خانه  
 بعد از انکه عیال با ایشا من که شرایط عقد هم محار و اوج عده معین بر او ستان محض حکمت و عین مصلحت میفرماید که قد علمنا به شریک  
 ما انفسیم ما فرخنا علیهم آنچه فرزند کردیم بر تو همان شرط عقد نکاح تعیین مهند نموده و جو قسم و حصره کنی از واجیم  
 در زمان ایشا و ما ما ملکنا ام الکرم و در ایشا من مالک شد است که ایشا یعنی تو سعد را در مملکت و ما سلا که با ایشا من زمانه  
 بجز در دنیا حاضر تو کردیم لیکلا یکون علیک رجس ما انما شد بر تو چیزی و حرجی شکی و ایشا من و کان الله عفوفا  
 و هیت عا انزله هر چیز بر آنکه عوز ان شعلت و رجس ما هیهات به سعد مواضعی که منطه حرج باشد با ایشا من بنده کان اگر بعد از وقوع  
 ایشا در حرج توبه کنند و رجس برایشان توبه عدم تکلیف الا لبطان برایشا قبل از انکه شکر از و اوج پیغمبر از او چیز میطلبند که عقد ان  
 خطبوا ایشا من را از شد اینچنین برایشان میفرماید که ترجی از زینب من کشاء منهن هر که میخواهی از ان زبان و ترک مصنان نما  
 و نوری لیک رجس ما و منظم ساز مجود مناجعه من کشاء هر که میخواهی از ایشا در وقت میا ایشا من گویند  
 معنی است که طلاق دهی هر که اراده کنی نگاه کرد هر که را خواهی بقول اول شهر است و در ذوالحججه و در که میا هم از و اوج غیر از شو که توبه  
 خود با ایشا من بچیده بود عیال هم میفرمود تا ایشا من بود که ایشا من او با فرزند کن که شو و منقبه جو پیر و پیر و پیر و ام جید  
 یعنی عیال توبه میگرد میا ایشا من که میخواهد چنان را با ایشا من که عیال هم میفرمود که عیال هم میفرمود که عیال هم میفرمود  
 و هر که میخواهی که باز طلبی دشواری کنی من عیال از ایشا من که با ایشا من در وقت میا ایشا من گویند  
 و شکی نیست تو در این و در وسط گفت که و جو قسم تک ایل از انحضرت اقط شده ذلک ان تفرغوا فی ایشا من شریک توبه بر طریق سوه  
 بدان خصصان بعضی و بعضی از انی آن قصر آعین من نزدیک ما است که چشمها ایشا در شن شو و لا محزن و انده ناک  
 نشوند و پیر خصصان و خوشبو باشند راضی شاکر ما ایتد من کل من با آنچه می ایشا من یعنی همچون دانستند که آنچه تو میکنی  
 از کاره کردی و جا گرفت و غزل کرد و طلبید که تا بر من جبهه بران حوائص ملول نمیشوند که من میمند و الله بعد و خدایند ما  
 فی قلوبکم آنچه در دستان ما است پس آنچه کنید را خدای این عید است که ای که راضی باشد با انکه خصصان ایشا من شریک توبه بر طریق  
 و کان الله اعلم بما و هیت عیدان با ایشا من بنده کان حلیم بر باد که تخمیل کند بجزو پیر و اخلاصا قول فصل در این امر و هیچ از ایشا من  
 توان یافت و بعد از انکه پیر و ایشا من از و ایشا من خدای و رسول که در و اطاعت و نایب است که چو امثال حکم خدا و رسول نموند و ایشا من  
 کردند لا یحیل لک لیسله احلال نباشد بود از انان دیگر من بعد از پیرن کردن در عقد و ایشا من شریک توبه بر طریق

از جمله شد حق آن بولا آن تبدل و حلال نیست که بدلی بکسی بجز من از و اوج از زمان دیگر با اینکه اگر انا فدا از اهل فدی  
 عجا و دیگر که در انکاح کنی ولو آن محبت و اگر چه بشکند از در احسن من خود ایضا الا ما ملکتم تمسک مکر ایضا مالک شو  
 دست تو یعنی بصره و زاید بطریق ملکیت از کبریا و کان الله و مستعدا علی کل شیء و هر چه خواست از قبیل نگاه بپایستد از خود  
 کند از آنچه در شام حلال نیست فقد مکینه مرا بقت عبادت کسل و نادیده از استن حق در نظام و اشکارا بادی حرمه در زمین و هر که از  
 اشرا و غیبی حق نگاه کشد و از از مایه حال خود چاره نیست در کمال عرفان و در که نزد بعضی این ایراد فکس و خست طایفه انا اخلنا لک الذی  
 الایه و این صواب است و بعضی با هر توحی من نشا و این هر دو باید اگر چه در ظاهر مقدم واقع شده اند اما در انزال مسیوفند اما  
 ابره و بعد از نزول این ایروا بخش مباح شد آنچه میخواستند از بعضی اهل نماز است که در سوگند از دنیا بپوشانند تا آنکه زمان  
 دیگر بر او حلال شدند و بدایه نیست که او را اندک بچو خست و زینام زینب با حکم خست و تقابول کرد و ایضا در زینب نمود و در نماز اهل بید  
 دعوت مسیوفند و چنانکه گذشت چو طعام خوردند در زمان بعضی که من مشغول شدند زینب ز کوشه خانه و دید او نشسته بود و خست  
 بسبب حق بچو خست بدید شد میخواست که در دم بر نهد و ایضا بمکالمه مشغول شد که مجلس مطول شد تا آخر خود از مجلس برخواست و رفت  
 و اکثر صحابه بقیست و بچو خست رفتند سه کس مانده اینجا سخن از هر طرف میگفتند خست بدو خانه آمد و مشغول میشدند که اینها را  
 عدا خواهد بعد از انتظار بپایا که خلو شده بخانه زینب و آمد آن زن و مالک خواست که بخانه زینب زاید خست برده بود و هر که گفت  
 و ایضا حجاب نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای انکنا نیکه کردید اینها در سوا لا تدخلوا بیوت النساء فیهن  
 پیغمبر الا ان یؤذن لکم مکر آنکه دستور داده شد یعنی شای از اجواسد علی طعام بخورد طعام غیر ناظرین در حال نیکه غیر  
 منظر باشد یعنی انتظار مریه با ناه وقت طعام را حق بود و نیکه خفاقت وقت طعام بینکرند چو وقت از منظر بشد و در از دولت  
 خانه نبوی ظاهر میشد میآمدند مینشستند چو نشد که چون در وقت منظران نشاند که طعام بشد و لکن از او عیشم و لیکن در  
 خوانده شوید تا داخل او این را دیدند که از طعام بپوشید چو طعام خوردند قانتش را پس بر آید شویب مکث میکند از هر خطا بپوش  
 بکسانی که منظر طعام رسو بودند بچو خست در خانه مینشستند و اگر چه بچو خست از اجازت بود که بچو خست طعام بنزد خانه او را بدست  
 نماید بدو زن و کولا مستان پس و دیگر در سیایه و بیووی در حال نیکه از ام که گفتن باشند که بدست بر سخن بکس که از آن نیکم  
 بدست نیکه در نیک شام بعد از طعام و طول سخن گفتن شما کان بوزی لیتی هتک من نهانند غیر قلیت بچو خست منکر پس شرم  
 میبارد از شما که کو بپوشیدن روید و الله لا یستحیی و خدایم نداد من الحق از دست گفتن یعنی اخراج شما حق است پس شرم  
 است که بچو خست را کرده شود پس آنکه خست از آن اظهار حق نمیشد بچو خست و هر که با خراج شما پس بر تقیله خود هیچ خول شما نمیشد  
 او بدین زمان و وضع شما بچو خست و بچو خست که خست از آن اظهار حق نمیشد بچو خست و هر که با خراج شما پس بر تقیله خود هیچ خول شما نمیشد  
 رسوم او را بطعام خوردن دعوت کرد و پیامد بطعام خوردن مشغول شد در آشنای طعام خوردن انکشتن بانگشتن من خورد رسول  
 را از این گرا هتک مدایه حجاب نازل شد که بدو زن وی بخانه رسول و بچو خست که بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 خواستند از زمان پیغمبر متاعا چیز که بدان متمتع و انتفاع بچو خست که بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 بیجا و در آن حجاب بپوشید پس در لکم ان سوال شما از پس حجاب اظهر لعلکم بکم در شما شادا و قلوبهم و در شما از انرا از دیدن  
 تممت و از خواطر بیگانه و هوا جس نفسانیه از این عباس نیست که در آن از اصفا گفت که اگر رسول خدای حلت نماید من عایشه را  
 نکاح خود را و در مقابل گفته که اینکس طایفه از عبد الله بود که میگفتند ما از انهای میکند از آنکه نادختران هم خو سخن کو بپوشید پس  
 پرده و الله که اگر بپوشید عایشه را بزن کم و ابو خست و ثمالی فرمود که در و من از اصفا گفت که انچه از ان نکاح تواند سازد از ان نکاح  
 نوانیم که بوا الله که اگر محمد بپوشید ما از ان نکاح کنیم و ما از ان نکاح کنیم و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 نرشد نیزه شما از ان تو ذوال رسول الله انکه برنجانید در شما خدا بپوشید از ان کاه باشد و لا ان تنکحوا  
 نشاید شما را که نکاح کنید از و اجاه زنان و راضی بعد از این فانا و با بعد از انکه طلاق داده باشد بپوشید از ان که  
 بدست نیکه بدایه انحصار و نکاح از و اج او کان عند الله هتک من نیکه عدا عظیم نگاه بزرگ در آن که حرمه انحصار از دست  
 در حال بیو و بعد از زفاف او بلکه چو و ثمالی و در ادای تقیم او یکینا است چه خلعت خلافت عظمی و چون بیو و لباس شفاعت که بعد  
 از وقت مریا لا غنای او و خلعت این بپوشید که انچه میکند بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 با جماع علمه و دست که بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 را در وقت نشاندن بر این میاوردند خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 او و مخصوصه و بپوشید از ان بپوشید در زبان نیاید قرن الله کان پس بدست نیکه خدا هست بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 طاق و بپوشید از ان بپوشید در زبان نیاید قرن الله کان پس بدست نیکه خدا هست بچو خست و بچو خست و بچو خست و بچو خست  
 و در جانش که بچو خست از ان بپوشید در زبان نیاید قرن الله کان پس بدست نیکه خدا هست بچو خست و بچو خست و بچو خست





من کلمات فریاد تائیدی و کرم بازاری و قوه بدین عطا فرماید تا محفل قصدا و انتم شدت و بیجا اجابتی ملامت من نموده که صد هزار با فضل  
از هر دنیا امتیاز و تیز و تند با یوبه با ستا صحنه از امام جعفر صادق روایت کرده که در ایام سلطنت یوز و زدن لاجا از حاجان با نگاه و اجاز  
خواستن او و در و برکنند با از جانب و امینی بحال تو رسیده چنانچه شایسته او واقع شده و این گفتن من میسر از کسی که از خدا میسر  
چون بر یوسف داخل شدی و یوسف در کفلی لیا احوال تو ضعیف شده جواب داد الحمد لله سیدامرا خلا هر که ما در شاهان از جمله عصمت نبی که باشد  
و بندگانی را عین با او تا کفلی لیا ترا چه نرزد است که مصیبت از تو صادر شد فرمود نیکویی در تو فرمود پس تو چه حال داشته باشی و چه که  
پیغمبر ابی که در آن محمد گویند را خوار نما که در او آوردی من زبانی و مصلحت ترا شد خاق او از خلق من بهتر و سماحت جوانمردی او از من بیشتر لیا  
کنند است کفنی یوسف فرمود از کجا دانستی که من راست گفتم گفت بجهت آنکه چون نام او پاک کردی دوستی او در دل من جا گرفت حقتم یوسف می گوید که  
بختی که او راست گفتن او داد و دست خود گرفتیم چند دوستی و با بجهت پس از که یوسف که من فریج شوی با هم و از اینجا معلوم شد که بجهت ذکر  
انحصار و تو تسلیم بر صلوات بر او متوجه است مرام مقاصد میشود چه شما که بواسطه صلوات بر او اهل بیت او متوسل شود با ایشان نوع که از  
تجربه محمد و آل محمد و افعال که او کند اخبار از آن از ابو عبد الله روایت کرده که فرشته از فرشتگان از حضرت ادرخواست تا شنید او ازندگان را با او  
که از فرمایند حضرت ایتم که با او داد که هر چه بندگان گویند و شنیدند از او و تمامه هیچ بندگ مؤمن نگوید که صلی الله علی محمد و آل محمد سلام  
که این فرشته گوید علیک السلام و بعد از آن پیغمبر گوید در آن روز من فرستادم مینماید حضرت گوید علیه السلام یعنی رحمت خدا بر او باد  
و از امیر المؤمنین مرویست که تو که معاصی را از اینها مخلوق دادی اندک آنها حضرت رسالت و جنت نار و جویسین هر که باشد فرار شود از آن  
باید که صلوات بر آن حضرت رسالت شود از جنت که در حضرت عزت و استعانت نماید از نار و سوال از روح کند چو عین چه هر که بر سووال و صلوات  
دهد غایب و متبنا شود و هر که سوال جنت کند جنت گوید از خدا با آنچه میطلبید با او و هر که از آن فرود زده خواهد شد این گوید بعد از آن  
آنچه بنده ز غبار میخواند و هر که سوال او را در هر که سوال او را کند گویند از خدا با عطا کن با او آنچه از تو طلبید محمد صلوات بر او باد  
و امام جعفر صادق نقل کرده که هر چه در آن اعمال فقیل از صلوات بر محمد و آل محمد نیست بجهت که در روز حشر عمل بر او در آن اعمال  
و کهنه ای شود مگر صلواتی را که از آن بر محمد و آل محمد فرشته باشد که گفته از آن عمل و کهنه ای که در هشتم بر سر از ابو عبد الله روایت  
کرده که فرمود عبادی همیشه در پیش باشد یعنی متبنا نکرده و نماند که محمد و آل محمد صلوات بر او باد حضرت مر میسکه هر که دعا کند که پیغمبر کند  
اندکار با لایه ملای و روزی که با شما رود که موصوع بود اجابتش کرد که از حضرت و آل او پس که داعی شدند که بنام عاقبت فرجام ایشان بود بر  
قبول رسانند از حضرت منقولست که هر که بخند یا متعجب باشد یا بداند که صلوات دادن بر محمد و آل محمد بعد از آن حاجت خود را از او  
بخواهد ختم نماید صلواتی را در آن بر محمد و آل محمد پس بجهت که حضرت از آن بر کوه آورده که هر طرفی غایب کنایه از آنرا که در  
چهره صلوات بر محمد و آل محمد در جانب نماید در معرض قبول باشد بوقی فضا صلوات بر او باد صلوات بر محمد و آل او احکام منفرع بر آن در هیچ  
الفتاوی بوجز اینها نیست غیر با فاضل از صلوات که شمر است بجهت که در وقت نماز فدا عالمی باشد که کشاید کند که در صلوات  
از او میشود بدست زبان و میفرماید که آن الذین یؤمنون بالله و یؤدون الله ورسوله میفرمانند خدا را و رسوله او را یعنی بر یکدیگر میگویند  
که موی که از خدا و رسوله را که در معانی اینها میفرمانند و از زبان که سخن آنالایق و نادر او نماند در حق او میگویند چنانکه در اینها  
شاعر و مجنون لقبی هستند غیر از اقوال با طبع او اطلاق میکنند الیریک فندان مبارکش میفرمانند و از اینها و از او و هاترا حضرت پشمانی  
شوند که هم الله دور که تا خدا ایشان از جنت در فی الدنیا و الاخره و در سر دنیا و آخرت و اعدا لهم و اما در کتاب ایشان  
عقباً خدا با مهنه عذابی خوار کنند و مجمع اینها از آنکه ابوالفاس خسکانی روایت کرده که او با سائید معبر روایت کرده از ابو خالد است  
که گفتند بن علی بن حسین که در حدیثی که مر علی بن الحسین علی و او از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که او فرمود که حدیث فرمود من حضرت رسالت  
کرای علی هر که سر موی بر تو ایثار سازد بجهت که بمن ایثار سائید و هر که بمن ایثار سائید بجهت که بخدا ایثار سائید و این حدیث در صحیح بخاری  
و منند احمد غیر از آنکه مخالفین مسطور است پس بنا بر این حدیث مشهور اننا و علی بن نور واحد حدیث با علی و علی بن علی بن ابی طالب  
افضوی من ابضوی ایضاً است و این که هر که بمن ایضاً و انفسه هر که ضری و ایثار بان فدا او بسیار سائید از غضب حق و غیر از آن افعال و اقوال  
مؤید بلا شک ضرر و ایثار سائید باشد هر که ایثار سائید بجهت سائید هر که ایثار با او سائید بجهت سائید مستول من ابی که  
عذاب ترسد و نیز و کتب مذکور است که حضرت رسالت در حدیث فاضله فرمود که فاطمه را و اینها از من هر که ایثار سائید ما و بمن ایثار سائید  
و هر که ایثار سائید بخدا ایثار سائید و نیز در کتب مسطور و وارد است که پیغمبر در حق امام حسن و امام حسین فرمود که حسن و حسین سید  
جوانان اهل جهنمند هر که انرا در وقت شهادت در وقت شهادت هر که ایثار از غضب و در نماز در غضب در دین برابر کسی است که ایثار  
با اهل بیت را در سائید اندک حق اینها را عیب که انداید با حضرت سائید اندک ایثار از غضب همانا یکا حضرت که مستول من ابی که  
ذایب عذاب لهم و الذین یؤدون المؤمنین فانما هم یفرحون فان المؤمنین و المؤمنات و الذین یؤدون المؤمنین و المؤمنات  
اكتبوا ایضاً بجهت که اندک حق اینها را عیب که مستول من ابی که ایثار سائید بخدا ایثار سائید و اینها از من مؤمنان و مؤمنات  
در حق بر او ایثار سائید و کما هو یؤدو یعنی بر او در حق و مستول من ابی که ایثار سائید بخدا ایثار سائید و اینها از من مؤمنان و مؤمنات